

کابوس طالبان

فرهنگ و هنر

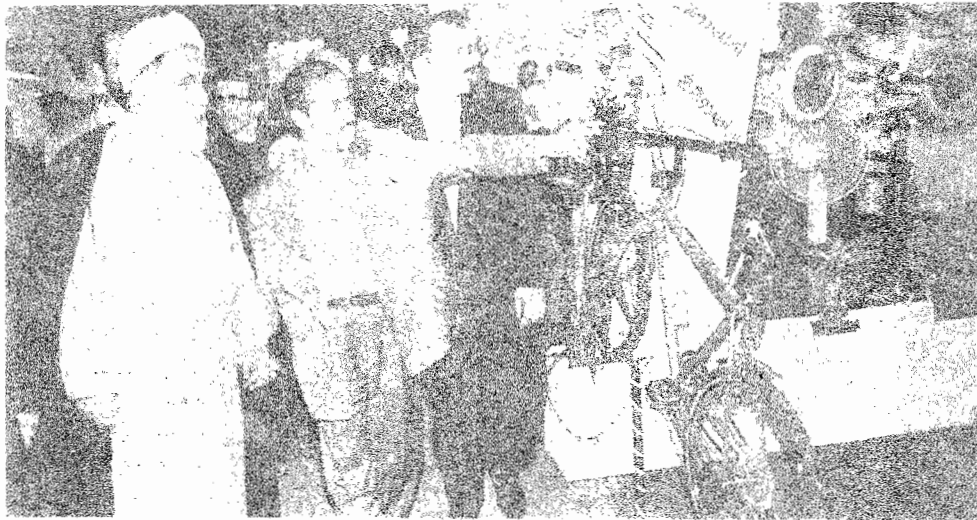
زیر سلطه

بازای ها!

(ص ۱۷)

همه را بیدار کرده؟

* وقتی آمریکا از خشن ترین و ارتجاعی ترین حکومت در افغانستان حمایت می کند، چرا نباید از حکومت مطلق حجتیه در ایران حمایت کند؟ (ص ۵)



پیوند آشکار!

رئیس مجلس اسلامی، "خلی اکبر ناطق نوری" کاندیدای حزب "موتلفه اسلامی" برای ریاست جمهوری است. "محسن رفیق دوست" فرمانده سابق کمیته ها و رئیس کنونی بنیاد مستضعفان، عضو رهبری حزب موتلفه اسلامی است! بنیاد مستضعفان در واقع به تقلید از "بنیاد پهلوی" برپا شد، اما قرار بود بر خلاف بنیاد پهلوی، در خدمت مستضعفان ایران باشد. در زمان حیات آیت الله خمینی نیز بارها گفتند و نوشتند، که این بنیاد دیگر متعلق به مستضعفان نیست، بلکه بنیاد مستکبران است. یک قلم از پرونده های بنیاد مذکور و شخص محسن رفیق دوست، سرقت تاریخی ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات است. دادگاهی که برای رسیدگی به پرونده این دزدی تشکیل شده بود، سرانجام محسن رفیق دوست را هم توانست برای چند ساعتی بعنوان شاهد احضار کند، اما نه بیش از این! محسن رفیق دوست و بنیاد مستضعفان از حال حاضر پیگیرترین فرد و تشکیلات اقتصادی کشور برای خصوصی ساختن تمام عرصه های اقتصادی در جمهوری اسلامی اند. این بنیاد و رئیس آن "محسن رفیق دوست" که بزرگترین شبکه دلالی و خرید اسلحه در دوران جنگ با عراق را هدایت کرد، اکنون در جمهوری اسلامی قدرتی در حد تعیین رئیس برای مجلس و انتصاب ریاست جمهوری را دارد. دست بسیاری از بلند پایگان جمهوری اسلامی زیر سنگ بنیاد است و از کنار آن به کار تجارت و زدوبند با خارج و داخل سرگردمند. موتلفه اسلامی از طریق "رفیق دوست" بر این بنیاد عظیم مالی و اقتصادی در جمهوری اسلامی تسلط دارد. زندان های کشور هم از طریق "اسدا" الله لاجوردی "عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی در اختیار آنهاست. مشاور عالی رئیس قوه قضائیه نیز "اسدا" الله یادامچیان "دبیر اجرایی موتلفه اسلامی است. این حزب ارتجاعی و متکی به روحانیون وابسته به بازار و سرمایه داری تجاری و زمینداری بزرگ، اکنون فقط یک رئیس جمهور کم دارد تا مثلث سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه را در اختیار کامل داشته باشد. ناطق نوری کاندیدای این پست است! روابط این کاندیدای ریاست جمهوری با حزب موتلفه اسلامی را از همین عکس یادگاری، می توان حدس زد. این عکس مربوط به نمایشگاه بین المللی اخیر تهران است، که ناطق نوری از آن بازدید کرد. نفر سمت راست، محسن رفیق دوست است که دست در دست ناطق نوری حرکت می کند. عکس بصورت رنگی و در صفحه اول روزنامه رسالت چاپ شده و دست در دست بودن رئیس مجلس و رئیس بنیاد مستضعفان کاملاً آشکار است. غارتگران، زود بندچی ها و دلال های بازار که انقلاب ایران را به قربانگاه بردند، اکنون خواب و خیال به قربانگاه بردن بسیاری از میهن دوستان مذهبی و ملی و دگراندیش ایران را در سر دارند و قدرت مطلقه را با همین هدف می خواهند. آنها با پیروزی "طالبان" در افغانستان به کمک آمریکا و پاکستان، نسبت به آینده قدرت خود در ایران و جلب حمایت کامل آمریکا برای اعمال ارتجاعی ترین قوانین اسلامی بر جامعه امیدوار شده اند. در پشت این چهره خشن مذهبی، آنها مجری تمام برنامه های اقتصادی آمریکا و صندوق بین المللی پولند! (صفحات ۵ تا ۸ را بخوانید)

راه توده

۲۶ صفحه

دوره دوم شماره ۵۳ آبان ماه ۱۳۷۵

حزب نو!

سیاست نو!

(ص ۳)

انتخابات آینده از نظر نهضت آزادی و دکتر پیمان

(ص ۱۵)

ثوری در خدمت جنبش

(ص ۱۱)

اتحاد عشایر جنوب!

(ص ۳۵)

با آغاز فعالیت "مجمع روحانیون مبارز"

چپ مذهبی به صحنه باز می گردد!

(ص ۳۶)

دو اندیشه غلط، که در مهاجرت توان حزب ما را تحلیل بود:

سیاست نو! حزب نو!

برای حزب دمکراتیک مردم ایران تبدیل نشد، اما بهر حال بدنه سازمانی حزب ما را هم بسیار فرسود و بر امواج انفعال افزود!

تک تک این استدلال ها و اندیشه ها، اگر در همان زمان خودش با صراحت مطرح می شد و پیرامون آنها بحث و گفتگو صورت می گرفت، ای بسا فرسودگی بدنه سازمانی حزب ما در مهاجرت تا این مرزها پیش نرفته بود و باقیماندهگان سازمانی نیز توان استدلال و منطق خود را در این بحث ها نه تنها آزموده بودند، بلکه ای بسا برای دفاع استوارتر و آگاهانه تر از ضرورت پایبندی برای احیای کامل و دوباره سازمان های حزبی آبدیده تر شده بودند. از جلسه یکی از این استدلال ها این بود «ما چرا باید پاسخگوی گذشته باشیم. یک حزب دیگر با همین برنامه و اساسنامه می تواند ما را از این مشکلات خلاص کند!»

نه امروز که سیر حوادث خود بسیاری حقایق را عریان کرده است، بلکه همان دیروز نیز برای این دوستان استدلال می شد که:

آنها که تبلیغات علیه حزب توده ایران را سازمان می دهند، نه با افراد، بلکه با مشی و سیاست و برنامه حزب توده ایران مخالفت و این مخالفت هم طبقاتی است. بنابراین شما هر نامی که داشته باشید، اگر برنامه و مشی شما همین باشد که اکنون هست (مشی و برنامه حزب توده ایران) بدون تردید، این کارزار تبلیغاتی بسرعت روی سر شما خواهد ریخت. برای آنها که با حزب ما دشمنی طبقاتی دارند، مشکل «طلاهای زمان استالین»، «سیاست ما و مصدق» و «ما و روحانیت» و ... نیست. مشکل و اختلاف جای دیگر است، اما چون نمی توانند آنرا اعلام کنند، با همین سوزها تلاش می کنند ما را در جامعه منزوی کنند. شما همین سیاست تبلیغاتی که اپوزیسیون راست مهاجرت به آن دامن زده و در حقیقت خودش آنرا پایه ریزی و رهبری کرده و به بخشی از شناخت مهاجرت (حتی چپ) تبدیل ساخته توجه کنید. این تبلیغات می گوید، که همین جمهوری اسلامی امروز، دست پخت حزب توده ایران است که از آخوندها پشتیبانی کرد!

حالا شما هر استدلالی که با اراک مدارک و اسناد حزبی بکنید، که «آقا! اتفاقا همه تلاش ما این بود که جمهوری اسلامی این نشود که حالا شده است»، هیچکس گوشش بدهکار نیست، چون این تبلیغات برای شنیدن منطق جریان نیافته است. این تبلیغات هدفش آنست که:

اول- روحانیت مرتجع و وابسته به سرمایه داری ایران و در بازار زیر ضربه خراج شود؛

دوم- اینکه از گرایش مردم به سمت حزب ما جلوگیری کند؛

سوم- اینکه فرصت ندهد مردم بروند به سراغ اسناد و مدارک و خودشان درست را از نادرست تشخیص دهند؛

و...

درست شبیه همان بازی زیرکانه ای که پس از کودتای ۲۸ مرداد سازمان دادند و همه کاسه و کوزه ها را تلاش کردند سر حزب ما بشکنند!

بنابراین شما هر نامی هم که داشته باشید، اما برنامه و مشی شما توده ای باشد، کارزار تبلیغاتی امپریالیسم و نیروهای واپسگرا و راست جامعه باز هم به سراغ شما خواهد آمد. یگانه راه حل آنست که با تمام نیرو از حقیقت دفاع کنیم و مردم را آگاه سازیم.

ما امیدواریم، حالا که سال های قابل توجهی از آن زمان می گذرد و بسیاری حقایق روشن شده است، این نیروی جدا شده از پیکره سازمانی حزب ما، باز دیگر وارد صحنه شده و از حقیقت دفاع کند.

روی دیگری از یک سیاست!

ما بویژه در دوران اخیر، با سیاست و مشی دیگری هم روبرو هستیم که به نوعی همان انگیزه برخی طرح کنندگان پیشنهاد انحلال حزب و تاسیس حزب دیگر را در خود دارد.

طرفداران این سیاست و مشی، معتقدند باید سیاستی به کلی دیگر در برابر جمهوری اسلامی داشت و از نشانه های که سیاست گذشته را تداعی کند فاصله گرفت. در ضمیر این جمع نیز ای بسا این نکته نه چندان پنهان وجود دارد، که با اتخاذ این سیاست و مشی، ما عملا درگیر توضیح سیاست گذشته نیستیم و شانه هایمان را از زیر بار آن سیاست بیرون می کشیم.

در واقع، این عده نیز با آنکه توده ای و فعال نیز هستند، تحت تاثیر همان یورش تبلیغاتی قرار دارند که اپوزیسیون راست مهاجر سردمداری آنرا برعهده دارد. ما هرگز نمی خواهیم مدعی شویم که انگیزه های این جمع وجه مشترکی با انگیزه های کسانی دارد که معتقد بودند حزب را باید منحل کرد و

بدنبال یورش جمهوری اسلامی به حزب توده ایران، بحث های متنوعی پیرامون آینده آن شروع شد. از این بحث ها اکنون سال ها می گذرد و بسیاری از پیشنهادها و راه حل هایی که در این ارتباط مطرح شده بود، به خودی خود اعتبار خویش را از دست داده اند، اما ریشه یابی این بحث ها و راه حل ها بنظر ما همچنان باید در دستور کار باشد، زیرا کج اندیشی از جانب دوستان دیروز و امروز همچنان نیز می تواند به طرق مختلف خود را نشان دهد و صحنه بروز یابد. این در حالی است که دیگر سازمان ها و گروه های چپ ایران نیز با وضعی مشابه روبرو بوده و یا هستند. بنابراین بحث مربوط به آینده حزب توده ایران، در نوع خود به آینده چپ ایران باز می گردد و طرح این نوع مسائل نه تنها بیانگر هیچ نوع ضعفی نیست، بلکه نشانه توان و قدرت ریشه های حزب توده ایران در جامعه ایران نیز هست.

از جمله این بحث ها و رهنمودها، که ابتدا از سوی برخی افراد صاحب نام در حزب توده ایران مطرح می شد و بعدها نیز از سوی برخی میانسالان برآمده از دل تشکیلات حزب در سال های پس از پیروزی انقلاب به میان کشیده شد، یکی هم این بود که «فعالیت زیر نام حزب دیگر ممکن نیست و باید حزب دیگری ساخت»

در بحث با طرح کنندگان این پیشنهاد باصطلاح ریشه ای، از جمله استدلال می شد، که «پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز کسانی از روی حسن نیت - از جمله دو زنده یاد ایرج اسکندری و داوود نوروزی- چنین نظراتی را مطرح کردند، اما در عمل و در طی زمان متوجه نادرست بودن استدلال های خود در این زمینه شدند.» اما آنها با انگیزه های مختلف این اندیشه را پی گرفتند. شاید بتوان بخش قابل توجهی از کوشش امثال بابک امیرخسروی و یاران اولیه اش در حزب دمکراتیک مردم ایران را برای ریشه کن ساختن حزب توده ایران ناشی از همین انگیزه دانست. اندیشه ای، که سرانجام به زایش حزبی بنام «حزب دمکراتیک مردم ایران» شد، که نه ایدئولوژی دارد و نه سیاستی که بتوان آنرا سیاست مستقل باز شناخت. در حقیقت بارزترین و شناخته شده ترین سیاست این حزب، همانا توده ای ستیزی است و توپخانه تهمت و افترا نسبت به مرده و زنده، که بی وقفه در کار است و شلیک می شود!

وقتی امروز، نشریه ارگان مرکزی این حزب، به قلم شناخته شده ترین چهره رهبری آن «بابک امیرخسروی» می نویسد «باید به دوران اولیه بنیانگذاری حزب توده ایران بازگردیم...»

هر استدلالی که پیرامون این بازگشت ارائه دهد، نمی تواند این واقعیت را منکر شود، که یکبار دیگر به نادرستی و غمیر علمی بودن اندیشه انحلال حزب توده ایران اعتراف کرده است. دلائل این نادرست اندیشی نیز روشن است:

اول- حزب توده ایران ساخته و پرداخته دست این و آن نیست، که بنا بود و نبودشان بتوان در باره بود و نبود حزب تصمیم گرفت. این حزب سخنگوی آینده ایران است و بنابراین چگونه می توان آینده را در دیروز کشت؟

دوم- حزب توده ایران، متکی به یک جهان بینی است. این جهان بینی وجه مشترک اندیشه و شناخت ما و همه دیگر احزابی است که در سراسر جهان و متکی به آن برای تغییر جهان و مبارزه با موانع موجود بر سر راه این تغییر در حال فعالیت و کوشش هستند. بنابراین ریشه های حزب ما نه فقط در ایران، بلکه در سراسر جهان حضور و حیات دارد.

در حاشیه اندیشه و استدلالی که منجر به تاسیس حزب دمکراتیک مردم ایران شد، بحث های پراکنده دیگری از سوی کادرها و اعضای دیگری از حزب نیز وجود داشت. بحث هایی که اگر چه به نیروی سازمانی و تشکیلاتی

آرمان خواه و به بند کشیده شده... و سرانجام توده های مردم آنچه را ما می گفتیم در عمل دریافتند. حزب ما گفت:

- حاج آقاها بازار شیره مملکت و انقلاب را می خواهند بکنند،
- با شکست ارتش عراق در خرمشهر زمان صلح و پایان جنگ است،
- ضد انقلابیون افغانی مستقیماً تحت هدایت آمریکا و پاکستان با حکومت انقلابی افغانستان می جنگند،
- دست سرمایه داری بازار را از حکومت باید کوتاه کرد،
- حجتیه، کارگزار امپریالیسم در ایران و ضد انقلاب است،
- ماجراجویی های چپ روانه، تحت هر نامی (مجاهد، فدائی و...) راست ترین جناح ها را در جمهوری اسلامی تقویت می کند،
- سیستم توزیع کالا باید از اختیار بازار خارج شده و در اختیار دولت و تعاونی های مردمی قرار گیرد،
- بازرگانی خارجی باید تحت کنترل دولت باشد،
- انتخابات مجلس و ریاست جمهوری باید با شرکت مستقیم احزاب سیاسی برگزار شود،
- قانون اساسی باید اصلاح شده و اصل ولایت فقیه آن حذف شود،
- شورای نگهبان باید از قانون اساسی حذف شود،
- این لیست را همچنان می توان ادامه داد.

چرا نباید از این سیاست و این گذشته دفاع کرد؟ چون اپوزیسیون راست مهاجر خوش نمی آید؟ و یا این استدلال بوج:

«ما اگر سیاست دیروز را دنبال کنیم، پس چه چیز از گذشته آموخته ایم؟»

و یا این نوع استدلال های بکلی غیر واقعی که: «ما نباید یک حزب نو، با سیاست نو بنسازیم که نه مشکلات درونی گذشته را داشته باشد و نه پاسخگوی گذشته باشد»

و لابد کنگره و جلساتی هم که با حذف پرسابقه ترین اعضای حزب برگزار کرده و می کنند با همین استدلال هاست!

مراسم یاد بود دکتر "نجیب ا لله"

مراسم یاد بود دکتر "نجیب ا لله"، رئیس جمهور سابق افغانستان که بدست گروه بندی نظامی-مذهبی طالبان، پس از فتح کابل بطرزی فجیع به قتل رسید، در کشورهای مختلف برگزار شد. در دو کشور آلمان و هلند بدلیل حضور جمع زیادی از مهاجرین افغانی این مراسم با شرکت صدها نفر برپا شد. مراسم یاد بود با دعوت گروه ها و تشکل های مختلف افغانی، از جمله شورای پناهندگان افغانی ترتیب یافت. در شهر "بِن" آلمان چند صد نفر از افغان ها در مراسم یاد بود شرکت کردند و با حمل پلاکاردها و شعارهایی از مجامع بین المللی خواهان رسیدگی به جنایات طالبان و از جمله قتل دکتر نجیب ا لله شدند. در تمامی مراسمی که به این مناسبت برپا شد، از دکتر نجیب ا لله بعنوان مرد صلح و آشتی ملی در افغانستان یاد شد.

از کشور هلند نیز گزارشی مشابه مربوط به مراسم یاد بود دکتر نجیب ا لله در شهر بن آلمان به ما رسیده است. در مراسم شهر هلند که نزدیک به یک هزار نفر در آن شرکت داشته اند، اطلاعاتی ب مناسبت قتل دکتر نجیب ا لله منتشر شده است. در این اطلاعیه آمده است:

«... این حادثه دلخراش و غم انگیز انعکاس برجسته یک نمونه دیگری از نقض صریح و خشن حقوق بشر در افغانستان محسوب می گردد، که مردم مصیبت زده و بخون نشسته این کشور در شرایط ادامه و تشدید آتش جنگ داخلی و مداخلات آشکار خارجی عمده مداخلات بشماره پاکستان در دو ماه اخیر و گسترش ابعاد آن طی سال های تسلط گروه های بنیادگرای اسلامی، با آن مواجه بوده است... ما افغان های مهاجر مقیم در کشور "هالند" بار دگر شهادت المناک و بیرحمانه دو کشور نجیب ا لله را که نام شان با امر مجاهدت در راه قطع جنگ و تامین صلح در افغانستان پیوند ناگسستنی دارد، شدیداً محکوم می نمایم...»

یک حزب دیگر با همین آرمان ها، اما با نام دیگری تاسیس کرد! اما یقین داریم که فرار از یورش تبلیغاتی دشمنان و مخالفان حزب انگیزه ای ب سه مراتب پر قدرت تر از درک نوین از اوضاع ایران و شرایط حاکم بر جامعه برای اتخاذ چنین سیاست هائی است!

آنچه از نظر ما کتمان ناپذیر است، اینست که چنین مشی و سیاستی پیش از آنکه بتواند مخالفان و دشمنان حزب را خلع سلاح کند، خود مدافعان چنین ترها و اندیشه هائی را در یک کشش بی وقفه بین حقیقت و رویا فرسوده می کند. حاصل چنین نگرش و مشی و سیاستی را شاید بتوان در برخی مطالب نشریه "نامه مردم" پیدا کرد. مطالبی که گاه چپ نمائی مورد پسند اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی، در آن ها بیش از منطق و استدلال خود را می نماید! البته دلالتی هم، گهگاه در ارتباط با این فاصله گیری از سیاست گذشته حزب مطرح می شود. از جمله اینکه "زمان متوقف نمانده و از سال های اول انقلاب دور شده ایم!"

طرح کنندگان این نوع استدلال ها چند نکته را از خاطر برده اند:

۱- سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب ایران و حاکمیت برآمده از آن (که نتیجه توازن نیروها و واقعیات آنروز جامعه بود و به میل و اراده ما مربوط نبود) نه برای تائید این و یا آن، بلکه براساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص، اتخاذ شد.

۲- امروز، براساس همه استدلال های علمی، در دیروز ریشه دارد! بنابراین ما نمی توانیم یکباره بر دیروز خط بطلان بکشیم و راجع به امروز حرف بزنیم. اگر این استدلال پذیرفته شود، آنوقت رویدادهای امروز ایران با گذشته ارتباط پیدا می کند و سیاست حزب توده ایران تلفیقی است از دو واقعیت دیروز و امروز جامعه ایران. این یگانه راه حل برای تلفیق در سراسری هائی است که عملکرد امروز جمهوری اسلامی و تبلیغات اپوزیسیون راست مهاجر بر سر راه حزب ما ایجاد کرده و می کنند!

سیاست حزب توده ایران در برابر انقلاب و رهبری آن در سال های نخست پیروزی انقلاب، نه تنها نادرست نبود، بلکه امروز نیز هر سازمان و حزبی (حتی مذهبی و در داخل کشور) وقتی می خواهد تحلیلی نزدیک به واقعیت از جامعه ارائه دهد، همچنان ناچار است در چارچوب و قالبی که حزب ما ترسیم کرده بود، حرکت کند!

تحلیل های اخیر "حزب دموکراتیک مردم ایران"، تحلیل های سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ایران"، "آرزیابی ها و پیشنهادهای رهبر جنبش مسلمان مبارز ایران"، "گرایش های نوین برای قبول جناح بندی های حکومتی در سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت"... حتی همان جزوه ای که تحت عنوان "اتحاد چپ دموکرات ایران" در داخل کشور انتشار یافته نیز از زیر بار تحلیل حزب توده ایران از مرحله ای که انقلاب ۵۷ ایران طی کرده و می کند و نبرد کمی بر کمی نمی تواند شانه خالی کند. نبردی که بسیاری تصور کرده بودند، در عرض چند هفته و یا ماه باید تکلیفش به سود آرزوهای ما پایان یابد. در حالیکه این نبرد با توازن نیروها، رشد آگاهی مردم، قشر بندی هرچه بیشتر و آگاهانه تر پیرامونی حکومت و... ارتباط مستقیم داشت و دارد و سهم ما و همه نیروهای مترقی، هم دیروز و هم امروز حضور و تأثیر گذاری در این نبرد بوده و هست!

بنابراین، ما نه به حزب نوین، با نام نوین، اما با محتوای حزب توده ایران نیازمندیم؛ زیرا حزب توده ایران به همان دلالتی که در بالا گفته شد هست و عکس برگردان آنرا نه جامعه می پذیرد و نه دشمن!

ما به نفی و طرد سیاست حزب در برابر انقلاب و رهبری آن نیز نیازمند نیستیم، زیرا امروز در دیروز ادامه دارد. این نوع عقب نشینی ها و به نرخ روز و برای جلب رضایت این و آن و فرار از موج حملات تبلیغاتی دشمنان حزب سخن گفتن و مطلب نوشتن هم نه تنها باری از دوش حزب ما کم نمی کند، بلکه باری هم بر آن می افزاید. ما برای نیروهای سیاسی داخل کشور، مردمی که انقلاب کردند و دارای باورهای عمیق مذهبی هستند، پیرامونیان حکومت، طرد شدگان مذهبی حکومت و بالاخره همه آنها که در داخل کشور درگیر نبرد لحظه به لحظه برای حفظ سنگرها و ایجاد تحولات هستند، حرف داریم و بسیار هم داریم. حزب توده ایران بخشی از پیکر عظیم انقلاب ۵۷ بوده و هست و به این موجودیت خود افتخار نیز می کند. حزب توده ایران در نبرد برای حفظ سنگرها انقلاب، در نبرد که بر که و در ستیز با ارتجاعی ترین جناح های حاضر در حکومت برآمده از انقلاب، که از همان ابتدا قصد به خون کشیدن انقلاب و انقلابیون را داشت، مهلکت ترین ضربات را متحمل شده است.

امروز وقت دفاع از حقانیت سیاست حزب ما در سال هائی است که بسیاری از طردهندگان امروز حکومت، قربانیان تسلط ارتجاع مذهبی، مذهبیون

امریکا، اروپا و آسیا استثمار جنسی کودکان اکنون به شبکه سازمان یافته ای تبدیل شده است، که یک سلسله از مشاغل از طریق این شبکه و این حرفه ارتزاق می شود. مسانند واسطه ها، صاحبان کاباره ها، کلوپ ها، خانه های درسته، سالن های ماساژ، هتل ها و غیره. ناشرین مجلات حاوی عکس های سکسی کودکان که به بیش از ۱۰۰ کشور جهان ارسال می شود و...

توریسم جنسی و فحشاء منبع میلیاردها دلار در آمد برای کشورهایی نظیر تایلند، سریلانکا و برزیل است. اکنون چند سالی است که اطلاعات و تصاویر پورنوگراف روی شبکه های انفورماتیک عرضه می شود. ورود اینترنت به بازار، امکانات شبکه های استثمار جنسی کودکان را افزایش داده است.

در مورد ویدئوهای پورنوگراف، بزرگترین بازار در سطح جهان ایالات متحده امریکا است که سود سالانه آن در ۱۹۸۰ بیش از یک میلیارد دلار بوده است. آلمان نیز یکی از تولید کنندگان اصلی این نوع فیلم هاس و بدنبال آن هلند و انگلستان قرار دارند. بازار نوین آنها مجارستان، جمهوری چک و دیگر کشورهای اروپای شرقی و روسیه است!

نقش صندوق بین المللی کار در بردگی کودکان

دفتر بین المللی کار (وابسته به سازمان بین المللی کار) اخیرا طی گزارشی با طرح اینکه "ریشه های تباهی کنونی بسیار عمیق است" اعلام داشت که به نظر این دفتر فقر مزمن و نیز برنامه های تعدیل اقتصادی و لیبرالیزم اقتصادی لجام گسیخته مسبب اصلی وضع کنونی در آسیای جنوبی است. ضمن اینکه باید به نبود اراده واقعی مبارزه با کار کودکان اشاره کرد که کاهش سرمایه گذاری در بخش های بهداشت و آموزش و پرورش شاید گویای آن است. "پانده"، دبیرکل مرکز سندیکاها می هند، که نزدیک به سه میلیون از ۲۰ میلیون کارگر عضو سندیکاها می هند در آن عضویت دارند، اخیرا اعلام داشت: "نزدیک به ۵۰ میلیون کودک هندی مجبورند کارکنند. دولت از الغاء کار کودکان سخن می گوید، اما هیچگونه اقدام مشخصی برای پایان دادن به فقر که ریشه اصلی این معضل است، به عمل نمی آورد. اکنون زمان آن فرا رسیده است که به رویه ضد مردمی چند ملیتی ها پایان داده شود و مقرراتی در جهت تامین عدالت اجتماعی باید برقرار گردد که شرایط دست مزد بگیران اعم از کودکان یا بزرگسالان را بهتر نماید و ممنوعیت کامل و واقعی کار کودکان برقرار شود.

خوشبختی در سیستم "نایک"

"نایک"، "ری بوک"، "آدیداس" و... دیگران در نساجی، پوشاک یا اسباب بازی، فرش، جوراب، کفش، چرم و غیره همه براساس یک الگو و یک مدل فعالیت می کنند: "نایک"

سیستم "نایک" عبارت از آن است که تمام موسسه را تنها به یک مقر و مرکز اصلی محدود گرداند. وظیفه این مرکز سازماندهی تولید براساس مقاطعه کاری است. به این ترتیب "نایک" از خود کارخانه ای ندارد. نمایندگان این چند ملیتی از اندونزی تا پاکستان، از هند تا سریلانکا، بنگالدهش، تایلند و غیره را زیر می گذارند و موسسه ها و کارگاه هائی را جستجو می کنند تا حجم سفارش معینی از یک کالا را (که از قبل آن را در بازارهای کشورهای ثروتمند پیش فروش کرده اند) به آنها به بالاترین قیمت عرضه نماید.

در آن سوی زنجیر کودکان و زنان برده قرار گرفته اند. مثلا بخش اعظم تولید توپ فوتبال جهان در پاکستان و با دست صورت می گیرد. در کارگاه ها و گاه خانه هائی که این توپ ها در آن ها تولید می شوند، هزاران کودک برای دستمزدی تقریبا برابر با هیچ به کار برده واز اشتغال دارند. در برابر هر توپ، کارفرمای آنها ۳٫۷۵ فرانک (فرانسه) دریافت می دارد.

دهها میلیون کودکی که برادر گمشتر سیستم نایک اکنون در آسیا و نیز امریکای لاتین به کار گمارده شده اند، از فرزندان محرومترین خانوارها هستند. آن ها با کار خود به ادامه حیات والدین و دیگر اعضای خانواده کمک می کنند. این کودکان که گاه حتی چهار سال نیز ندارند، ده ساعت در روز و هفت روز هفته را در کارگاه های نمود به کار مشغولند. اخیرا حتی تلاش می شود که بردگی کودکان را به یک "ارزش" تبدیل کنند و گاه اینجوا آنجا گفته می شود که "تنها دست های ظریف کودکان قادر است اشیائی به این زیبایی خلق کنند..." (کودکان قالی باف ایران نیز همینگونه توصیف می شوند)

شکل دیگر بردگی کودکان که از دهه ها پیش در برخی کشورهای آسیائی مانند تایلند رواج داشته و اکنون در امریکای لاتین در حال گسترش است، عبارتست از فروش و یا اجاره کودک به یک کارفرما بعنوان بازپرداخت بدهی. (بقیه در ص ۳۵)

اخیرا در استکهلم سوئد کنفره "علیه استثمار کودکان" تشکیل شد. به مناسبت این کنفره مطالب بسیار قابل توجهی در مطبوعات مترقی اروپا انتشار یافت، که ما نیز در شماره ۵۱ راه توده بخش هائی از این مطالب را منتشر ساختیم. از اسناد و مطالب مطرح شده در کنفره استکهلم نیز مطالبی توسط علاقمندان و خوانندگان راه توده در اختیارمان قرار گرفته است، که بتدریج آنها را منتشر خواهیم کرد. مطلب زیر، در ارتباط با مطالب و گزارش های ارائه شده در کنفره استکهلم به راه توده رسیده است. از مترجم و تهیه کننده این گزارش، صمیمانه سپاسگزاریم و امیدواریم این همکاری در عرصه های دیگر نیز ادامه یابد.

برندگان خردسال در بازار "سکس"

ترجمه و تنظیم "ف. هاشمی"

آمارها حکایت از آن دارد که هر ساله بیش از یک میلیون کودک وارد بازار سکس می شوند. این بازار اکنون به صنعتی تبدیل شده است سازمان یافته که میلیاردها دلار سود همراه دارد. در سراسر جهان شبکه هائی با اطلاعات بسیار وسیع تحت کنترل این بازار قرار دارند. در کنفرانس جهانی که از ۲۷ تا ۳۱ اوت در استکهلم، علیه استثمار جنسی کودکان برپا شد علاوه بر سازمان یونسف، نمایندگان و مجامعی از ۱۲۶ کشور جهان در آن شرکت کردند. سخنگوی کنفرانس "جان کنی" در این کنفرانس گفت که استثمار جنسی کودکان چنان وسعت یافته که تمام دستاوردهای کنوانسیون بین المللی راجع به حقوق کودکان در معرض خطر است (جمهوری اسلامی نیز کنوانسیون اخیر را امضاء کرده، ولی آن را مشروط به مطابقت با قوانین داخلی و شرع اسلام کرده است، که عملا به معنی رد مفاد کنوانسیون است)

کودکان محروم

در تایلند از کودکان روسپی به عنوان کسانی نام برده می شود که در جستجوی نان هستند! همین عنوان کافی است تا به ریشه های چنین وضعی در برخی کشورها پی برده شود. کمک مالی به خانواده و یا تلاش برای بقاء اکنون سرنوشت روزانه میلیون ها کودک در کشورهای در حال توسعه است، یعنی کشورهایی که بیش از هر جای دیگر استثمار جنسی کودکان در آنها رواج دارد. بنا بر گزارش "یونسف"، بی عدالتی اقتصادی، نابرابری میان ثروتمندان و فقرا ریشه این استثمار است و این در حالی است که در پنجاه سال اخیر ثروت جهانی هفت برابر گردیده است، بی عدالتی ها بازم تعمیق یافته است. تنها یک پنجم از جمعیت جهان بیش از سه چهارم ثروت های آن را در تملک خود دارند و سهم ۲۰ درصد فقیرترین های جهان از ۲٫۳ درصد در سال ۱۹۵۲ به ۱٫۴ درصد در حال حاضر رسیده است. در محروم ترین کشورها، برنامه های تعدیل اقتصادی صندوق بین المللی پول و رقابت بازارها و تولیدات کشورهای صنعتی موجب سقوط سطح زندگی شده و فرار از روستاها را تشدید کرده است.

در هند بخشی از کار کودکان از جمله در بازارهای جنسی به بدهی های خانواده های فقیر مربوط می شود. تعداد اینگونه کودکان در دیگر کشورها نظیر برزیل، کلمبیا، فیلیپین نیز به صدها هزار می رسد. دلال ها این "نیروی کار" بی آینده و ارزان قیمت را به تصاحب خود در آورده و آنها را با استفاده از زور تابع خود می سازند.

در تایلند دیده می شود که برخی خانواده های روستائی کودکان خود را در برابر کمتر از ۱۰۰ دلار به بنگاه های "جمع آوری" واگذار می کنند. این بنگاه ها، کودکان را به بهائی حدود ۸۰۰ دلار به شبکه های فحشاء می فروشند. بدین ترتیب توریسم جنسی که دلار در آنها نهفته است، گسترش می یابد. پژوهشی که در مورد کسانی که در فیلیپین و تایلند به جرم روابط جنسی با کودکان دستگیر شده اند، نشان می دهد که ۲۵ درصد آنها امریکائی، ۱۸ درصد آلمانی، ۱۴ درصد استرالیائی، ۱۲ درصد انگلیسی و ۶ درصد فرانسوی بوده اند.

اکنون در کشورهای اروپای شرقی نیز خرید و فروش زنان و کودکان به یکی از منابع ثروت اندوزی بی دردر در اقتصادهای باصطلاح "در حال گذار" تبدیل شده است. کشورهای صنعتی نیز از نقل و انتقال کودکان و ویدئوهای پورنوگراف که از کشورهای جهان سوم می آید، به سود خود استفاده می کنند.

بازتاب حکومت امریکائی "طالبان" افغانستان بر ج.ا و اپوزیسیون ج.ا

ارتجاع ایران به حمایت امریکا چشم دوخته!

وقتی امریکا از خشن ترین و ارتجاعی ترین حکومت در افغانستان حمایت می کند، چرا نباید از حکومت مطلق حجتیه در ایران حمایت کند؟

حجتیه و مؤتلفه اسلامی، همان خوابی را برای حکومت بر ایران دیده اند، که طالبان آنرا در افغانستان تعبیر کرد! آنها می خواهند ایران را سراسر "اوپن" کنند!

اپوزیسیون مرفقی و چپ ایران، اگر از اسارت تحلیل های جناح راست مهاجر خود را خلاص کند، خواهد توانست بر رویداد های ایران تاثیر بسیار جدی بگذارد.

رویدادهای اخیر افغانستان که منجر به تسلط ارتجاعی ترین جناح بندی نظامی - مذهبی بر پایتخت و دو سوم خاک افغانستان شد، یک حادثه تکان دهنده است؛ نه فقط برای مردم افغانستان، بلکه بطور مشخص برای ایران و همه ایرانیانی که نگران آینده کشور خود هستند.

۱- این رویداد باید توانسته باشد در خارج از کشور و در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بر تحلیل ها و ارزیابی های متکی به مخالفت امریکا با باصطلاح اصول گرانی و "بنیادگرانی" مذهبی و خوش باوری های متکی به طرفداری امریکا از "آلترناتیو دموکراتیک" تاثیر مستقیم گذاشته باشد. اگر چنین نشود، اپوزیسیون خارج از کشور باز هم چند گام دیگر از تحولات داخل کشور فاصله گرفته و بیش از پیش در میان مردم منزوی خواهد شد.

این تاثیر و تغییر ارزیابی چگونه می تواند باشد و از کدام نقطه آغاز می شود؟ تمام اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور به یکسان و با یک انگیزه، تحولات اخیر افغانستان را در خدمت نگرش نوین در سیاست خود تبدیل خواهند کرد؟

۲- برپائی جمهوری اسلامی در افغانستان و تحت رهبری ارتجاعی ترین گرایش های مذهبی، که خلافت "عمر" را می خواهند در افغانستان تکرار کنند، برای جناح بندی های درون حکومت جمهوری اسلامی، مخالفان مذهبی و پیرامونی حکومت از یکسو، و اپوزیسیون ملی - مذهبی، ملی و دگراندیش

جمهوری اسلامی در داخل کشور نیز از سوی دیگر، باید درس هایی را در پی داشته باشد. اخبار و رویدادهای متعاقب برقراری حکومت "طالبان" در افغانستان، که در هفته های اخیر در ایران روی داده، نشانه هایی را در این جهت با خود داشته است!

این نشانه ها می توانند به یورشی سازمان یافته به صفوف مستحکم ارتجاعی ترین جناح بندی های حاکمیت در جمهوری اسلامی ختم شود؟

در داخل کشور

تحولاتی که در داخل کشور نشانه هایی از آن مشاهده می شود، در واقع از فردای مشخص شدن نتایج انتخابات مرحله اول مجلس اسلامی شروع شد و بدین ترتیب می توان گفت که حوادث افغانستان آنرا کامل کرد! بنابراین هیچ چاره ای نیست جز مرور نتایج عملی آن انتخابات و صف بندی ها و قشر بندی های نوینی که در ارتباط با آن در جمهوری اسلامی تشدید شد.

ارتجاع مذهبی در پیوند تنگاتنگ با سرمایه داری دلال و تجاری بازار ایران، تمام قدرت خویش را برای قبضه کردن مجلس اسلامی و از طریق آن، تسلط مطلق بر قوه مجریه کشور به کار گرفته بود. اهداف سیاسی - اقتصادی این تلاش نه دیروز و نه امروز بر میهن دوستان پنهان نبوده است. این جریان، که وابستگی آنرا به اخوان المسلمین جهانی و انجمن حجتیه نمی توان منکر شد، تلاش داشت تا از طریق مجلس و باصطلاح از طریق قانون و رای مردم دست به یک کودتای کامل بزند. اهداف این کودتا عبارت بود از:

الف - تاسیس یک حکومت یکپارچه، که حزب "مؤتلفه اسلامی" هدایت و رهبری آنرا باید برعهده می داشت؛

ب - تصفیه تمام نیروهای مخالف این حکومت یکپارچه و متکی به عقب میانه ترین سنت های مذهبی و فقهی، از تمامی ارگان های حکومتی، قضائی، نظامی، کانون های مذهبی و...؛

پ - بستن تمام روزنامه ها و هفته نامه های نیمه دولتی و مستقل؛

ت - تبدیل مجلس اسلامی به مجلسی مجری و تائید کننده تصمیمات دولتی؛

ث - به بند کشیدن مخالفان مذهبی و ملی و دگراندیش چنین حکومتی و سپس بر پائی محاکمات سرپائی و قتل عام همه آرمان خواهان؛

ج - همسوئی با سیاست های امریکا در منطقه و جلب حمایت عملی آن از چنین حکومتی در ایران و در همسایگی کشورهای مسلمان نشین اقتصاد شوروی سابق، که باید نقش متحد امریکا را در برابر اروپا در خلیج فارس ایفا کند؛

چ - پیگیری برنامه خصوصی سازی و تعدیل اقتصادی، که در سال های اجرای برنامه دوم، تحت تاثیر مستقیم تشدید ناراضی مردم از سرعت آن کاسته شده است.

همه اصول این برنامه کودتائی با پیروزی قاطع در انتخابات مجلس پنجم باید تحقق می یافت و چون ارتجاع کلیه امکانات تشکیلاتی، تبلیغاتی و سازمانی را در اختیار داشت، بر پیروزی خود یقین داشت. آنها حزب "مؤتلفه اسلامی"، "روحانیت مبارز"، "آئمه جمعه"، انجمن های اسلامی بازار و اصناف، انجمن های اسلامی کارمندان، دانشجویان، حوزه علمیه قم، شورای نگهبان قانون اساسی، مجلس خبرگان رهبری، جامعه و عاظم و... را بعنوان ارکان سازشانی و رادیو و تلویزیون، شورا های نماز جمعه، برخی نشریات حکومتی و... را در عرصه تبلیغاتی و بالاخره وزارت کشور، مقامات اجرائی و بسیاری از استانداران سراسر ایران را برای چنین پیروزی در اختیار داشتند. در حقیقت تمام اسباب و لوازم چنین کودتائی از پیش تدارک دیده شده بود. چنین کودتائی در ضمن باید، کودتا علیه همه آرمان خواهان انقلابی و دگراندیش را که سرانجام به قتل عام آنها در زندان ها نیز انجامید، کامل می کرد. (این نقشه شومی است که اگر تصور شود ارتجاع با شکست های مرحله ای دست از آن خواهد شست، به غفلتی تاریخی دامن زده شده است)

مقابله مردم با این نقشه و شکست تاریخی روحانیون حکومتی و سران حزب مؤتلفه اسلامی در انتخابات مرحله اول مجموعه حکومت را غافلگیر کرد. آنها با آنکه تمام تهیدات را با حذف بسیاری از کاندیداها و تقلب در شمارش آراء دیده بودند، مع الوصف چنین نتیجه ای را انتظار نداشتند.

یک سلسله حوادث در فاصله دو مرحله انتخابات مجلس پنجم در عین حال که نشانه برخی شکاف ها در صفوف حکومتیان است، برای اپوزیسیون و مخالفان سیاست های حکومت نیز باید درس آموز باشد.

سفر هیات رهبری موتلفه اسلامی به قم و ملاقات با تمام مراجع تقلید و آیت الله‌های صاحب اعتبار و نفوذ مذهبی در این شهر نیز تحلیلی جز این را نمی‌طلبد که موتلفه هم برای شکایت به قم رفته و هم برای جلب همکاری و متشکل ساختن این روحانیون در پیوند با خودش!

اگر موتلفه اسلامی درانتخابات پیروز شده بود، اگر کاندیدای آنها برای ریاست جمهوری، "علی اکبر ناطق نوری"، با مشکلات و رقابت‌های جدی (حتی از سوی رهبر جمهوری اسلامی) روبرو نبود، اگر بحث‌های پشت پرده حکایت از کوتاه ساختن دست آنها از اهرم‌های قدرت نداشت، اگر بحث مربوط به احتمال شرکت میرحسین موسوی درانتخابات ریاست جمهوری آینده و پیروزی مردمی او وجود نداشت، اگر فشار به مقام رهبری، "علی خامنه‌ای"، برای باقی ماندن در ترکیب سازمانی و مافیائی که حجتیه درایران برپا داشته، ضرورت نداشت و... سران موتلفه به سفر به قم و چنین ملاقات‌ها و فتواهائی نیازی نداشتند. فتواهائی که همگی در تأیید مسلمان بودن، طرفدار ولایت فقیه بودن، با امام بودن، با انقلاب بودن و... است. موتلفه اسلامی اگر همه این صفات زیر علامت سوال نبود، ضرورتی به گرفتن تأییدیه دراین زمینه‌ها از آیت الله هائی نظیر "مکارم شیرازی"، "مطاهری"، "گنجرائی"، "امینی" و... نداشت، که هر کدامشان بخشی از الیگارشائی مذهبی-حکومتی را در اختیار دارند.

طرح استیضاح وزیر کشور وابسته به موتلفه اسلامی و حجتیه، "علی محمد بهشتی"، درمجلس اسلامی به بهانه سخنانی که تاکنون دهها مورد آنرا در سفرها و سخنرانی‌های مختلف بر زبان رانده، خود دلیل بر وجود حلقه‌ایست که ظاهراً تلاش می‌شود در اطراف ارتجاع مذهبی-بازاری کشیده شود. حلقه‌ای که با ورود به صحنه مجمع روحانیون مبارز، ملاقات‌های نه آشکار فراکسیون "مجمع حزب الله مجلس" و سران مجمع روحانیون مبارز با رهبر جمهوری اسلامی صورت گرفته و... شاید ادامه یابد.

واقعیت یا تخیل؟

آیا همه این فعل و انفعالات به خواست و اراده این و آن در جمهوری اسلامی انجام شده است و در نتیجه همه آنها تنها یک سلسله برخوردها و رقابت‌های درونی در رژیم است؟

ما همانطور که بارها نوشته و گفته ایم، با اینگونه تحلیل و ارزیابی‌ها سرمازش نداریم، چون آنها را اساساً درست و واقع بینانه نمی‌دانیم. هر نوع قشر بندی و جناح بندی در حکومت و پیرامون حکومت، ارتباط مستقیم با جنبش مردم و تشدید صف بندی‌های درون جامعه دارد. صف بندی‌ها و قشر بندی‌هایی که نمی‌تواند از ریشه طبقاتی آن جدا باشد. بنابراین حکومت مافوق طبقاتی در جمهوری اسلامی بر سر کار نیست، که قشر بندی و جناح بندی در آن و یا در میان پیرامونیان آن نیز مافوق همین قشر بندی‌ها و جناح بندی‌ها در سطح جامعه باشد. کسانی که این نوع ارزیابی‌ها را مبنای کار و فعالیت خود قرار می‌دهند، عملاً از جنبش مردم فاصله می‌گیرند و به همین ترتیب است که نمی‌توانند تأثیر حوادث منطقه را بر رویدادهای ایران نیز ببینند و آنرا با جسارت بیان کنند.

حکومت طالبان

در چنین شرایطی دو حادثه کردستان عراق و افغانستان روی داد، که بی تردید، رسیدن "طالبان" تحت حمایت آمریکا به حکومت در افغانستان دارای اهمیتی به مراتب بیشتر بر اوضاع ایران است.

حکومت طالبان در افغانستان، علاوه بر آنکه مرزهای شرقی ایران را در اختیار عربستان سعودی و آمریکا قرار داد و یا آنرا به مرزهای تشنج نظامی بین جمهوری اسلامی ایران و جمهوری اسلامی افغانستان تبدیل ساخت، چند نتیجه بسیار جدی دیگر نیز دارد:

۱- اینکه سیاست‌های مابراجویانه، حمایت‌های مقطعی از این و آن، به بهانه حمایت از شیعیان در کشورهای مختلف، چه عواقبی را می‌تواند برای ایران به همراه آورد؛

۲- بی اعتنائی به اصول اخلاقی در سیاست، انحصار طلبی و زد و بندهای پنهان و دیپلماسی پنهان از مردم، چگونه موجب از دست رفتن فرصت‌های ملی می‌شود؛

(تظیر فرصت مذاکره با دولت نجیب الله در افغانستان در جریان سیاست آشتی ملی در این کشور، خوش خیالی‌ها درباره دولت پاکستان و حتی فرصت‌های از دست رفته برای حل اختلافات با دولت عراق و مانور بین احزاب کردستان عراق با هدف و برنامه سرکوب کردهای ایران و...)

ارتجاع، در این فاصله سرعت گروه‌های فشار را سازمان داد و آنها را تحت اسامی انصار حزب الله، "نیثار الحسین" و... راهی خیابان‌ها و دانشگاه‌ها کرد. در سپاه و بسیج سپاه پاسداران نیز نیروی خود را به میدان کشید. اما در همین صف بندی جدید نیز سرعت مشخص شد که در میان متحدان روحانی و غیر روحانی ارتجاع "بازار-مذهب" شکاف وجود دارد.

روحانیون حکومتی تنها توانستند در مرحله دوم انتخابات گلیم خود را از آب بیرون بکشند و با جدا ساختن حساب خود از حساب سران "موتلفه اسلامی" که رهبران آن می‌خواستند از تهران به مجلس راه یابند، انتخابات تهران را با هر زحمت و تقلب و تهدیدی که ممکن بود، به سود خود پایان داد و با اصطلاح خودش "آبروی روحانیت" را نجات داد!

تجویز زمان برگزاری انتخابات میان دوره‌ای مجلس، تشدید تبلیغات حزب موتلفه اسلامی در نشریات وابسته به خود، تلاش برای تفسیر تمام استانداردهائی که می‌توانند در مرحله انتخابات میان دوره‌ای از خود استقلال عمل نشان دهند، طرح مبارزه با "گیبرالسم"، یورش به دانشگاه‌ها برای تصفیه اسلامی آنها و... همگی از پیامدهای این شکست و عزم راسخ ارتجاع برای غلبه کامل بر سه قوه قضائیه، مقننه و مجریه با همان اهداف بالاست!

این کوشش ارتجاع، از سوی نیروهای مخالف آن در جمهوری اسلامی بی عکس العمل باقی نماند. تشکیل فراکسیون مستقل از گروه بندی روحانیت مبارز-موتلفه اسلامی (حزب الله مجلس)، تحت نام "مجمع حزب الله" مرکب از طرفداران خط امام و کارگزاران حکومتی آشکارترین صف بندی بود.

این صف بندی، که با کمال تأسف در مهاجرت و در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی همچنان جنگ "زرگری" و "حیدری و نعمتی" تحلیل می‌شود، با اعلام "میرحسین موسوی" بعنوان نماینده این طیف برای انتخابات آینده ریاست جمهوری و سرانجام ورود به صحنه دوباره "مجمع روحانیون مبارز" وارد مرحله‌ای بسیار جدی شد. این مجمع، که خود ترکیبی از روحانیون است، یگانه تشکل منسجمی است که در برابر روحانیون ارتجاعی و حزب طرفدار آن، "موتلفه اسلامی"، قرار دارد و رئیس سابق مجلس اسلامی، حجت الاسلام "گروسی"، دبیر کل آنست.

از سوی دیگر، ورود به صحنه حجت الاسلام "ریشه‌ری" در راس گروه بندی "دفاع از ارزش‌ها"، که همه محافل سیاسی داخل کشور آنرا تشکیلات سیاسی مستقل رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه‌ای"، ارزیابی کرده‌اند، در نوع خود، باز هم گامی در جهت فاصله گیری از سرمایه داری دلال و تجاری و روحانیون وابسته به آن تلقی شده است.

آشنائی با شکل سازمانی موتلفه اسلامی، خود به این شناخت کمک می‌کند:

حزب و یا هیات‌های "موتلفه اسلامی" که در واقع از ترکیب چند هیات عزاداری از زمان شاه تشکیل شده است، پیوسته جامعه روحانیون و وعاظ وابسته به خود را داشته است. این روحانیون و وعاظ که در هیات‌های عزاداری به سود موتلفه اسلامی عمل می‌کرده‌اند، از کنار بازار و سران موتلفه اسلامی ارتباط نیز می‌کرده‌اند. پس از پیروزی انقلاب همین روحانیون وابسته به موتلفه اسلامی نه تنها به مقامات اجرائی و نظامی و قضائی دست یافتند، بلکه ترکیب پر قدرتی را نیز در حزب جمهوری اسلامی، شورای انقلاب وقت و "جامعه روحانیت مبارز تهران" به خود اختصاص دادند. در واقع فراکسیون روحانی حزب موتلفه اسلامی در تمام این سال‌های بعنوان رقیب روحانیون غیر وابسته به حزب عمل کرده و می‌کنند.

ورود به صحنه "جمعیت دفاع از ارزش‌ها" و آخرین مصاحبه حجت الاسلام ریشه‌ری با روزنامه‌های داخل کشور، بخش دیگری از علائم برخورد های پشت صحنه جمهوری اسلامی است. ریشه‌ری در مصاحبه خود گفت:

انجمن حجتیه ضد انقلاب است

ریشه‌ری گفت: «... انجمن حجتیه از ابتدا هم یک جریان ضد انقلابی بود، که با انقلاب هم موافق نبود و پیوسته در برابر امام قرار داشت». این سخنان را، که نمی‌تواند بدون مشورت با رهبر جمهوری اسلامی مطرح شده باشد، دو گونه ارزیابی کرده‌اند:

۱- خنثی سازی شایعات پیرامون همکاری حجتیه با دفتر رهبری و تسلط حزب موتلفه اسلامی (که حجتیه بر آن نفوذ جدی دارد) بر این دفتر؛

۲- مقابله‌ای جدی با ادامه نفوذ حجتیه و حزب موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، که حوادث اخیر افغانستان آنرا می‌تواند تشدید کند.

۳- و سرانجام اینکه مناسبات منطقی بین ارتجاع داخلی ایران و امپریالیسم امریکا اجتناب ناپذیر است و ارتجاع ایران چشم امیدش به حمایت جهانی امپریالیسم برای تسلط کامل بر قدرت در ایران است.

بحث امروز و این لحظه در جمهوری اسلامی، درست از همین نکته سوم شروع می شود و پاسخ به سوال ابتدای این مطلب (تأثیر حوادث افغانستان بر اوضاع ایران) نیز از همین جا شروع می شود.

حمایت امریکا از به قدرت رسیدن طالبان در کابل، پایتخت افغانستان، خود به خود این پیام را برای ارتجاعی ترین جناح های حاضر در جمهوری اسلامی نیز در بر دارد، که امریکا از چنین حکومت هایی در شرایط کنونی، علیرغم هر نوع جار و جنجالی که در اروپا و یا هر نقطه جهان براه افند، حمایت می کند. اینکه این سیاست فردا، تحت تأثیر موقعیت های نوین تغییر کند، ارتباطی با سیاست کنونی امریکا ندارد. بنابراین، ارتجاع هر چه سفاک تر، مذهبی تر، خشن تر، مصمم تر به در دست گرفتن قدرت متمرکز و... مورد حمایت امپریالیسم امریکاست. روندی که در خود امریکا نیز بسا تشدید بنیادگرایی مذهبی (مسیحی-یهودی-اسلامی) به چشم می خورد.

در جمهوری اسلامی، بویژه در جناح بندی ها و قشر بندی های نوین و همچنین در میان نیروهای حاشیه ای حکومت و اپوزیسیون مذهبی و غیر مذهبی آن در داخل کشور اکنون این سوالات محوری وجود دارد، که:

- * آیا تمام برنامه ارتجاع حجتیه-موتلفه اسلامی برای قبضه کردن قدرت، با چشم داشت همین حمایت جهانی نبوده است؟
- * ارتجاع تمام زندان های ایران را تحت سیطره خود نگهداشته است، برای فردای دست یابی به قدرت مطلق و اجرای کودتایی که چه از طریق قانونی - مجلس- و چه غیر قانونی دسر دارد؟
- * شبکه های فشار "نثارالحسین"، "حزب الله"، "انصار حزب الله" و... در سراسر ایران و تحت حمایت همین ارتجاع حکومتی، همان شبکه های شبه نظامی، شبه فاشیستی نیستند که باید بدست آنها کودتا انجام شود؟
- * همین شبکه های فشار در جمهوری اسلامی و تحت حمایت ارتجاع حکومتی، چه می توانند علیه مصلح شده و برای بدست گرفتن قدرت از طریق مقابله و سرکوب نیروهای نظامی مخالف وارد عمل شوند؟
- * طرح خلع سلاح عمومی که اکنون جمهوری اسلامی با شدت در پی آنست، در همین رابطه نیست؟
- * موضع گیری های فرمانده سپاه پاسداران، که شجره سیاسی و اقتصادی او به میدان تره بار و بازار تهران باز می گردد و پیوند با موتلفه اسلامی دارد، در چارچوب همین قدرت نمایی ارتجاع نیست؟

شاید طرح این نکته هنوز بسیار زود و نابهنگام باشد، که جناح بندی های حکومتی و پیرامونی حکومتی در جمهوری اسلامی با برقرار حکومت اسلامی "طالبان" در افغانستان بزرگترین ضربه را برای هوشیاری خوردند. تشابه اعمال و تصمیمات حکومت طالبان با آنچه که "انصار حزب الله" و "نثارالحسین" و سران موتلفه اسلامی نظیر بادامچیان و عسکروالادی و پرورش و لاجوردی و میرسلیم و... می کنند و اعلام می کنند که خواهان آن هستند و جامعه باید آنها بپذیرد، یک ضربه افشاگرانه برای همگان بوده است. همه این اعمال نظیر خانه نشین کردن زنان، ریش اجباری برای مردان، پوشش اسلامی برای بانوان، مخالفت با نوار موسیقی، موسیقی، سینما و... دقیقاً تمام آن خواست هایی است که ارتجاع ایران نیز خواهان آنست و سران موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز که وزارت ارشاد اسلامی، تبلیغات اسلامی، سانسور مطبوعات و سینما و... را در قبضه خود در آورده اند، نه تنها خواهان، بلکه مجری تمام اینها هستند. تفاوت در اینست که ارتجاع ایران (حجتیه-موتلفه) و روحانیون حکومتی هنوز نتوانسته اند مانند طالبان تمامی قدرت را در دست های خود قبضه کنند و همچنان با مقاومت نه تنها در جامعه، بلکه در میان نیروهای پیرامونی و مذهبی حکومت روبرو هستند.

ارتجاع ایران قصد داشت با قبضه کامل مجلس اسلامی و قوه مجریه به چنین قدرتی دست یافته و طرح کودتایی خود را با همان اهدافی که طالبان آنها در افغانستان و تحت حمایت امریکا پیگیری می کند، در ایران به اجرا بگذارد. این طرح در انتخابات مجلس پنجم عقیم ماند و مردم آگاهانه به مجریان و طرفداران آن "نه" گفتند. اما این پاسخ هرگز به معنای عقب نشینی ارتجاع نیست. آنها همچنان در این اندیشه اند، که ایران را سراسر "اوین کنند!

یعنی همان مقررات زندان ها و قتل عامی که سازمان دادند را در سراسر ایران به اجرا بگذارند. تمام خاطراتی که از زندان های جمهوری اسلامی منتشر شده و تمام تحلیل ها و ارزیابی هایی که برخی رها شدگان این زندان ها در اختیار ما و طبعاً دیگر سازمان ها و گروه ها گذاشته اند، تشابه کامل با همه آن مقرراتی دارد که طالبان در خیابان های کابل به اجرا گذاشته است؛ نماز جماعت اجباری، مطالعه اجباری کتب مذهبی، قطع ارتباط با جهان، لازم القتل بودن غیر مذهبیون و کمونیست ها و...

کاری که طالبان با دکتر "نجیب الله"، رئیس جمهور سابق افغانستان با اتهام کمونیست بودن کرد، همان است که ارتجاع در زندان های سراسر ایران-بویژه در جریان قتل عام ۶۷- مرتکب شد. با همان درنده خوئی و همان انگیزه ها.

پایان تردیدهای تشکیلی هانسی نظیر "مجمع روحانیون مبارز" برای ورود به صحنه سیاسی ایران، زمره های مربوط به عقب زدن ناطق نوری از صحنه (بعنوان کارگزار مستقیم این مرحله از نقشه های ارتجاع موتلفه-حجتیه)، موضع گیری منطقی و رسمی جمهوری اسلامی در برابر حکومت طالبان و تأکید بر اینکه چنین ارتجاعی (که کوچکترین تفاوتی با ارتجاع جمهوری اسلامی ندارد) با حمایت کامل امریکا در افغانستان به حکومت رسیده است، گشایش باب مذاکره با دولت عراق (درحالیکه روزنامه ارگان ارتجاع، "رسالت"، رسماً مخالف آنست)، زمره پذیرش نوعی رقابت انتخاباتی در جریان انتخابات میان دوره ای مجلس و ریاست جمهوری، نصیحت به ائمه جمعه سراسر ایران که در تهران اجتماع کرده بودند، به دخالت کمتر در امور اجرایی و سیاست خارجی کشور و... همگی باید نخستین اثرات حادثه افغانستان باشد. (روزنامه رسالت در تاریخ ۲۹ مهرماه خود، طی سرمقاله ای از اینکه شورای ائمه جمعه از موضع گیری های سیاسی پرهیز کرده و بصورت یک تشکیل در جامعه عمل نمی کند، انتقاد کرد!)

در جامعه نیز، حکومت طالبان در افغانستان، گام دیگری در جهت شناخت بیشتر ارتجاع و حامیان بین المللی آن بوده است. این درحالی است که نیروهای مذهبی مسلح و غیر مسلح که همچنان به مبارزه با سلطه امریکا بر ایران بهای انقلابی می دهند، نیز با به قدرت رسیدن طالبان، تحت حمایت امریکا خائلیگر شدند. این نیرو، عملاً و خواسته و ناخواسته، تاکنون در جهت قدرت یابی ارتجاع ایران (طالبان ایران) و جاده صاف کن تسلط کامل امریکا بر ایران عمل کرده است. این حادثه سوالاتی را برای این نیروها نیز پیش آورده است که باید به آن پاسخ بدهند!

حتی اگر روزنامه "رسالت"، ارگان ارتجاع "موتلفه اسلامی"، "حجتیه" و "بخشی از روحانیت حکومتی" شتابزده به استیصال حکومت طالبان در افغانستان نمی رفت (خبر در زیر آمده) نیز پیوند معنوی این دو ارتجاع و قدرت یگانه ای که بالقوه و بالفعل حامی آنست (امریکا) خود به خود جمهوری اسلامی را با مشکلات جدید و صف بندی های نوین روبرو ساخته بود. (بخشی از این سرمقاله "رسالت" را در پی می خوانید)

اپوزیسیون خارج از کشور

در خارج از کشور، مانند همه موارد مشابه، دو گونه برخورد با حکومت طالبان در افغانستان صورت گرفته است. جناح راست اپوزیسیون درحالیکه تصمیمات دولت طالبان را بویژه در باره زنان و موسیقی و... به مسخره گرفته و یا آنها را با تصمیمات مشابه جمهوری اسلامی مقایسه می کند، در عین حال با سکوت در باره حمایت امریکا از این جریان ارتجاعی، امیدوار است، این حمایت و حکومت همانا مقدمه عنایت "عمو سام" از به قدرت بازگشتن ظاهر شاه باشد. آنها این بازگشت را نشانه حمایت امریکا از بازگشت فرزند شاه سابق ایران به سلطنت ارزیابی کرده اند و به همین دلیل منتظرند، برگ دیگری که امریکا در منطقه بازی می کند، کدام است. جنبش مردم، استقلال کشور، تحولات مثبت و خواست مردم در این میان و در مقایسه با انتظاری که آنها از مناسبات سیاسی خود با امریکا و اسرائیل دارند، هیچ نقشی ندارد. بنابراین، آنها رویداد به قدرت رسیدن طالبان را هم در چارچوب همان سیاست و سیاست بازی که حرکات خود را بر اساس آن تنظیم کرده و می کنند، تحلیل می کنند.

در بخش دوم اپوزیسیون، که همچنان باید امیدوار بود، حوادثی نظیر رویدادهای اخیر کردستان عراق و به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان موجب هوشیاری آنها شده باشد، ارزیابی رویدادهای افغانستان همچنان در گرو تحلیلی است که آنها از جامعه امروز ایران برای خویش تنظیم کرده و مبلغ آن بوده اند.

بنابراین بزرگ ترین دستاورد حکومت طالبان در افغانستان، افشای ارتجاع مورد حمایت آمریکا در جمهوری اسلامی باشد. با تمام نیرو باید این واقعیت را در جامعه ایران گسترش داد و آنرا به یک آگاهی و بسیج عمومی علیه ارتجاع جمهوری اسلامی تبدیل ساخت. این یگانه راه حل موجود برای مقابله با ارتجاع قدرتمند در جمهوری اسلامی است. ارتجاعتی که با سفر به قم، روحانیت قشری و مرتجع را در حمایت از خویش وارد میدان کرده و برای رویارویی نهایی خود را آماده می کند. برای این ارتجاع هر نیرویی که در برابر خواست های اقتصادی آن (با پوشش مذهبی) باشد، کمونیست و ملحد است و باید نابود شود. این همان وعده ایست که به عباس عیدی، سردبیر روزنامه سلام، در جریان بازداشت ۶ ماهه اش در زندان اوین داده اند!! مجمع روحانیون مبارز، مجمع حزب الله، احزاب ملی، میعادین انقلاب اسلامی، طرفداران علی شریعتی، طرفداران اندیشه های سروش، روحانیونی نظیر محقق داماد، رحیمیان و خویشی ها، درکنار ملیونی نظیر فروهر، دکتر یزدی، دکتر پیمان و ... همه مرتدینی هستند که باید با همان طنابی در میدان ها آویزان شوند، که طالبان، در کابل پایتخت افغانستان، دکتر نجیب الله را آویزان کرد.

آنها که این ارزیابی را تحقق نیافتنی در ایران بازیافته و به خواب خرگوشی خویش می خواهند ادامه دهند و از بسیج مردم برای مقابله با ارتجاع غفلت می کنند، همانقدر در غفلت اند، که نیروهای ملی و مذهبی در افغانستان تا لحظه پیروزی برق آسای طالبان بر کابل در غفلت بودند. تاریخ ایران و منطقه بازی های بسیاری را از این دست به خاطر دارد!

سرمقاله امریکائی، آقای لاریجانی در روزنامه "رسالت"!

محمد جواد لاریجانی، که از او بعنوان وزیر خارجه دولت "ناطق نوری" نام می برند و زیر سایه حزب "موتلفه اسلامی" حرکت می کند، پس از به قدرت رسیدن طالبان در افغانستان، در شماره ۹ مهر ماه روزنامه رسالت، در سرمقاله صفحه اول این روزنامه نوشت:

«... اما جنگ قدرت و بی کفایتی رهبران جهادی سبب شد که این فتح عظیم (اشاره به جنگ ضد انقلاب با حکومت دکتر نجیب الله، که با کمک مستقیم آمریکا و پاکستان و در پایگاه های پاکستان ممکن شد) در کام نه تنها مردم مظلوم افغانستان، بلکه در کام همه مسلمانان دنیا تلخ گردد. در سوی دیگر سکه گروه طالبان قرار دارند؛ مهارت این گروه در استفاده از فرصت ها و به کار گیری همه امکانات بسیار چشمگیر (همان فرصت ها و امکانات که موتلفه اسلامی مترصد سودگرفتن از آنست). گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کنند (نگاه کنید به اخباری که در باره طالبان و استفاده ای که از قنوت برای قتل عام و برقرار مقررات قشری مذهبی استفاده کرد)، در تطمیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت و بالاخره در نمایش قدرت آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند...»

واقعا به اینهمه جسارت برای توصیه به ارتجاع جهت استفاده از قدرت و تطمیع نظامیان باید احسنت گفت! لاریجانی که با همین اندیشه ها می خواهد وزیر خارجه شود، در ادامه همین سرمقاله می نویسد:

«... بنظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان باعث امیدواری است...»

این سرمقاله بلافاصله پس از پیروزی طالبان در کابل نوشته شده است و همانطور که می دانید، موضع گیری رسمی دولت جمهوری اسلامی در برابر طالبان، اجازه رشد این نظر را تا حد تبدیل شدن به سیاست خارجی جمهوری اسلامی و برقراری پیوند اسلامی بین دو ارتجاع مذهبی ایران و طالبان نداد!

هر نوع تغییر در قسمتی از این تحلیل، طبعاً با فروپاشی تمام این تحلیل و طرح دهها سؤال از سوی طرفداران این سازمان های روبرو خواهد شد. همین است که آنها نیز درعین حال که اخبار را منتشر می کنند و حتی آنها را در چارچوب خود کشور افغانستان تحلیل می کنند، از تحلیل رابطه این رویداد با حوادث ایران می گریزند و خوانندگان خود را همچنان به آسان چپ روی و یا راست روی های تبلیغاتی سرگرم می کنند.

این تحلیل که هرگونه تغییر در بخشی از آن، عملاً این بخش از اپوزیسیون (بویژه چپ) را ناچار به نگرشی جدید به اوضاع ایران می کند، عملاً بر این پایه قرار دارد، که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، دیگر آمریکا نیازمند حادثه آفرینی های جدید نیست و از حکومت های دیکتاتوری و مرتجع نیز حمایت نمی کند؛ زیرا نه به آنها نیازمند است و نه به جنجال های تبلیغاتی آن می آرد. همین اندیشه و برداشت سرآپا نادرست موجب شد، تا از جمله برخی نویسندگان "نامه مردم" و یا نشریه "گار" هنگام رویارویی با مداخلات آمریکا در شمال عراق و تشکیل دولت مستقل کردها در این منطقه، تز "آلترناتیو دموکراتیک" را نه تنها پذیرفته، بلکه تبلیغ کرده و آمریکا را موافق با آن معرفی کند!

همین نگرش، تمام جمهوری اسلامی را یکپارچه دیسند و هرنوع قشر بندی و جناح بندی حکومتی و طبعاً اجتماعی، را ندیده گرفته و در موضع انفعالی در برابر جنبش مردم قرار گرفته است. انتخابات مجلس اسلامی و تحریم باصطلاح انقلابی آن، خود بزرگترین نمونه و نشانه این سیاست است. در چنین شرایطی، به قدرت رسیدن طالبان، تحت حمایت آمریکا خواه نا خواه یک "شوک" سیاسی باید باشد. این حادثه نشان داد، که

اول - آمریکا منافع خود را جستجو می کند و برای رسیدن به این منافع از هر جنایتی حمایت می کند؛

دوم - در جمهوری اسلامی "طالبانی" وجود دارد که تلاش دارد قدرت را قبضه کرده و با مردم رسماً و علناً همان کند که طالبان در کابل می کند.

بنابراین، حادثه افغانستان، اپوزیسیون جمهوری اسلامی را نیز همان اندازه باید به فکر فرو برده و به مرور پیشداوری هایش وادارد که بخشی از حکومت و پیرامونیان آنرا بدان ناچار ساخته است. امروز سؤال بزرگ اینست:

«اگر در ایران "طالبانی" وجود دارد که برای قبضه کامل قدرت از هیچ زود بند بین المللی و جنایتی رویگردان نیست، برای به آنرا کشیدن آن کدام چاره، جز تشکیل عملی وسیع ترین جبهه ها وجود دارد؟»

البته پاسخ به این سؤال و اعلام ضرورت فعال بودن درکنار جنبش داخل کشور، با واکنش های بسیار جدی می تواند همراه باشد (بویژه با جنجال های اپوزیسیون راست و سلطنت طلب)، اما هراندازه که در پاسخ به این پرسش اساسی تاخیر شود، به همان اندازه این پاسخگویی در آینده دشوارتر خواهد بود. ضمناً این تاخیر موجب خواهد شد، تا بخشی از اپوزیسیون چپ و مترقی جمهوری اسلامی عملاً از تاثیر گذاری بر بسیاری از حوادث داخل کشور محروم باقی بماند. این محرومیت درعین حال که عرصه را برای چپ مذهبی داخل کشور کاملاً خالی می گذارد، این چپ را از یک پشتوانه جدی - با شعارها و خواست های دموکراتیک و مردمی - محروم می سازد.

وزیر خارجه دولت ارتجاع:

از محمد جواد لاریجانی، بعنوان وزیر خارجه دولتی نام می برند، که "ناطق نوری" باید ریاست جمهور آن، علینقی خاموشی وزیر دارائی، عسگراولای معاون اول ریاست جمهوری، رفیق دوست معاون ریاست جمهوری، احمد توکلی معاون ریاست جمهوری و... باشند. (این اسامی با همین سمت ها درمحافل سیاسی تهران بر سر زبانهاست)

محمد جواد لاریجانی که تحصیل کرده آمریکاست و اکنون سرمقاله های روزنامه "رسالت" را می نویسد، در شماره ۹ مهر روزنامه رسالت و در ارتباط با روی کار آمدن "طالبان" سرمقاله بسیار تاریخی نوشت. او طالبان را متحد طبیعی جمهوری اسلامی (تحت هدایت و زعامت حجتیه و موتلفه) معرفی کرد. در روزهای بعد و با موضع گیری های دیگری که در جمهوری اسلامی شد، روزنامه رسالت در موضع خود تجدید نظر هائی کرد، اما حرف اول همیشه حرف دل است! آنچه که "لاریجانی" نوشت، دقیقاً حرف دل ارتجاع جمهوری اسلامی بود. بخش هائی از همین سرمقاله را در همین شماره راه توده و در ادامه این مطلب می خوانید

خبرهای بدست آمده را به "راه توده" برسانید!

روح یلتسین در کالبد کدامیک از اطرافیانش زنده خواهد ماند:

لبد؟ چرنومردین؟

حزب کمونیست روسیه وسیع ترین اتحاد را در روسیه، برای "نجات ملی" سازمان داده است!

همین دفتر و با توصیه هائی که از فراسوی مرزهای روسیه به گردانندگان این دفتر شد، یلتسین در نقش خنثی کننده تبلیغات کمونیست ها وارد صحنه شد. او سخنان انتخاباتی خود را با خواست های "گنادی زیوگانف"، دبیرکل حزب کمونیست و رقیب جدی انتخاباتی وی هماهنگ کرد. بیانیه ها و ژست های تبلیغاتی و "میهنی" یلتسین به همین دلیل و از طریق همین دفتر تنظیم شد. یلتسین وعده افزایش مستمری بازماندگان جنگ میهنی را داد و اینکه چرخ های اقتصادی را به گردش خواهد انداخت، سیاست اجتماعی جدیدی را پیش خواهد گرفت که به نیازهای توده های مردم بیشتر پاسخ بدهد، جنگ پچن را خاتمه بخشیده و علیه جنایات مافیا قاطعانه مبارزه خواهد کرد. همه این تلاش ها برای شکستن جبهه ای بود که برای انتخاب زیوگانف تشکیل شده بود و مردم بدان متمایل بودند.

لبد کیست؟

الکساندر لبد، در کنار ویکتور چرنومردین و آناتولی چوبایس یکی از سه شخصیت اصلی یاری کننده یلتسین محسوب می شود، در حالیکه نزاع کمابیش آشکار آنها بر سر قدرت همچنان ادامه دارد. مانور او در جریان انتخابات برای نزدیکی به کمونیست ها و چرخش و معامله او با یلتسین در جریان دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، ماهیت او را برهمگان بیش از پیش آشکار ساخت.

لبد با برقراری اتحاد با یلتسین در فاصله مرحله اول و دوم انتخابات ریاست جمهوری، خود را همچون "قیم" رئیس جمهور معرفی کرد و مقام دبیر شورای امنیت روسیه را بدست آورد. وزیر تازه دفاع روسیه از نزدیکان "لبد" است و این می تواند معنائی جدی داشته باشد. "لبد" مبتکر طرح آتش بس در پچن است، اما هنوز روشن نیست که ظرفیت او برای مانور، تا چه حد با جاه طلبی های او هماهنگ است!

لبد خود را از نظر اقتصادی پیرو "لیبرالیسم اقتصادی" معرفی می کند و ضمناً از ناسیونالیسم معتدل نیز هواداری می کند. اما این ناسیونالیسم معتدل مانع از آن نشد که او صراحتاً اعلام دارد که "نگران گسترش ناتو به سمت شرق" و مرزهای روسیه نیست. وی می خواست نقش "مرد قوی" که می تواند نظم را به روسیه بازگرداند، بازی کند، اما مشارکت او در حکومت یلتسین به این تبلیغات او لطمه جدی زده است. اکنون باید دید که در پائیز امسال و در برابر بحران بودجه ای و مالی روسیه چگونه واکنش نشان خواهد داد؟ از هم اکنون روشن است که این بحران از نظر اجتماعی عواقبی سخت و نامعلوم در پی خواهد داشت.

تاخیر در پرداخت حقوق کارکنان دولت، تعلل دولت در پرداخت بدهی های خود به موسسات و دستگاه های عمومی و ملی، فشار دولت به موسسات برای پرداخت مالیات عقب افتاده از یکسو و تاخیر دستگاه اداری مناطق برای پرداخت سهم خود به بودجه، روانه شدن منابع دولتی به سمت سرمایه گذاری های احتکاری، تراکم تلافی های ناشی از وعده های تحقق نیافته، نبودن پول برای خورد و خوراک و غیره همگی زمینه های اعتصابات و اعتراضات آینده نزدیک را فراهم ساخته است. اعتصابات نظیر اعتصاب در منطقه "ولادوستک" که حکومت را دچار سرانگیختگی کرد.

مسئله اساسی که اکنون در برابر دستگاه حاکمه روسیه قرار دارد، اینست که چگونه می توان یک سیاست مبتنی بر رفم های لیبرالی مطابق با دستورات صندوق بین المللی پول را به اجرا درآورد و درعین حال از اعتراضات اجتماعی جلوگیری کرد؟ آیا کرملین تحت فشار، سستگیری خود را بناچار تفسیر خواهد داد؟ در اینصورت تغییرات با کدام ماهیت و در کدام جهت خواهد بود: حمایت و مداخله بیشتر دولت و زنده ساختن مجدد دستاوردهای اجتماعی دوران اتحاد شوروی؟ آیا می توان تصور کرد که یلتسین و بویژه اطرافیانش که برای اجرای دستورات صندوق بین المللی پول و گروه های وابسته به غرب و معروب به روس های جدید می توانند چنین سمت گیری را اتخاذ کنند؟ و این درحالی است که جهان سرمایه داری غرب بر فشار خود به کرملین برای ادامه راه می افزاید. در ماه ژوئیه صندوق بین المللی پول پرداخت بخشی از اعتبار ۳۳۰ میلیون دلاری به روسیه را به تعویق انداخت. این نوع سیاست ها به معنی هشدار به حکومت برای برقرار نظم نیز می باشد!

در این شرایط است که اپوزیسیون که به دور نامزدی گنادیو زیوگانف حلقه زده بود، راه گذشته و چشم انداز آینده خود را بررسی می کند. ائتلاف نیروهای "خلق و میهنی" که حزب کمونیست فدراسیون روسیه محور اصلی آن محسوب می شود توانست ۳۰ میلیون رای (۴۰٫۳ درصد آراء) را بدست آورد. این ائتلاف در حال حاضر یک نیروی جدی و در واقع تنها نیروی مقاومت در برابر لیبرالیسم لحام گسیخته است.

حتی پیش از برگزاری انتخابات اخیر ریاست جمهوری در روسیه، محور بحث ها، دوران پس از یلتسین بود! درواقع آن رای گیری برای انتخاب دوباره رئیس جمهوری بود، که نه در تاریخ، بلکه در حیات نیز مرده است. قضاوت دوباره او اکنون کار دشواری نیست، گرچه آیندگان بی ترحم تر درباره نقش او قضاوت خواهند کرد.

از همان فردای اعلام نتایج مرحله دوم انتخابات ریاست جمهوری، که کاندیدای کمونیست ها با فاصله کمی نتوانست انتخاب شود، ماجرایی سکنه های قلبی پیایی و وضع نامناسب کبد، جگر، کلیه و... برای انجام یک عمل جراحی جدی بر روی قلب وی به نشریات راه یافت. این وضع نامناسب بطور عمده ناشی از صرف بی وقته مشروب الکلی است!

بحث هائی که بر سر یافتن یک جانشین مناسب و مورد تایید امریکا و اروپای سرمایه داری جریان داشت، اکنون که یلتسین بدنبال چهار حمله قلبی و در انتظار یک عمل جراحی خانه نشین است، جدی تر شده است. بسیاری بر این عقیده اند که امریکا نظر مساعدی نسبت به ژنرال خشن و کم حوصله ای بنام "لبد" دارد. اندیشه های او برای محدود کردن نفوذ کمونیست ها تا حد ممنوع اعلام کردن فعالیت آنها، برچیدن یادگارهای باقی مانده از اتحاد شوروی سابق و... بر مزایای او از نظر امریکا افزوده است. در اروپا و پیشاپیش همه کشورهای آن، آلمان نگران افتادن همه برگ های برنده بدست امریکا و کم نصیب ماندن از تقسیم غنائم پیروزی در جنگ سرد! چرنومردین، نخست وزیر کنونی روسیه، بهت خود را در این تضاد جستجو می کند. سفر شتابزده صدراعظم آلمان به روسیه و ملاقات پنهانی با یلتسین و سپس با جانشینان احتمالی او، خود بیانگر این نگرانی آلمان است، همچنان که مخالف خوانی ژنرال لبد با گسترش ناتو به مرزهای روسیه و استقرار در اروپای شرقی برای آرامش افکار عمومی مردم روسیه صورت گرفته، که بشدت تحقیر شده و روحیه ملی آنها هر روز بیش از روز پیش برانگیخته می شود. "لبد" در نقش ناپلئون در روسیه ظاهر خواهد شد و یا یلتسین در کالبد چرنومردین ظهور دوباره خواهد یافت؟ درحالی که این دو سؤال بی وقته در ارتباط با اوضاع روسیه مطرح است، اما هیچکس نمی تواند منکر جنبش ملی مردم روسیه و تحولات برق آسای رویدادها در سراسر جهان بشود. رویداد اخیر افغانستان، شاید یکی از این تحولات و ضرباتی باشد که مردم روسیه و جمهوری های سابق اتحاد شوروی را بیش از پیش نسبت به تحولات داخلی و جهانی حساس سازد.

گزارش زیر با استفاده از نشریات مترقی اروپا (از جمله نشریات ارگان دو حزب کمونیست آلمان و فرانسه) و منابع خبری روسیه تنظیم شده است.

با پیروزی دوباره یلتسین، ویکتور چرنومردین مقام نخست وزیری را هم چنان حفظ کرد. او برخاسته از محافل وابسته به مجتمع بزرگ گاز و نفت کشور و مدافع منافع آنهاست. مجتمعی که منبع عظیم درآمد های ارزی است. وی در ابتدا سعی داشت خود را بعنوان یک کارفرمای سرخ معرفی کند، که تنها در اندیشه حفظ صنعت تولید ملی کشور است، اما بعدها بسرعت به دنباله رو یلتسین تبدیل شد. کابینه کنونی چرنومردین یکدست از هواپازان بی چون و چرای لیبرالیسم است که در بین آنها اکنون چهره تازه ای بنام "ولادیمیر پوتائین" نیز ظهور کرده است. او رئیس بانک تجاری است و نامش بویژه در رابطه با رسوائی های مربوط به غارت مجتمع عظیم تولید مس در "ناریلکس" بر سر زبانها افتاد.

"آناتولی چوبایس" نیز سمت تعیین کننده رئیس دفتر ریاست جمهوری را در اختیار دارد. او در ابتدا مسئول به راه انداختن برنامه های خصوصی سازی بود که غالباً در شرایطی بسیار ننگین و غارت گرانه صورت گرفت. بدنامی وی نیز سرانجام موجب شد که از وزارت برکنار شود، ولی در مقابل ریاست ستاد تامین مالی کارزارهای انتخاباتی یلتسین و ژنرال "لبد" را بدست آورد. از طریق

اندیشه های "زیوگانف"

کدام اپوزیسیون؟

گنادی زیوگانف، دبیرکل حزب کمونیست روسیه، کتابی منتشر ساخته است، بنام "پیرامون برنامه ها". بخش هایی از این کتاب اخیراً در ایران به فارسی ترجمه شده است. آنچه را در زیر می خوانید برگرفته شده از این ترجمه است:

"... انحصار قدرت در دست نخبگان حزبی و وجود تنها یک شکل از مالکیت (دولتی) سال ها رکود اقتصادی و معنوی جامعه را موجب گردیده بود. اما وعده ها و انتظارات سیاسی و اقتصادی مطرح شده در مراحل اولیه تغییرات در اتحاد شوروی بسیار غیر واقعی بود. نتیجه این روند اکنون آن شده است که قدرت مدیران بنگاه های اقتصادی در اثر روند خصوصی سازی تضعیف شده، جرأت کاملاً تحت کنترل دولت قرار گرفته و پرووکراسی فاسد دهها بار بیشتر از گذشته بر قدرت و نفوذ خویش افزوده است. آنچه وضع را وخیم تر ساخته، ظهور یک مافیای قدرتمند است که کل جهان را به مخاطره افکنده است. در راس این هرم، اعضای دفتر سیاسی، دبیران کمیته مرکزی و روسای منطقه ای سابقه حزب قرار دارند که اکنون خود را "دمکرات" جا زده اند. این باصطلاح دمکرات ها درحال حاضر قدرت را در کرملین، ایالات متحده و اغلب جمهوری های شوروی سابق در دست دارند. کسانی هستند که مسئول رکود فعلی، فروپاشی شوروی، سقوط کشور در دامان فقر و جنگ چین می باشند...

من جزو گروهی از کادرهای حزبی بودم که هم با رکود و خمودگی دوران برژنف و هم با سخن پراکنی های بی پشتوانه دوران گورباچف پیوسته مخالف بوده است. مخالفت من با یلتسین نیز کاملاً طبیعی است... من برخلاف یلتسین قصد دارم به بخش خصوصی واقعا کمک کنم، از طریق واگذاری اعتبارات کم بهره و بکارگیری سیستم قیمت ها در کشاورزی. بنابراین اتهام ملی سازی مجدد بنگاه های اقتصادی که به ما نسبت داده می شود، عاری از حقیقت است. البته برخی از صنایع اساسی که در راس لیست باصطلاح انحصارات طبیعی قرار می گیرد (انرژی، حمل و نقل، ارتباطات، مواد خام استراتژیک و مجتمع نظامی-صنعتی) باید ملی شوند، زیرا دولت باید از این صنایع برای رهایی کشور از رکود فعلی استفاده کند. اشکال مختلف مالکیت و وجود مالکان مختلف در جامعه، فرصت مساوی را برای ابراز لیسانت ها فراهم می آورد...

به موازات خروج اقتصاد کشور از بحران و بهبود وضعیت مالی دولت، بخش بزرگتری از بودجه فدرال و منطقه ای را (باتوجه به اختیارات فراوانی که مناطق کسب می کنند) می توان در خدمت احیای شبکه گسترده تامین اجتماعی سابقه به کار گرفت...

میلیون ها مردم روسیه مرا یک وطن پرست واقعی می دانند و من از صمیم قلب امیدوارم که غربی ها این مسئله را درک کنند که میهن پرستی تنها منحصر به امریکائی ها نیست. کمونیست های واقعی که هدف اصلی قانون شکنی ها و جنایات دوران استالین قرار داشتند، نخستین کسانی بودند که افراط و تفریط های این دوران از تاریخ کشور خود را محکوم کردند. رسانه های گروهی غرب، جهانیان را از دنیای کمونیسم می ترسانند و این تنها یکی از تحریف های جهان غرب است. اما من به کمونیست بودن خود افتخار می کنم زیرا این واژه فقط اشتباهات و تراژدی های تاریخ شوروی را به ذهن مردم ما نمی آورد، بلکه گام های بزرگ و پیروزی های درخشان آن را نیز به خاطر ایشان می آورد. کمونیسم توانست روسیه را از کشوری عقب مانده و فقیر به ابرقدرت جهان تبدیل کند. منظور من تنها مقایسه قدرت نظامی شوروی با امریکا نیست، بلکه دستاوردهای علمی، فرهنگی، آموزشی و اجتماعی آن نیز هست. واژه کمونیست برای روس ها، حاوی یک سلسله مفاهیم سنتی است که ریشه در تعصبات قومی و هویت ملی ایشان دارد.

حزب کمونیست روسیه قصد ندارد امپراتوری گذشته را احیا نماید. اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با تمامی پیروزی ها و شکست هایش دیگر به گذشته تعلق دارد و به قول معروف نمی توان دو بار در یک رودخانه شنا کرد. اما خلق های جمهوری های شوروی سابق، خواهان همپیوندی اقتصادی و مناسبات نزدیکتر سیاسی و فرهنگی با روسیه می باشند و بسیاری از ایشان آرزوی تشکیل اتحادیه به اکفدراسیون جدید را در سر می پرورند. هم اینان هستند که در آینده درباره سرنوشت خویش در این زمینه تصمیم خواهند گرفت و نظر اعضای سابق "تومن کلاتور" که اکنون قدرت را در این جمهوری ها در دست دارند چندان اهمیت ندارد.

اهداف و برنامه های ما، با نگرش به آینده و نه گذشته، تنظیم شده است. روسیه بزرگ، ضمن حفظ حق خود در مورد تعیین سرنوشت خویش، جز و لاینفک دنیای دمکراتیک باقی مانده و به ارزش های پلورالیسم سیاسی و اقتصادی در داخل کشور و در مناسبات با دیگر شرکا و دوستانش پایبند خواهد ماند.

در ابتدا اینطور تبلیغ می شد که این ائتلاف نا همگونه بنودی پراکنده خواهد شد و از هم خواهد گسست، ولی پیش بینی های غرب درست از آب در نیامد. روز ۷ اوت سال جاری، ائتلاف میهنی کنگره ای در مسکو تشکیل داد و به شکل "اتحاد خلقی میهنی روسیه" فراورنید که شعبه های آن در سرتاسر کشور گسترش خواهد یافت. این امر امکان خواهد داد که در انتخابات پائیز امسال برای تعیین فرمانداران و نمایندگان محلی فهرست واحدی ارائه شود. در اتحاد خلقی میهنی روسیه علاوه بر کمونیست ها و حزب کشاورزان، برخی از شخصیت ها و گروه های متمایل به ناسیونالیسم و روسای کارخانه ها، مذهبیون و غیره نیز حضور دارند. تنها "سرگشی بابورین"، ناسیونالیست و برخی سازمان های کوچک کمونیستی ائتلاف سابق را ترک کردند. همه سازمان هایی که در این اتحاد شرکت کرده اند، ضمن آزادی عمل خود را حفظ خواهند کرد.

"اتحاد خلقی میهنی روسیه" که گنادی زیوگانف به ریاست آن انتخاب شده است، بیانیه ای منتشر ساخته که حاصل سازش میان نیروهای ملی، میهنی و چپ است و در آن از "سوسیالیسم" سخنی به میان نیامده است. در بیانیه این اتحاد که هدف آن "نجات ملی" کشور است گفته می شود که اتحاد تقسیم میان سرخ و سفید، غنی و فقیر، با ایمان و بی ایمان را نمی پذیرد و اعضای آن متفق القول هستند که "عشق به روسیه بر فراز اختلافات قرار دارد". آیا حزب کمونیست فدراسیون روسیه در چارچوب مجموعه ای این چنین نا همگون هویت خود را از دست نخواهد داد؟ این سئوالی بسیار جدی است، که درخود حزب کمونیست نیز مطرح است.

در جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه که قبل از تشکیل "اتحاد..." برگزار شد، برخی ها نگرانی خود را از چنین احتمالی بیان داشتند. در پاسخ "والنتین کویتسف"، معاون اول حزب گفت که وظیفه خود حزب است که فعالیت مستقل خود را توسعه دهد، هرچند که درحال همزیستی با برخی سازمان های ناسیونالیست بی مسئله و بی پیامد نخواهد بود.

در این میان نقائص کار حزب کمونیست در دوران فعالیت انتخابات ریاست جمهوری بیشتر روی ضعف پیوندهای آن با نیروی کار، زنان، جوانان تاکید می شود. بنظر زیوگانف، حزب از تمام ذخائر خود استفاده نکرد و به همین دلیل باید اسناد برنامه ای خود را نوسازی کرده و سنگ بنای این اسناد باید دمکراسی واقعی، اقتصاد کارآمد، ارزش های تمدن روس، سنت های ملی، فرهنگی تمام خلق های روسیه باشد.

یکی دیگر از نتایجی که حزب کمونیست روسیه از انتخابات ریاست جمهوری گرفته است، آنست که دوران گذار در حیات سیاسی روسیه در اساس پایان یافته. یعنی جامعه قطعی شده و یک قشر ثابت، نسبتاً وسیع مدافع سرمایه داری بوجود آمده است. والنتین کویتسف به کسانی که حزب کمونیست را متهم به بازگشت به گذشته می کنند پاسخ می دهد که حزب بسیاری از اندیشه های گذشته خود را کنار گذاشته است. بنظر وی حزب مسئله نوع مالکیت بهینه برای توسعه اقتصادی روسیه را از نو و عمیقاً مورد بازبینی قرار داده، اترناسیونالیسم و مناسبات ملی-جهانی را به شیوه ای نوین درک می کند. همچنین با اندیشه گسست تاریخی، با بستن توجیه ناپذیر درهای حزب به روی اندیشه های سازنده ای از جهانی دیگر می آید، وداع کرده است و معتقد است که تمدن انسانی پلورالیست و چندگراست.

"پراودا" بی وقفه بر نظرات زیوگانف در باره استالین و نقش او در حفظ وحدت ملی روس ها اشاره کرده و او را تقویت کننده بازگشت به دوران استالین معرفی می کند. این شیوه تبلیغاتی پراودا، متکی به نوشته های زیوگانف است، که چند جلد آن تاکنون در روسیه منتشر شده است. زیوگانف معتقد است که ارزش استالین در آن بود که در دوران جنگ دوم جهانی با تکیه بر کلیسای ارتدکس وحدت ملی را حفظ کرد و بنظر وی همین ابتکار استالین موجب شد تا اتحاد شوروی به یک قدرت بزرگ تبدیل شود.

نظرات و ایده های زیوگانف تا چه حد درحزبی که در آن جریانات متضاد وجود دارند، تاثیر خواهد گذاشت؟

همانطور که رهبران حزب کمونیست نیز می پذیرند، این حزب هنوز دور از آن است که کار تجزیه و تحلیل گذشته و روشن ساختن اندیشه ها و چشم اندازهای آینده را پایان یافته اعلام کند. این احتمالاً موضوع یک بحث بزرگ ملی در باره آینده روسیه خواهد بود. بخشی که هر چند توسط کمونیست ها سازمان یافته است اما درهای آن به روی همگان - کمونیست و غیر کمونیست - باز خواهد بود. شاید پس از کنگره حزب کمونیست در سال ۱۹۹۷.

نگاهی به سخنرانی های اجلاس برلین -

سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت -

بحث تئوریک در خدمت شناخت جنبش اجتماعی!

بدعت برخی از کادرها و فعالان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سه تن از اعضای رهبری سازمان در اجلاسی که بمنظور تعریف "چپ" تشکیل شده بود، شرکت کردند. سخنرانی این افراد (امیرمبینی، بهزاد کریمی و فد. تاپان) در نشریه کار منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید در ارتباط با مطالب بیان شده از سوی "امیر مبینی"، در پاسخ به پرسش «ایدئولوژی چیست؟» و «چگونه یک ایدئولوژی می تواند علمی باشد؟» در این جلسه می باشد. راه توده در شماره ۵۲ نیز در ارتباط با این اجلاس مطالبی را منتشر ساخت.

"امیر مبینی" در پاسخ به سوال بالا، با اشاره به ضرباتی که به کشورهای سوسیالیستی وارد آمده است، در نفی «ایدئولوژی علمی مارکسیسم» و ضرورت یافتن نظرات ایدئولوژیکی جدید در «عصر فراصنعتی»، که گویا بشریت اکنون در آن قرار دارد، از جمله درباره «علل شکست» دلالتی را مطرح می کند. متأسفانه نظرات او در مورد «علل شکست» اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و ریشه این شکست در سطح باقی می ماند.

"امیر مبینی" مدعی است که «ایدئولوژی مارکسیسم علیرغم تمام نیت خیرش... تکامل جدی» ای را از زمان مارکس در «ارکانش» ایجاد نکرده است. او سپس نتیجه می گیرد: «به این ترتیب ایدئولوژی علمی مارکسیسم چنان نیروی ماندی پیدا کرد که نیروی خلاقیت را از پیروان آن در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی گرفت و نتیجتاً آنها را به چنان توهمی از خودشان کشاند، که فقط وقتی بیدار شدند، که متأسفانه جامعه شان شروع به سقوط کرده، در همه زمینه های عمده، به اعتقاد من یکی از مهمترین علل شکست آن روند در همین جا نهفته بود که از مارکسیسم یک ایدئولوژی کاذب، از این ایدئولوژی یک کیش، و از کیش یک مذهب ساختند، که قدرت تغییر و تکامل را از دست داده بود و نتیجتاً بین بود و نبود قرار گرفتن.»

از این نظرات "امیر مبینی" چنین برداشت می شود، که:

اول - باوجود آنکه «ایدئولوژی علمی مارکسیسم» برای رشد دارای شرایط درونی و ضروری بوده است، از چنین رشدی برخوردار نشده است؛

دوم - این عدم تغییر، تحول و رشد، مارکسیسم را به تحجر کشاند و از آن یک پدیده «ماندی» ساخت، و از این طریق «نیروی خلاقیت» را از جامعه سلب کرده، فروپاشی را باعث شد؛

سوم - فاجعه از آنرو پدید شد، که از مارکسیسم کیش شخصیت ساختند، آنرا به یک مذهب، و آنچه "امیر مبینی" تحت عنوان «ایدئولوژی کاذب» منظورش است، تبدیل کردند.

آنچه "امیرمبینی" به آن برخورد نمی کند، آن «شرایطی» است که این فاجعه را موجب شد. او که ظاهراً در جستجوی علل شکست نیست، به آسانی از آنچه که بیان کرده، به این حکم می رسد: «اگر مارکسیسم-لنینیسم واقعا علم بود، نیازی نداشت که در شوروی برای دفاع از خود آنگونه به قهر متوسل شود.»

سخن بر سر این نحوه استدلال و رسیدن به چنین نتیجه ای نیست، چرا که بی پایه بودن آن نیازمند استدلال چندانی نیست.

باید دید علل شکست دومین کوشش بشریت برای ایجاد جامعه سوسیالیستی فارغ از استثمار انسان از انسان، در چه اشتباهاتی می توان جستجو کرد؟ احزاب و جنبش کمونیستی جهان در اجتماعی که طی سالهای

پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم داشته اند، در این باره به کدام نتایج دست یافته اند؟

راه توده در این ارتباط طی تمام دورانی که از انتشار آن می گذرد مطالب، تحلیل ها و گزارش های گوناگونی منتشر ساخته است.

۱- علل فروپاشی «سوسیالیسم واقعا موجود» چه بود؟

نگاهی انتقادی به آن سیاستی که احزاب کمونیستی و کارگری، به ویژه آنها که حاکمیت کشورهای سوسیالیستی سابق را در اختیار داشتند، اشتباهات تعیین کننده سیاسی-اجتماعی و اقتصادی ای را بر ملا می سازد، که ریشه فروپاشی اتحاد شوروی و دیگر این کشورها بود.

مارکسیست ها از این موضوع تئوریک حرکت می کنند، که نفی «دمکراسی بورژوازی»، یعنی «نفی در نفی» این دمکراسی. این نفی دیالکتیکی می توانست به معنای ارتقای این دمکراسی به مراحل بالاتری از محتوا، سازماندهی و تظاهر اجتماعی آن، باشد. یعنی برقراری محتوا و شکل سوسیالیستی دمکراسی: شرکت وسیع تر، خلاق تر و بدون قید و بند تر انسان در شکوفائی خویش و جامعه.

بطور مشخص:

- تقسیم سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه از یکدیگر بدنمال برقراری حاکمیت بورژوازی نمی توانسته است در شکل سوسیالیستی آن به مفهوم برافتادن آن درک شود. این یک برداشت عمیقاً ضدمارکسیستی (ضددیالکتیکی) بود که از خارج و به «قهر» به این جنبش علمی تحمیل شد و با مارکسیسم در ستیز قرار گرفت.

- حق بیان و عقیده و آزادی های سیاسی بورژوازی برپایه آزادی «مالکیت» شهروندان آزاد که علیه مالکیت و حاکمیت فئودالی پیاخته و بر آن پیروز شده بود، قرار داشت. این آزادی ها نمی توانست در جامعه سوسیالیستی بکلی برافتد و این فاجعه ضدمارکسیستی «نفی در نفی» دیالکتیکی فهمیده شود.

- درک ضدمارکسیستی از «دیکتاتوری پرولتاریا»، یعنی این تصور که اعمال قدرت کارگری پیروزمند در انقلاب علیه بقایای حاکمیت سرکوبگر سرمایه داری و مابقی عناصر طبقه، به مفهوم ابدی بودن شکل «دیکتاتوری پرولتری» باید فهمیده شود! یعنی نه تنها علیه بقایای طبقه کهن و امکانات آن، بلکه - در شرایط تداوم نبرد طبقاتی در سطح جهان، خطر ضدانقلاب داخلی و خطر تجاوز مداوم پوشیده و علنی امپریالیستی - باید بطور دائمی و در سطح کل جامعه اعمال گردد! این نیز یکی دیگر از اشتباهات سیاسی احزاب کمونیستی حاکم بود، که امکان «نفی در نفی» دیکتاتوری بورژوازی (آن روی دیگر دمکراسی بورژوازی) را بوجود نیاورد. نفی دیالکتیکی ای که با توجه به تجربه کوتاه کمون پاریس و نتیجه گیری های بلافاصله مارکس از این حاکمیت گذرا، و به ویژه با توجه به شیوه عمل عمیقاً دیالکتیکی و دمکراتیک لنین در سال های بعد از پیروزی انقلاب اکتبر، می بایستی در جهت رشد اشکال سوسیالیستی شرکت واقعی و عملی زحمتکشان در پروسه تولید اجتماعی و حاکمیت محلی و سراسری در کشور رشد می یافت. اشکالی که «مرگ دولت» را در آینده تدارک می دیدند، نه تمرکز و بلامنازع بودن آنرا در تمام شئون حیات اجتماعی.

- درک ضدمارکسیستی از کنترل تولید اجتماعی توسط اجتماع و نمایندگان انتخابی آن، عملاً به مفهوم کنترل متمرکز و مداوم دولتی-حزبی، و بدون شرکت خاص تولید کننده مشخص فهمیده شد. این تصور، موجب بیگانگی تولید کننده از روند تولید در چارچوب مالکیت سوسیالیستی و اجتماعی نیز شد. نکته ای که توسط مارکس در چارچوب مالکیت خصوصی سرمایه داری برشمرده شده بود. در این مورد نیز نمی توان از پایبندی به اصل دیالکتیکی «نفی در نفی» در این بخش عمده حیات اجتماعی در کشورهای سوسیالیستی سابق دفاع کرد.

این اشتباهات سنگین سیاسی-اقتصادی نمی توانست بدون زیرپایه نادرست تئوریک باشد.

علل تئوریک اشتباهات

پایه عمده تئوریک اشتباهاتی که منجر به «فروپاشی...» شد را باید در نقض خشن قوانین دیالکتیکی رشد در دوران رشد تدریجی و رفرمیستی ساختمان جامعه پس از پیروزی انقلاب در این کشورها دانست. عدم امکان و فضای لازم برای بروز تضادهای آشتی پذیر در جامعه (و حزب) اجازه نداد، تا با طرح و شناخته شدن همه راه حل (سنن) های دیالکتیکی ممکن برای حل این و یا آن معضل اجتماعی (اقتصادی، سیاسی و...)، مناسب ترین راه حل انتخاب

اهمیت کشف «ارزش اضافی» توسط ماركس در صورتیست
اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری، که منبع «انباشت سرمایه» است، و بیان
عینی-ماتریالیستی ماهیت «استثمارگرانه» سرمایه داری را تشکیل می دهد،
قبل و بیش از آنکه کشف و بیان موضوع و محتوای نبرد داد و پستداد را در
جامعه طبقاتی سرمایه داری بطور اخص و در جوامع طبقاتی بطور اعم تشکیل
دهد، قبل و بیش از آنکه به قول امیر ممینی یک «ایده دادخواهانه» باشد،
کشف دورانسان ساختار این صورتبندی اقتصادی-اجتماعی برپایه شناخت
ماتریالیستی از تاریخ جامعه بشری است.

اگر «علم، شناخت بی طرفانه است»، آنطور که امیر ممینی اعلام
می دارد، آنوقت نمی توان مسکوت گذاشتن بخش عمده واقعیت «پدیده به نام
ایدئولوژی ماركسیسم» را یک برخورد بیطرفانه و علمی ارزیابی کرد.

برداشت ایده آلیستی «امیر ممینی» از ماركسیسم، که به محدود و
مثله کردن آن می انجامد، در مورد سیستم سرمایه داری نیز ایده آلیستی باقی
می ماند، تنها اینبار از موضع تائیدآمیز!

با کمی دقت به سطور بعدی این برخورد جانبدارانه خود را اینگونه
نشان می دهد: «اکنون ما در عصر فراصنعتی، در عصر اطلاعات قرار داریم».
تعریف علمی و بنابرین «بیطرفانه» یک چهارگوش روشن است:
چهارگوش عبارتست از شکلی که چهار نقطه را بهم متصل ساخته است، فاصله
این نقاط از یکدیگر یک اندازه است، و زاویه بین دو خطی که سه نقطه را بهم
متصل می سازد، یک زاویه ۹۰ درجه ای است. این تعریف علمی-هندسی از
چهارگوش هم در دورانی درست بوده است، که برای ترسیم آن از انگشت و خاک
نرم استفاده می کردند، و هم در دورانی که با مفاد روی کاغذ به ترسیم آن
می پرداختند، و امروز هم چنین است، که آنرا با وسایل الکترونیکی بر روی
صفحه تلویزیون می آورند. همانطور که در ماهیت وجودی «مار» ترسیم شکل
آن و یا نوشتن لغت مار تغییری بوجود نمی آورد.

«امیر ممینی» در تعریف «عصر کنونی»، واقعیت تاریخی سیستم
اقتصادی-اجتماعی ای را که برپایه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید بنا شده
است، و هدف آن تحصیل سود در یک رقابت بی بنوبار است، به عنوان ویژه گی
تعیین کننده «عصر کنونی» مسکوت می گذارد، یعنی تعریف علمی-تاریخی-
ماتریالیستی آنرا. درعوض می گوشت این تصور را القاء کند که گویا «عصر
فراصنعتی، عصر اطلاعات»، عصر نویسی است، که ماهیت سرمایه داری را
تغییر داده است! نگارش الکترونیکی چهارگوش بر روی صفحه تلویزیون گویا
مجاز می دارد، تعریف علمی-هندسی چهارگوش از دور خارج شود. (برای
شناخت محتوای «عصر فراصنعتی» به مقاله «بندهای اجتماعی را باید پاره
کرد» در راه توده شماره ۴۵ نیز مراجعه شود)

این برداشت اراده گرایانه (ولونتاریستی) ایده آلیستی از «عصر
کنونی»، مسکوت گذاشتن جانبدارانه تعریف علمی-ماتریالیستی محتوای
واقعی سرمایه داری است، که در «عصر فراصنعتی و اطلاعات» نیز در کل و
محتوای خود (مالکیت خصوصی بر ابزار تولید) بدون تغییر مانده است. آنوقت
این مسکوت گذاشتن و تحریف واقعیت به وسیله توجیه ضرورت تجدیدنظر در
«ایده های دادخواهانه»، محتوای محدود و مثله شده ماركسیسم، بکار گرفته
می شود.

ممینی ادامه می دهد: «در این عصر دیگر پنداری ایدئولوژیک
به شکل کهنه، حتی اگر بتواند احساسات عاشقانه ما را نسبت به عدالت نزد
خودمان ارضا نکند، ما را به عنوان اعضای یک ملت که می باید اراده
سازندگی یک کشور مغرور را داشته باشیم، تخریب می کند و سرانجام به
شکست می کشاند، آن گونه که صوفی گری و عرفان کرد... ما را خواب
می کند... و زیر تانک واقعیت [عصر فراصنعتی] له می شویم. ما ناچاریم
جهانبینی... خود را مداوم بازسازی کنیم... من... بیشتر یک کمونیست هستم...
کمونیسم آرمانی است که مظهر نیمه نیک آدمی است، اما آدمی آمیزه نیمه
بد خود نیز هست...». او سپس نتیجه می گیرد: «مارکس بالاتر از ظرفیت دوران
ما خواسته است...»، و رهنمود می دهد: «خلاصه کلام... منافع داد و منافع
مردم و منافع بشریت ایجاب می کند که از ایجاد کیش های بی تفسیر و از
پرستش آئین های بیگانه با علم و ضرورت پرهیز شود». رهنمودی که، تهی از
هرگونه «برنامه سازندگی برای یک کشور مغرور»، عملاً خواستار آنست که
«بگوئیم در دنیای سرمایه داری جای خود را بیابیم»!

۳- جانبداری - حقیقت

یکی از انتقادات «امیر ممینی» به «پدیده ای به نام ایدئولوژی
مارکسیسم» این نکته است، که جانبدار بودن ماركسیسم، در تضاد است با
علمی بودن آن، زیرا «علم شناخت بیطرفانه است و برای آن هیچ چیز مقدس و

گردد. در حالیکه میلیون ها انسان متفکر، فعال، دلسوز و... و از جمله هزاران
دانشمند ماركسیست نیز به مشکلات می اندیشیدند و برای حل آنها صاحب نظر
بودند، یافتن «راه حل» و یا دقیق تر انتخاب بین راه حل های متفاوت ممکن تنها
در اختیار رهبران قرار گرفت. این امر موجب برقراری شسیوه اراده گرایانه
(ولونتاریستی) و ایده آلیستی در رهبری شد، که اجباراً به ایجاد کیش شخصیت
در جامعه (و حزب) نیز انجامید. نتیجه این روند، نقض مداوم قانونیت جامعه
سوسیالیستی و عدم رشد ضروری جامعه مدنی-قانونی سوسیالیستی بود.
(پدیده ای که حتی پس ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم نیز هنوز برخی
اعزاب نمی خواهند از آن درس لازم را گرفته و بدان پشت کنند).

دوران رشد تدریجی و رفرمیستی جامعه بدنبال تغییرات بنیادی و
انقلابی آغاز می شود. در این دوران تغییرات تدریجی-رفرمیستی مسئله روز
هستند. برپایه نتایج بدست آمده از این تغییرات، باید آمادگی ذهنی، روحی و
همچنین سازمانی-اجتماعی برای تغییر و تعویض آنها، حتی بازگشت از آنها،
وجود داشته باشد. ازاینروست که باید برای تصحیح کم عارضه، آسان و سریع
آنها، امکان شرکت وسیع ترین توده ها در این روند وجود داشته باشد. همچنین
باید توجه واقع بینانه و نه اراده گرایانه (ولونتاریستی)، تحت کنترل ارگان های
اجتماعی، به نتایج تغییرات و رفرم ها و به ویژه به نظر و برداشت توده ها از
تغییرات و نتایج آنها برقرار باشد. در این صحنه است، که ازجمله نقشی
ارگان های صنفی، فرهنگی، مطبوعاتی، هنری و همچنین تحقیقات آزاد علمی
دانشمندان می توان تعیین کننده باشد.

بر این پایه است که دموکراسی سوسیالیستی، یعنی شرکت مداوم و
واقعی و وسیع ترین نیروهای اجتماعی-این روند، یعنی تحقق محتوای
سوسیالیستی دموکراسی و رشد واقعی و ارتقای تاریخی شکل و محتوای
دموکراسی بوزواری در جامعه سوسیالیستی و نفی در نفی دیالکتیکی آن.

در مورد مکانیسم ایجاد اشتباهات برشمرده شده، دانشمندان اتحاد
شوروی سابق در اولین کنفرانس خود در سال ۱۹۹۵ با صراحت اعلام داشتند،
که علت این اشتباهات بزرگ، بی توجهی گسترده به نتایج تحقیقات علمی
دانشمندان اتحاد شوروی بود. تحقیقاتی که تحت کنترل دستگاه «آکادمی علوم
جنب کمیته مرکزی» قرار داشت. با این کنترل، تحقیقات علمی وسیله دقیق تر
کردن شناخت رهبری حزب از واقعیت نبود. تحقیقات به وسیله ای برای توجیه و
توضیح تصمیمات سیاسی آن تبدیل شده بود. کنفرانس تصریح کرد: «نتایج
تحقیقات به سطح درک مسئولان حزبی نزول کرد!»

همین مفهوم را پرفسور «اناس هینس هولس»، ماركسیست معاصر
و عضو رهبری حزب کمونیست آلمان درباره اشتباهات این حزب برمی شمرد.
«راه توده» نیز در اولین شماره دوره دوم خود (مهرماه ۱۳۷۱) با انتشار گزارش
اولین کنفرانس ۷۰ عضو رهبری احزاب کمونیستی در پراگ در ۱۷ ماه مه
۱۹۹۲ بر همین نکته تاکید کرد. (مراجعه شود از جمله به مقالات «دموکراسی
سوسیالیستی را بازشناسیم» و «ریشه بحران در کجاست؟»، راه توده شماره ۲،
«مفهوم دموکراسی سوسیالیستی»، راه توده شماره ۱۷ و ۱۸، «دموکراسی»
آرمان مقدس زحمتکش است!»، راه توده شماره ۴۷).

البته انتقاد به گذشته و آموزش از آن برای آینده اگر در سطح باقی
بماند، همانقدر یکطرفه و ضد دیالکتیکی است، که اشتباهات گذشته بودند.

۲- برداشت ایده آلیستی از ماركسیسم

اکنون به بیان وظایف و «مسأله اساسی» ای بپردازیم، که به نظر
«امیر ممینی» در برابر سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) قرار دارد.
او می نویسد: «ما اکنون در برابر این مسأله اساسی قرار داریم که با
این پدیده به نام ایدئولوژی ماركسیستی چگونه برخورد کنیم، یا به طور
مشخص تر، با ایده های دادخواهانه ای که با طی تاریخ جنبش سوسیالیستی گرد
آمده است، چگونه باید برخورد کنیم، با این ایده ها به عنوان باورهای مقدس و
بی تغییر باید برخورد شود؟ [آیا مجاز هستیم با هم تبادل نظر کنیم در این
مورد که این ایده ها تا چه حد درست اند و تا چه حد نادرست و به سود عدالت،
راه رسیدن به عدالت را دقیق کنیم؟ به سود عدالت تعریف از عدالت را تکامل
بدهیم؟ آیا منافع مردم ایجاب می کند که مفهومی و محتوای عدالت و
سوسیالیسم را مورد بررسی و باز تعریف قرار بدهیم؟ یا منافع آن ها در
اینست که از هرگونه باز تعریف آن پرهیز کنیم؟»

در بیان فوق، «پدیده به نام ایدئولوژی ماركسیسم» و ماركسیسم به
«ایده های دادخواهانه» خلاصه می شود و برداشت از ماركسیسم به سطح
برداشت ایده آلیستی «سوسیالیسم تخیلی» قرن هفدهم و هیجدهم
سوسیالیست هایی همانند «اُن» می رسد.

همانطور که ملاحظه می شود، درک و برداشت ماتریالیستی از مقوله «جانبداری» نه یک برداشت ذهنی-ایده آلیستی از «منافع» خرده (Partikular) این یا آن گروه و طبقه است، آنطور که برای «امیر ممبینی» سوفتفاهم شده، بلکه باید آنرا به عنوان جانبداری از رشد و تکامل در کل خود دانست، که البته در صورتبندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری در انطباق است با منافع طبقه کارگران، مزدبران و زحمتکشانی پیدی و فکری، یعنی طبقه و اقشاری که قادراند بندهای صورتبندی سرمایه داری را از دست و پای رشد و ترقی اجتماعی بکشاید و با آزادی خود «سپاسان بخشیدن به استثمار انسان-آزادی برای بشر را میسر سازند».

این برداشت از مقوله «جانبداری» با برداشت ذهنی-ایده آلیستی «کارگر استثمار می شود، پس مخالف بهره کشی سرمایه داری است، برعکس سرمایه دار به دلیل منافع خود از سرمایه داری دفاع می کند»، بطور ریشه ای تفاوت دارد.

دوم- «ضرورت» از دید مارکسیستی

آنجا هم که «امیر ممبینی» در این ارتباط به مقوله «ضرورت» برخورد می کند، منظور او ضرورت و یا جبر Determinismus تاریخی نیست -که باید بوقع به آن پرداخت-، بلکه منظور ضروریات «سازندگی یک کشور مخروبه» است، که او را مجاز می سازد «آزمایش کند، که چه چیز ضروری و چه چیز ضروری نیست» و بر مبنای آن امروز از منافع این و فردا از منافع آن دفاع کند. این برداشت از «ضرورت» در نظرات او با برداشت مارکسیستی از آن، که به مقوله «حقیقت»، و دیالکتیک بین حقیقت مطلق و نسبی باز می گردد نیز بکلی متفاوت است.

در حالیکه حقیقت مطلق در مفهوم تاریخی-ماتریالیستی آن نزد مارکسیسم بطور کلی همان برداشت رشد ماده است، که از قانونندی جبر-رشد-تاریخی پیروی می کند، حقیقت نسبی -جایگزین شده در مسیر حقیقت تاریخی و نهایتاً حلقه ای از آن- به مفهوم جستجو، آزمایش، یک گام به پیش، دوگام به پس، و... است، به منظور یافتن مناسب ترین امکان در بین امکانات ممکن در دوران رشد تدریجی (کمی) ماده. این برداشت یک نوسان پاندولی بین منافع این و آن طبقه اجتماعی نیست، آنطور که «امیر ممبینی» بیان می کند، بلکه بیان دیالکتیکی پلورالیسم امکانات رشد تدریجی، در کلیت وحدت مونیستی روند رشد ماده از ساده به بفرنج، از بسیط به مرکب، از بی جان به جاندار و از جامعه کمون اولیه به جامعه کمونیستی فارغ از استثمار انسان از انسان است، که در کل خود محتوای مقوله «حقیقت تاریخی» را نشان می دهد. ضرورت و یا فقدان ضرورت ساختن یک جاده بین نقطه یک و دو با تخریب یک جنگل، بیان امکان پلورالیسم در حقیقت نسبی «سازندگی یک کشور مخروبه» است، که حلقه ایست در زنجیر ترقی اجتماعی در کل آن.

با چنین درک از مقوله «ضرورت»، دیگر «سازندگی یک کشور مخروبه» به مفهوم «ضرورت» تسلیم در برابر «تانک واقعیت عصر فراصنعتی» درک نمی شود و نمی توان آنرا اینگونه توجیه و القا کرد، بلکه به آن مفهومی برداشت می شود، که اکنون کمونیست ها و مردم کوبا آنرا درک می کنند. بر مبنای واقعیت موجود، و در چهارچوب آن، «جانبدار» ترقی اجتماعی ماندن و برای توسعه عدالت اجتماعی نسبی کوشیدن و در این راه سرمایه خارجی را هم بکار گرفتن و برای دورانی عدم تساوی های اجتماعی را اجباراً و «ضرورتاً» پذیرفتن، اما از هدف «جانبدارانه» و طبقاتی ترقی تاریخی-اجتماعی صرف نظر نکردن و در خدمت منافع تاریخی غارت شدگان باقی ماندن و تسلیم «آلترناتیر دمکراتیک» امپریالیسم نشدن. (مراجعه شود به مقاله «کوبا اینگونه از انقلاب و استقلال خود دفاع کرد!» در راه توده ۵۲ درباره وضع اقتصادی-اجتماعی در کوبا شش سال پس از تنهایی آن در برابر امپریالیسم آمریکا).

۴- «ایدئولوژی چیست؟»

آنجا که «امیر ممبینی» جانبداری طبقاتی در برداشت ایدئولوژی مارکسیستی را در برابر «علم» قرار می دهد، و به ویژه زمانی که او برداشت خود را از دلایل غیرعلمی بودن ایدئولوژی مارکسیستی ارائه می دهد، برداشت نادرست دیگری را به معرض قضاوت می گذارد.

تعریف شناخته شده مارکسیستی از ایدئولوژی طبقاتی حاکم عبارتست از: «مجموعه نظرات فلسفی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، مذهبی و...» در جامعه، که ریشه در «مناسبات تولیدی حاکم» داشته و طی زمان جای خود را به ایدئولوژی در ابتدا «محکوم» و آنگاه می کند، که ایدئولوژی نیروی نو دوران معین تاریخی است.

ایندی نیست.» با این برداشت او به نفی پایه علمی برداشت ایدئولوژی مارکسیسم می پردازد.

او برای توضیح نظرات خود می نویسد: «چگونه یک ایدئولوژی می تواند علمی باشد؟ شکل ایجاد ایدئولوژی با شکل پیدایش شناخت علمی متفاوت است. شناخت علمی از راه برخورد بی طرفانه با واقعیت ها و بررسی و آزمایش و تجزیه و تحلیل و غیره بدست می آید و سرانجام باید در عمل به اثبات برسد. ولی ایدئولوژی از این روش استفاده نمی کند. در اینجا منافع [یعنی جانبداری] اساس است...».

او در توضیح چگونگی جانبدار بودن مارکسیسم می نویسد: «شکل پیدایش ایدئولوژی با شکل پیدایش شناخت علمی متفاوت است. شناخت علمی از راه برخورد بی طرفانه با واقعیت ها و بررسی و آزمایش و تجزیه و تحلیل و غیره بدست می آید و سرانجام باید در عمل به اثبات برسد. ولی ایدئولوژی از این روش استفاده نمی کند. در اینجا منافع [یعنی جانبداری] اساس است...» او سپس برای تفهیم دقیقتر نظرش به ارایه مثال می پردازد و ادامه می دهد: «کارگر استثمار می شود، پس مخالف بهره کشی سرمایه داری است. برعکس سرمایه دار به دلیل منافع خود از سرمایه داری دفاع می کند».

به این ترتیب برای «امیر ممبینی» مفهوم جانبدار بودن، دقیقاً در انطباق است با جانبدار حفظ منافع خود بودن. منافع کارگر، در برابر منافع سرمایه دار، تنها قیمتی که او آماده است برای محدود ساختن این منافع بپذیرد، مسئله «ضرورت» است. او می نویسد: «آنها [کارگر و سرمایه دار] دیگر آزمایش نمی کنند و محاسبه نمی کنند (معمولاً) که چه چیز ضروری است و چه چیز ضروری نیست. [زیرا] این یک واکنش متناسب با موقعیت [بخوان منافع] اجتماعی-طبقاتی از سوی این نیروها است. این واکنش در یک جا می تواند مطابق با ضرورت باشد و در جای دیگر عکس آن».

بدون آنکه «امیر ممبینی» درباره مقوله «ضرورت» توضیحی بدهد، و بنویسد، ضرورت برای چه چیزی، برای چه کسی و یا برای کدام منافع عالیه اجتماعی، به توضیح «توجیه» مارکسیست ها می پردازد، درباره کوشش آنها برای اثبات آنکه مارکسیسم «از یکسو ایدئولوژی مبتنی بر دانش است و از سوی دیگر دانش بر منافع پرولتاریا و منافع پرولتاریا بر دانش منطبق است». با این توجیه، مارکسیست ها به نظر او مدعی شدند: «پس ایدئولوژی اش [طبقه کارگر] می تواند علمی و یا برآمده از علم باشد...» سپس «امیر ممبینی» می پرسد: «آیا چنین حکمی کاملاً درست بوده است؟»

در این نقطه نظرات «امیر ممبینی» درباره نظرات مارکسیستی یک سوفتفاهم بزرگ از آنچه نظر مارکسیسم است، به چشم می خورد! ریشه این سوفتفاهم را باید در برداشت ایده آلیستی «امیر ممبینی» از تاریخ و از نظرات بشر در طول تاریخ، که تعریف مارکسیستی از مقوله ایدئولوژی است، دانست.

اول- مفهوم مارکسیستی مقوله «جانبداری»

برای درک برداشت مارکسیستی از این مقوله باید به تاریخ جوامع بشری با دید ماتریالیستی برخورد کرد و مثلاً پرسید، مهمترین عمل یک جاندار چیست؟ پاسخ روشن است: تغذیه. تفاوت انسان و حیوان در چیست؟ حیوان برای تغذیه خود به جستجوی مواد موجود در طبیعت می پردازد، در حالیکه انسان به تولید این مواد دست می زند. تولید مواد مورد نیاز انسان به این ترتیب به مرکزی ترین عمل انسان و کار اجتماعی او تبدیل می شود. آنطور که استاد تاریخی نشان می دهند، انسان در دوران های رشد تاریخی خود و به منظور تولید مواد مورد نیازش تن به روابط تولیدی می دهد، که برپایه رشد ابزار تولید، تغییر می یابد. برداشت ماتریالیست دیالکتیکی و یا مارکسیستی از تاریخ جوامع بشری می آموزد، که بشر مراحل کمون اولیه، برده داری و فئودالیسم را پشت سر گذاشته است، و به نظر مارکسیست ها، در حال حاضر در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم قرار دارد.

این درک ماتریالیست-دیالکتیکی از تاریخ برپایه و در راستای رشد ماده از ساده به بفرنج و از بسیط به مرکب استوار است، که در مرحله ای مرز ماده بی جان را پشت سر گذاشت و به ماده جاندار رشد کرد. آنچه که در طول تاریخ در راستای رشد ماده قرار دارد، یعنی در راستای حرکت و تغییر بیسوی بفرنج تر و مرکب تر شدن ماده و سازماندهی حیات (در مورد انسان اجتماعی) او قرار دارد، به درک ماتریالیستی، در جهت ترقی ارزیابی می شود. آنچه و آنکس که طالب ترقی خواهی در روند تاریخی است، «جانبدار» رشد تاریخی است.

(بقیه نفت، استراتژی غرب و مسئله توسعه از ص ۴۲)

«تشیق به جلوگیری از اسراف در جهت حفظ محیط زیست و استفاده از مواد انرژی کمتر آلوده ساز».

«در این شرایط و بدون آنکه بخواهیم قیمت ثابتی را به دلار پیشنهاد کرده باشیم (که با توجه به نوسانات قیمت دلار بکارگیری مکانیسمی که این نوسانات را در نظر بگیرد، ضروری است) بنظر ما قیمت نفت در هر حال نباید از بشکه ای ۳۰ دلار بالاتر باشد، و این آن بهانی است که اگر بخواهیم به نیازهای مردم پاسخ دهیم، دستیابی به آن ضرورت عینی دارد (ضرورت چنین بهانی بطور ضمنی در پروژه موسوم به «اکوتکس» نیز مشخص بود، اما به شکلی انحرافی)

بشکه ای ۵ دلار نیز باید به صندوق بین المللی مخصوصی که برای حل مشکلات انرژی کشورهای فقیر جنوب تشکیل می شود، اختصاص یابد. چگونه می توان در سمت این نظم نوین انرژی که راه را بر توسعه بگشاید پیش رفت؟

نقش مردم

امروز جهان در شرایطی قرار دارد که وسیع ترین توافق بین المللی بر روی قیمت بالا و پایه نفت و گاز و حسابرسی واقعا بین المللی سرمایه ها در جهت منافع کشورهای جنوب به یک ضرورت عینی تبدیل شده است. با این حال به نظر ما اشتباه است، اگر تصور کنیم راه حل وضعیت کنونی همان است که کشورهای غربی پیشنهاد می کنند و خواهان جمع شدن کشورهای صادرکننده و مصرف کننده نفت در کنار یکدیگر و مذاکره آنها هستند.

(از قماش سمینار «قرانکو و ونزولا» از ۲۵ کشور عمده تولید کننده و مصرف کننده نفت در ژوئیه ۱۹۹۱) و یا آنکه تصور کنیم راه حل تشکیل موسسات و ساختارهای ویژه ای از قبیل بانک های بین المللی یا سیستم امنیتی انرژی و غیره است. هدف از این پیشنهادات غرب بر عکس آن است که اوپک را به حاشیه براند و آن را در نهادهایی که خود بر آن مسلط است، خفه کرده، به نظم نوین نفتی امریکائی شکل سازمانی اعطاء کند. در این زمینه کافی است به یاد آوریم که در سمینار «قرانکو و ونزولا» که ذکر آن رفت، تنها یک مسئله بود که جنبه «تابو» داشت و آن هم بهای نفت بود.

چگونه می توان تصور کرد که بدون مبارزه خلق ها خواهیم توانست تناسب کنونی نیروها در عرصه جهانی را که به نفع ایالات متحده است، دگرگون کنیم؟ آن هم در شرایطی که این کشور تا دست زدن به جنگ خلیج و کشتار هزاران انسان برای تحمیل نظام مورد نظر خود بر جهان پیشرفته است؟ امپریالیسم امریکا همان است که همیشه بوده است! هرگز نمی توان آن را در پشت میز مذاکره، در گفتگوی میان «متخصصان» بر روی فرش های رنگین به عقب نشینی وادار کرد. تنها فشار و مبارزه خلق ها، افکار عمومی جهان می تواند امپریالیسم را به عقب نشینی وادار دارد.

به نظر ما تقدم هم چنان با مبارزه فکری در جهت آگاهی افکار عمومی است. از یکسو تجهیز افکار عمومی کشورهای مصرف کننده نفت ضروری است تا بتوان به مردم این کشورها توضیح داد و آنها را قانع ساخت که مسئله توسعه با مسئله انرژی، بدهی ها و ارزش گذاری مجدد بهای مواد اولیه و بویژه نفت و گاز در ارتباط است و نیز ضرورت پیش بردن مبارزه طبقاتی برای آنکه هزینه های انتقال منابع از منافع سرمایه داران حاکم تامین شود.

از سوی دیگر افکار عمومی کشورهای تولید کننده نفت که به مسئله بهای نفت بسیار حساس است و از تاثیر درد آور آن بر شرایط زیست خود آگاهی دارد و باید در جهت استفاده بهینه از درآمد نفتی خود مبارزه کند. در بسیاری از این کشورها می توان بطور عمومی بر روی این مسائل بحث و گفتگو انجام داد. در اینجا به نظر ما یک عرصه همکاری های سیاسی میان نیروهای مترقی کشورهای تولید کننده و مصرف کننده نفت وجود دارد. تنها با تکیه بر مبارزه توده هاست که می توان بتدریج ابتدا تناسب نیروها را در درون یک کشور و سپس میان اوپک (که باید جنبه جهانی به خود بگیرد) و کشورهای غربی برقرار کرد. دوران اوپک پایان نیافته است، برعکس تنها نیروی ممکن برای تناسب نیروها در این عرصه است!

در اینجا توضیح ویژگی های تاریخی-گذرایسی و طبقاتی بودن ایدئولوژی منظور نیست، بلکه هدف تنها اشاره به این نکته است، که اگر این «مجموعه نظرات» برپایه باورها و اعتقادات سنتی-اسطوره ای گذشته و یا مذهبی قرار داشته باشد، از دیدگاه مارکسیستی باید آنرا ایدئولوژی متکی به ضوابط غیرعلمی ارزیابی کرد. اما اگر این «مجموعه نظرات» ریشه در شناخت علمی، یعنی در ماتریالیسم دیالکتیک دارد، می توان آنرا یک شناخت، جهان بینی و یا ایدئولوژی علمی نامید.

بدیهی است، که با رشد علوم، این شناخت و یا ایدئولوژی علمی، یعنی «مجموعه نظرات» باید تکامل یابد. و با داده های جدید علمی همراهی کند، در غیراینصورت پایگاه و محتوای علمی خود را از دست می دهد، متحجر می شود و محتوای مارکسیستی خود را از دست می دهد. اگر در کشورهای سابق سوسیالیستی چنین شد، و اولین کنگره دانشمندان اتحاد شوروی که در بالا از آن نام بردیم، بر این فاجعه تاکید دارد، آنوقت باید علول کنندگان از علم و تحریف کنندگان مارکسیسم و انحرافات و تحجر تعمیل شده به مارکسیسم را مورد خطاب و انتقاد قرار داد، و نه ایدئولوژی مارکسیسم را. تنها با این برداشت و انتقاد سازنده است، که می توان از اشتباهات گذشته برای مبارزات آینده آموخت.

۵- آگاهی کاذب

با توجه به امکان رشد جهان بینی، ایدئولوژی و شناخت مارکسیستی است، که نمی توان با تصور غیرمستدل «بهراد کریسی» نیز در «اجلاس برلین» موافق بود، وقتی که او «پیروی مارکسیسم بودن را جزم اندیشی» می نامد. اگر مارکسیسم ایدئولوژی علمی نامیده می شود، از آنروست که عمیقاً پایبند به مادی بودن واقعیت موجود جهان خارج از ذهن است (پایه ماتریالیستی آن)، واقعیتی که برپایه و در چهارچوب تضاد و نبرد تضاد - آشتی پذیر و آشتی ناپذیر - در حال تغییر، تحول و شدن ابسدی است (پایه دیالکتیکی آن).

تمام علوم طبیعی و دقیقه نیز، برای حفظ پایه علمی تحقیقات خود، از دو اصل ماتریالیستی بودن واقعیت جهان خارج و برقراری اصول دیالکتیکی در آن حرکت می کنند.

برای افشای شناخت متفکران معتقد به ایده آلیسم است، که مارکس و انگلس از «آگاهی کاذب» متفکرانی صحبت می کنند، که معتقدند، شناخت خود را نه بر پایه واقعیت خارجی و ماتریالیستی، بلکه از ذهن و «اندیشه ناب» خود استخراج می کنند. در کلیات مارکس-انگلس، جلد دوم، صفحه ۴۶۷ (بزبان آلمانی) این نکته را آنها چنین توضیح می دهند: ایدئولوژی روندی است، که گریه در آگاهی به اصطلاح متفکران جریان می یابد و توسط آنان توضیح داده می شود، اما نزد آنان یک آگاهی کاذب از کار در می آید. زیرا برای آنان عوامل واقعی، که اندیشه او را باعث می شوند، پنهان باقی می ماند؛ آنها نیروهای غیرواقعی و دقیقتر، کاذبی را برای شکل گرفتن آگاهی خود موثر می داند. از آنجا که این روند برای آنان یک روند اندیشه ای است، محتوا و شکل بروز آنرا از اندیشه ناب منبث تصور می کنند، یا منبث از مغز خود و یا از مغز گذشتگان. آنها تنها با حلاهی اندیشه می کوشند به مطالب مطروحه پاسخ دهند، پاسخی که آنرا بدون هر نوع تردیدی ناشی از تراوش مغز خود می پندارد، بدون آنکه متشابه دور و مستقل از اندیشه آنرا (یعنی واقعیت مادی جهان خارج از ذهن خود را) مورد بررسی قرار دهند. این امر برای آنان بسیار طبیعی نیز هست، زیرا برای آنها عمل، که از طریق اندیشه به آن دست یافته اند، در تحلیل نهایی ریشه در اندیشه دارد.*

ادعای آنکه «حزب به ایدئولوژی از پیش آماده شده نیاز ندارد»، نبرد طبقاتی برافزاده است و یا می توان با توافق بر سر یک قرارداد اجتماعی به آن پایان داد، «جایگزین شدن منافع همه بشری بجای منافع طبقاتی»، آنکه می توان به کمک «کشورهای متضمن جهان»، که منظور امپریالیسم است، از طریق «انتخابات آزاد» تحت کنترل آنان به «آلترناتیو دموکراتیک» دست یافت و حاکمیت ملی را در کشور برقرار کرد و... همه و همه تصوراتی هستند، که از نظرات «کاذب»، از «ایدئولوژی کاذب» مورد اشاره مارکس و انگلس سرچشمه می گیرند تصوراتی که صاحبان آن تحلیل و شناخت خود را نه برپایه واقعیت نبرد طبقاتی در جهان و در جامعه خود، بلکه آنرا برپایه ذهنیات و آرزوهای ایده آلیستی خود بنا نهاده اند. از اینروست که بحث های تئوریک را نباید یک جمل «دانشگاهی» ارزیابی کرد، بلکه باید آنرا به عنوان استخوانبندی استراتژی و تاکتیک نبرد سیاسی در اجتماع بازشناخت.

* امیر مبینی، نظیر «عبدالکریم سرور» (تشریه کیسان شماره ۴۱، مقاله «دین ایدئولوژیک») این توضیحات مارکس-انگلس را به نادرست به اینگونه توضیح می دهند: «مارکس ایدئولوژی را به معنی آگاهی کاذب تعریف کرد.»

دکتر پیمان: بنظر من و دوستانم

برای انتخابات آینده

همه نیروهای اجتماعی باید فعال شوند!

در داخل کشور، علیرغم تمام مشکلات موجود بر سر راه فعالیت سیاسی در جامعه، شخصیت‌ها و احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف سیاست‌های حاکم و جاری، خود را برای تأثیر گذاری روی انتخابات آینده ریاست جمهوری و پیش از آن، انتخابات میان دوره‌ای مجلس پنجم آماده می‌کنند. این تلاش از سوی اپوزیسیون داخل کشور، همزمان است با انواع توطئه‌ها، فشارها، تهدیدها، ارضاب و صف آرائی نیروهای ارتجاعی حاکم، باهدف سرهم بندی کردن دو انتخابات و مشروعیت بخشیدن به نامشروعیت خویش!

نهضت آزادی ایران، با صدور اطلاعیه‌ای مواضع خود را تا این مرحله، درباره انتخابات آینده اعلام داشته است و دکتر پیمان از جنبش مسلمان مبارز نیز طی مصاحبه‌ای که بخش‌هایی از آن از رادیو محلی ایرانیان مقیم سوئد پخش شد، دراین باره نظرش را اعلام داشت. دکتر پیمان که از تهران مصاحبه می‌کرد، درارتباط با تشدید فشارهای ارتجاع گفت:

"در این ماه‌ها شاهد شدت فشارها و محدودیت‌ها هستیم. شاید خیلی‌ها اطلاع نداشته باشند، که در زیر این تبلیغات سنگینی که الان در جامعه هست (اشاره به درگیری‌های موفقه اسلامی با بخشی از روحانیت، صف بندی در برابر انجمن حج‌تبه و جنجال پیرامون لیبرالیسم و اسلامی کردن دانشگاه‌ها و...) نسبت به مسائل مختلف، چه اعمال فشاری روی جریان‌ات روشنفکری، مرفقین و منتشر کنندگان کتاب، نشریات و اهل قلم و این نوع محافل سیاسی وجود دارد. بطوریکه نوعی یاس بیشتری را ایجاد کرده و خیلی‌ها مجبور شده‌اند که از همان مقدار فعالیت گذشته‌شان هم دست بردارند. شما مطبوعات را که نگاه کنید، متوجه می‌شوید، که کسی مقاله‌ای نمی‌نویسد، اظهارنظری نمی‌کند، کاری انجام نمی‌دهد، کتابی در نمی‌آید. فشار روی نویسندگانی که اخیراً، همین چند هفته چندین حادثه برایشان اتفاق افتاده و زیر فشار ارباب شدید قرار داشتند (اشاره به توطئه برای سقوط بسه دره، اتومبیل خسانل نویسندگان و هنرمندان ایران در جریان سفر به جمهوری ارمنستان)..."

انتخابات ریاست جمهوری

من و دوستانم معتقدیم که باید حتماً در این مبارزات انتخاباتی شرکت کرد و از این فرصتی که یکبار دیگر بوجود آمده برای فعال کردن نیروهای اجتماعی جامعه باید استفاده شود. همانطور که درانتخابات قبل هم شد و بنظر من به رغم همه محدودیت‌ها و نارسائی که در کار گروه‌های معترض وجود داشت، دستاوردهای خوب بود. یکبار دیگر این فرصت دارد پیش می‌آید و باید حتماً از انفعال و رکود کنونی نیروها خارج شوند و فعالانه برای این مبارزات انتخاباتی با قصد گسترش فضای دموکراتیک و طرح دیدگاه‌ها و ارتباط و تماس با جامعه و مردم استفاده کنند.

درباره برنامه هویت

برنامه هویت به نظر من از طرف محافل راست ارتجاعی حاکمیت طراحی و اجرا می‌شود. انگیزه این برنامه لجن سال کردن جریان‌ات روشنفکری داخل کشور است. انگیزه و فکر تهیه این برنامه از زمانی تقویت شد و به عمل درآمد که در جریان انتخابات جریان راست ارتجاعی (موفقه اسلامی- روحانیت حکومتی) شکست سختی را متحمل شد و احساس کرد پایگاه اجتماعی بسیار ضعیف است و اکثریت مردم نسبت به آنها نظر منفی دارند. این شکست

در آنها احساس عدم اعتماد ایجاد کرده و نسبت به خودشان نگرانند. آنها نگرانند از اینکه موقعیت آنها بیش از پیش تضعیف شود و جامعه در مقابل متوجه قطب‌های دیگر فکری و سیاسی بشود و بر محور آنها تشکل و اتحادی را صورت دهد. البته بنظر این برنامه‌ها نمی‌تواند تأثیر زیادی داشته باشد، بخصوص که مردم ظرف این ۱۵ سال با این نوع برنامه‌های تلویزیونی و مصاحبه‌ها آشنا شده‌اند و به این حرف‌ها اعتماد ندارند.

بیانیه نهضت آزادی ایران به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری

نهضت آزادی ایران، با صدور اطلاعیه‌ای، ضمن اشاره به بحران همه جانبه‌ای که جمهوری اسلامی در آن گرفتار آمده است، آمادگی خود را برای شرکت درانتخابات آینده میاندوره‌ای مجلس و ریاست جمهوری اعلام داشت. دراین بیانیه که به تاریخ ۱۴ مهر صادر شده، آمده است:

"... نهضت آزادی ایران معتقد است که جلب نظر و اعتماد و مشارکت مردم در امور سیاسی سرفصل همه تحولات و تغییرات در سایر زمینه‌هاست و چنین شرایطی را مردم خود باید از راه‌های قانونی به مسئولان کشور تحمیل کنند و نگذارند که در موقعیت‌هایی نظیر انتخابات میاندوره‌ای مجلس و انتخابات ریاست جمهوری که در آینده نزدیک انجام خواهد یافت، حقوق قانونی و حق حاکمیت آنان بر سرنوشتشان ندیده گرفته شود و با بازپس تبلیغات مصنوعی و یکسویه گروه‌های خاص شود... در شرایط کنونی چاره چیست و وظیفه آزادیخواهان، صاحب‌نظران، گروه‌ها و احزاب سیاسی و آگاهان جامعه و علاقمندان به سرنوشت مملکت و نظام جمهوری اسلامی چیست و چه راهی می‌توان پیش پای مردم قرار داد؟ ... نهضت آزادی یکی از راه‌های مهم و اصلی تغییر و تحول اجتماعی و سیاسی را دخالت مردم درانتخابات و تلاش در جهت باز کردن فضای جامعه با استفاده ازاهرم انتخابات ریاست جمهوری، یا نمایندگانی مجلس دانسته است. از این نظر، انتخابات ریاست جمهوری موقعیتی ممتاز برای کشاندن مردم به صحنه سیاسی جامعه و شناساندن حقوق و وظائف شهروندی اعضای جامعه و دخالت مستقیم آنها در امور سیاسی و سرنوشت خویش است. شرایط جامعه ما و روند تحولات و تغییرات آن به گونه‌ایست که اگر گروه‌های آگاه و مردم حق جو و آزادیخواه ایران وارد صحنه نشوند و هرچه زودتر حقوق حقه مردم را از هیات حاکمه طلب نکنند، جامعه در آینده دور یا نزدیک با بحران‌های سهمگین روبرو خواهد شد.

در چنین شرایطی، ما مصمم هستیم که در برابر قانون شکنی و بی اعتنائی به حقوق اساسی مردم از جانب گروه‌های فشار و انحصار گرانی که هیچ حقی برای مردم قائل نیستند... بایستیم و از همه کسانی که به اصول ساده مورد نظر ما پایبند هستند... بخواهیم که از هم اکنون خود را برای تدارک شرکت درانتخابات ریاست جمهوری آماده سازند و اجازه ندهند که گروه‌های انحصارگر، سلطه جو، متحجر و واپسگرا خود را به عنوان متولیان و صاحبان انقلاب تا ابد قیم مردم بدانند... انتخابات تنها هنگامی آزاد، سالم، مشروع و قابل قبول خواهد بود که همه شخصیت‌های مورد وثوق مردم و احزاب سیاسی موافق و غیر موافق با حاکمیت بتوانند آزادانه در آن شرکت کنند."

نهضت آزادی سپس به منتقدان این نوع موضعگیری‌های این حزب پاسخ داده و می‌نویسد: "...ممکن است به نهضت آزادی ایراد بگیرند که با توجه به تجربه انتخابات دوره پنجم مجلس که در شرایط بسته سیاسی برگزار شد... چرا و چگونه باید درانتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد؟

پاسخ و ایراد بالا بجاست اما پاسخ مانیز روشن است. مشارکت درانتخابات یکی از عرصه‌های مناسب و ابزارهای عمده برای مطالبه حقوق و آزادی‌هاست. هر اندازه بدهکاران به ملت از پرداخت دیون خود به مردم و ادای حقوق آنان سر باز زنند، یا حقوق مردم را انکار کنند... ملت نباید ذره‌ای در حقانیت خود شک کند و از مطالبه حقوق خود مایوس و سرخورده گردد، بلکه باید در هر شرایطی و با استفاده از هر فرصتی حقوق غصب شده خود را مطالبه کند.

آنها که "سر به هوا" می نویسند!

الف. مانی

در جهت تثبیت حاکمیت انحصاری و وابسته گروهی خاص... این جناح یا وجود آن که بر تمام منابع، ابزار و نهادهای قدرت سلطه انحصاری دارند، معادلسک بین ۸۵ تا ۹۰ درصد جمعیت رای دهنده به آنها "نه" گفته اند... (انتخابات اخیر مجلس)... مصدق نبود که با روحانیت در اتحاد، بلکه بخشی از روحانیت، همان بخشی از روحانیت که بعدها رهبر فقید انقلاب اسلامی آنرا روحانیون درباری نام نهادند، بود که به مصدق اعلام جنگ داد... آن جناح (حقیقه رسالت و سرفله اسلامی) علیرغم شکست در انتخابات اخیر، هنوز خود را دایرمدار قدرت انحصاری می داند و واکنش آرام و بی صدای جامعه را نسبت به خود به رسمیت نمی شناسد و آنرا معلول تمهیدات جناح رقیب خود در درون حاکمیت می شناسد و ثانیاً اگر که چنین هم بود باز موضوع ضعف و احساس خطر نیز ایجاب می کند که میان منتقدین و معترضین متمایل به حفظ نظام و برخورد مسالمت آمیز و استقلال طلبان، وطن دوستان (معروف به ملیون) با معارضین معاندی که در خارج از کشور در حلقه وابستگی به قدرت های خارجی در صدد ایجاد تاتاری به نام همبستگی ملی می باشند تفکیک و تمایزی بینمایند و بی تدبیرانه، مجلاتی چون ایران فردا، کیان، آدینه، گردون و... را با بازی های تصویری به جلسات کنفرانس مزبور در شهر اشتوتگارت آلمان پیوند نزنند... اعمال حاکمیت یک اقلیت محدود بر اکثریت شهروندان یک کشور، کدام ارزش انقلابی و اسلامی و اخلاقی است که استفاده از تمام امکانات و ابزار رسمی و مملکتی را در جهت تبلیغ و تحکیم مواضع یک جناح خاص، مباح، بلکه مستحب می سازد؟... ما از عرصستان شدن می ترسیم، اکنون باید از افغانستان شدن نگران باشیم.

نامه مردم

حال ببینیم نامه مردم که نویسندگانش فراموش کرده اند، فردا باید پاسخگوی مطالبی باشند که امروز می نویسند و در راه اتحاد و همکاری با نیروهای دیگر سنگ می اندازند، درباره این نوشته عزت ا. الله سبحانه که اساساً خطاب به اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی در خارج از کشور و برنامه حقیقه ساخته "هویت" است و ارتباطی با ما نمی تواند داشته باشد، چه می نویسند! باید امیدوار بود، که نوشته نامه مردم فقط در چارچوب درک غلط از مطلب یا بی اطلاعاتی از ماجراهای داخل کشور منتشر شده باشد و نه مثلاً انتقام گیری از سیاستی که نیروهای نظیر نهضت آزادی در برابر جمهوری اسلامی و یا مثلاً انتخابات اخیر مجلس داشته و دارند!

نامه مردم می نویسد:

۱- "سحابی در سرمقاله مجله ایران فردا شماره ۲۵، در نامه سرگشاده ای به هاشمی رفسنجانی..."

(من ضمن کنترل کامل سرمقاله ایران فردا اضری از این که این سرمقاله نامه سرگشاده برای هاشمی رفسنجانی باشد نیافتم!)

...احساس خطر، نیز ایجاب می کند که در میان منتقدین و معترضین متمایل به حفظ نظام و برخورد مسالمت آمیز و استقلال طلبان وطن دوستان (۱-...) با معارضین معاندی که در خارج از کشور در حلقه وابستگی به قدرت های خارجی (۲-...) تفکیک و تمایزی بینمایند (۳-...)

همانطور که در مقایسه این نوشته نامه مردم با اصل مطلب که در بالا آمده مشاهده می شود، کلمات و جملات زیر، که من جای خالی آنها را نقطه چین کرده ام، حذف شده و مفهوم موضوع بکلی دگرگون و باب طبع نویسنده مقاله نامه مردم شده است:

۱- "معروف به ملیون"، در صدد ایجاد تاتاری به نام همبستگی ملی می باشند، "۳- بی تدبیرانه، مجلاتی چون ایران فردا، کیان، آدینه و گردون و... را با بازی های تصویری به جلسات کنفرانس مزبور در شهر اشتوتگارت آلمان پیوند نزنند..."

نامه مردم سپس نتیجه دلخواه خود را از مطلبی که آنگونه سر و ته آن زده شده، گرفته و ادامه می دهد:

"صرف نظر از اینکه حزب توده ایران با برخی از نیروهای اپوزیسیون در خارج، از جمله سلطنت طلبان خط کشی مشخص و روشنی دارد و این نیروها را نیروی وابسته به امپریالیسم امریکایی و خواهان بازگرداند دیکتاتوری شاهنشاهی به ایران ارزیابی می کند، جمله به بخش وسیعی از نیروهای اپوزیسیون که در هنگامه بیداد استبداد، جنایت و کشتار آزادخواهان مجبور به جلا وطنی شده اند و مبارزه آشکار علیه ترور و اختناق را به سکوت مآشات طلبانه برای حفظ موقعیت ترجیح دادند، (که لابد اینجا هم اشاره به امتثال عزت ا. الله سبحانه و یزدی و دکتر پیمان و... است) آنهم از جانب کسانی که مدعی دموکراسی و آزادی هستند موضوع کوچکی نیست که بشوان آنرا ندیده گرفت.

این حرف ها یعنی ارج گذاشتن به تلاش ملی و وطن دوستانه کسانی که در داخل کشور و در جهت مقابله با رژیم و رشد آگاهی مردم جهت مقابله با آن مبارزه می کنند؟

در حقیقت نامه مردم با نوشتن جمله بالا، جمله عزت ا. الله سبحانه به برگزار کنندگان کنفرانس "همبستگی ملی" و برنامه هویت را نفی می کند و از قول وی مدعی می شود که گویا سحابی اپوزیسیون مترقی خارج از کشور را ضد انقلابی و وابسته اعلام داشته است!

در شماره ۲۵ نشریه "ایران فردا" در رابطه با برنامه تلویزیونی "هویت" سرمقاله ای به قلم آقای عزت ا. الله سبحانه آمده است، که شما نیز بخش هایی از آنرا به نقل از ایران فردا در نشریه "راه توده" منتشر ساخته بودید. این سرمقاله اعتراضی است به جعل اکاذیب و مطالب سرهم بندی شده رسالت حقیقه که از شبکه اول تلویزیون جمهوری اسلامی پخش می شود. این برنامه می گوشت روشنفکران و معترضین به رژیم و اپوزیسیون مترقی و ملی را زیر علام سوال برد و باصطلاح خودشان از نزدیکی مردم به آنها جلوگیری کند.

نشریه "نامه مردم" در شماره ۴۸۶ مطلبی را تحت عنوان "آقای سحابی سران رژیم جمهوری اسلامی ضد انقلاب هستند نه نیروهای مردمی و آزادیخواه" در پاسخ به این سرمقاله منتشر ساخته است، که با کمال تعجب باید گفت هیچ ربطی با مطالب مندرج در سرمقاله "ایران فردا" ندارد.

بنظر من اگر "نامه مردم" به مشی سیاسی این نشریه و منتشر کننده آن اعتراض داشت، پسندیده بود که بطور مشخص به نقد نظرات این جریان ملی-مذهبی می پرداخت نه اینکه کوشش شود با حذف بخش هایی از مطلب، تلاش کند نظر خود را به اثبات برساند.

ایران فردا می نویسد: شاید برنامه "هویت" شبکه اول جمهوری اسلامی را بسیاری از بینندگان تلویزیون مشاهده کرده و از مضمون و محتوای آن مطلع شده اند. متعاقب آن بخش برنامه دیگری از اواخر فروردین ماه جاری آغاز شده که مضمون آن عبارت بود از نفی و ملوک کردن رهبر نهضت ملی ایران، مرحوم دکتر مصدق و برخی شخصیت های دیگر ملی و مذهبی که در رابطه با نهضت ملی قرار داشتند. وقتی رهبران و فعالان و موسسان یک جنبش یا حرکت ملی، گذشته دار و گذشته دار خود آن جنبش نیز طبعاً در معرض سوال و شبهه و بالاخره بی اعتباری قرار می گیرند. طبعاً برای بسیاری از مردمان صاحب عقل و تفکر این سوال پیش آمده و می آید، که انگیزه و هدف پخش کنندگان این برنامه چیست و به کجا می خواهند بروند و به چه چیز می خواهند برسند؟ در برنامه "هویت" با فنون نمایشی، مجلاتی را گزرا عبور می دهند، ولی در متن، دو تا چهار مجله را به صورت ثابت نگاه می دارند که یکی از آنها همین مجله یعنی ایران فرداست و می خواهند به بینندگان تلویزیون چنین القا نمایند که همه این مطبوعات مظاهر و عوامل تهاجم فرهنگی غرب هستند و در مرکز و محور آنها نیز این چند نشریه قرار دارند و بعد با ترفندی های تبلیغاتی و در واقع مغالطه ای زیرکانه مجلسی کنفرانس مانند و گوینده ای را نشان می دهد و سخنانی را پخش می کند تا بفهماند که آن گونه کنفرانس ها یا فعالیت ها که از طرف گروه های ضد انقلاب، با هدایت غرب در خارج از کشور در جریان است، منبع تغذیه نشریاتی چون ایران فردا هستند. (در این قسمت مقاله توجه خوانندگان را به کلمات کنفرانس و ضد انقلاب و هدایت غرب در خارج کشور جلب می کنم، زیرا در نقد مطلب نامه مردم به آن ها استناد خواهم کرد) و دیگر سخنی از تناقض و مبارزه میان آنها با مواضع ایران فردا به میان نمی آورد و رندانه نسبت به جملات آنها به این نویسنده (عزت ا. الله سبحانه) تحامل می نماید و ترتیب دهندگان آن کنفرانس (اشاره به کنفرانس اشتوتگارت) را با مجلات نامیده هم هویت می کنند. یعنی همگی در جهت تهاجم فرهنگی غرب و عامل آن هستند.

سرمقاله ایران فردا ادامه می دهد: "... شاید با این برنامه خواسته باشند که ابتدا از این گونه مطبوعات مستقل داخلی سلب هویت مستقل و مالا سلب حیثیت و اعتبار اجتماعی و ملی کرده و آنگاه به تهاجم فیزیکی و حذف آنها از صحنه اقدام نمایند! مساله اینست که چرا به تلویزیون دولتی اجازه و امکان داده می شود که به این پرده دری ها بپردازد و در عمل خود را به عنوان دستگاه تبلیغاتی یک جناح خاص از سیاستمداران قدیمی و پوسیده کشور و برخی از روحانیون که در کودتای ۲۸ در رژیم کودتا همکاری کردند و مقدمات پیروزی آنرا فراهم نمودند، درآورده و نظرات و کینه های شخصی و گروهی آنها را منعکس نماید. تلویزیون متعلق به ملت و کشور است و نمی تواند بجز آنچه را که مشترک و محترم بین همه ایرانیان است پخش نماید... مبلین صدا و سیما جمهوری اسلامی در برنامه "هویت" و برنامه بعدی آن نیز می خواهند بگویند هر اندیشه انتقادی یا ترقی خواهی که یکصد سال پیش در این سرزمین پیدا شده محصول غرب است و این چیزی نیست جز آب به آسیاب امپریالیسم غرب ریختن،

برخی مذهبپوین مشهور به "چپ ملی" بود. دولت هاشمی رفسنجانی نیز خود پشت آنها سنگر گرفته بود، درحالیکه چندان هم نمی توانست موافق رشد فرهنگ مستقل از حکومت و دولت باشد. دولت بدین ترتیب از آزادی عمل خودش می خواست دفاع کند. از سوی دیگر وزارت ارشاد اسلامی برای دولت خاک ریز اولی بود که در صورت فسخ آن بدست ارتجاع بازار مذهب، آنوقت سنگر دوم، یعنی تلویزیون خیلی زود فتح می شد. حادثه ای که سرانجام نیز اتفاق افتاد!

چپ ملی مذهبپوین، هر چند در آن زمان هنوز به دیدگاه های امروزین خود در باره ضرورت دفاع از آزادی ها نرسیده بود، اما بهر حال می کوشید به گشایش فضائی را که بعد از پایان جنگ رو به آزادی داشت، کمک کند.

شرح دقیق تر مسائل شاید روشنگر تر باشد:

در آن زمان، مثلاً معاونت سینمایی وزارت ارشاد در اختیار "فخرالدین انوار" بود که سیاست های سینمایی را آنگونه که دست اندرکاران می گویند، در ارتباط با سید محمد بهشتی هماهنگ می کرد. این دو، از شاگردان دکتر علی شریعتی بودند و قبل از انقلاب نیز یک گروه فیلمسازی داشتند. کار عاتلانه این دو، دعوت از دو تن از کارشناسان سینمایی قدیمی ایران برای مشورت بود و سازمان سینمای ایران را بدین ترتیب سازمان دادند. امروز می توان گفت سینمای ایران، که اینهمه در خارج از کشور درباره پیشرفت آن سخن گفته می شود، هرچه دارد از تلاش های این افراد دارد. از جمله موفقیت همین محسن مخملباف بدون یاری پشت پرده این افراد ممکن نبود!

معاونت مطبوعاتی دکتر خاتمی نیز در گشایش فضای مطبوعاتی ایران، بدنبال پایان رسمی جنگ نقش بسیار تاریخی ایفاء کرد. بسیاری از نشریات نیمه دولتی و غیر حکومتی که امروز ارتجاع مسلط بر وزارت ارشاد و کمیسیون مطبوعات با تمام نیروی خود می کوشد آنها را تعطیل کند و چرخ زمان را به دوران جنگ برگرداند، به همت یکی از این معاونت ها "محمد ستاری" اجازه انتشار گرفتند. البته، این فضا بیشتر شامل حال نشریاتی شد، که یا چپ مذهبی بودند و یا چپ میانه، باقیمانده سمومات ضد سوسیالیستی در این دوران نیز مانع از صدور اجازه انتشار به نشریاتی شد که چنین ست و سوسی را احتمال می دادند، داشته باشند.

تلویزیون

رادیو و تلویزیون ایران هر چند توسط نماینده جناح دولتی معروف به "راست مذهبی مدرن" اداره می شد ("محمد هاشمی")، اما حضور برخی از روحانیون وابسته به جناح چپ در شورای رهبری آن تاثیر معین خود را داشت. از جمله شبکه دوم را یکی از وابستگان جناح چپ مذهبی بنام "محمد ارکانی" اداره می کرد....

این مجموعه طبیعتاً مورد پسند ارتجاع نبود و هرگام مثبتی که درعرصه فرهنگی برداشته می شد، ارتجاع زیر پای خود را خالی تر می دیدید. سرانجام یورش همه سویه به وزارت ارشاد و شخص دکتر خاتمی شروع شد. در جریان این یورش نیز مانند بسیاری رویدادهای دیگر، رهبر کنونی جمهوری اسلامی که می داند مجلس خبرگان در اختیارش نیست و ادامه موقعیتش در گرو حمایت ارتجاع مذهبی و بازار است، بدنبال موج ضد فرهنگی حرکت کرد. این موج سرانجام حجت الاسلام دکتر خاتمی را خانه نشین ساخت و ارتجاع به موفقیت بزرگی دست یافت. موفقیتی که علیرغم همه قدرتش نتوانسته بود در زمان آیت الله خمینی بدان دست یابد. بازاری ها و بازجوها و اوین و گوهردشت، که تحت شبکه سازمانی ارتجاع، در دل حجره های بازار و اتاق های شکنجه و بازجویی و ارشاد (!) زندان ها قرار داشتند، بدین ترتیب در سنگرهای مختلف در ادارات وابسته و مدیریت های وزارت ارشاد جای گرفتند.

یکی از سردمداران یورش تبلیغاتی علیه وزارت ارشاد و شخص حجت الاسلام خاتمی، همین "مهدی نصیری"، سردبیر کنونی هفته نامه (و حالا ماهنامه) "صبح" بود. او برای دورانی سردبیر کیهان چاپ تهران بود. "بهرز افخمی"، کارگردان جوان و صاحب نام سینما در جمهوری اسلامی است. او را که انتخابی برای سینمای متعهد اسلامی معرفی می کنند، اخیراً و در جریان انتخابات مجلس چند نامه افشاگرانه علیه "مهدی نصیری" در تهران پخش کرد و او را تهدید کرد، که اگر بیش از این به تحریک این و آن ادامه دهد پرونده اش را رو خواهد کرد. افخمی در همین نامه ها نوشت که "مهدی نصیری" در جلد یک مامور سازمان سیا آمریکا در ایران عمل می کند!

مهدی نصیری، در آن دوران (یورش علیه حجت الاسلام خاتمی و وزارت ارشاد تحت وزارت او) دو فیلم "توب عاشقی" و "شب های زاینده رود" را بهانه سخت ترین حملات ارتجاع قرار داد. شبیه همین کارهائی که حالا درباره

در ماه های گذشته، چند گزارش مختلف از ضایع گوناگون پیرامون وضع انتشار کتاب، نحوه سانسور، فشار علیه سینماگران ایران، نقش وابستگان دستگاه امنیتی کشور در مطبوعات حکومتی، نقش توأمین زندان ها در تلویزیون و مطبوعات (بویژه کیهان چاپ تهران) بدست ما رسیده است. مجموعه این گزارش ها نشان می دهد که بازار و حزب وابسته به آن، "مؤلفه اسلامی"، وابستگان شناخته و ناشناخته انجمن حجتیه و ارتجاعی ترین گرایش های مذهبی چگونه در تدارک دو انتقادات مجلسی و ریاست جمهوری مواضع کلیدی را در سازمان های فرهنگی کشور قبضه کرده اند.

آنچه را در زیر می خوانید، دستچینی است از این مجموعه گزارش ها، که به صورت یک گزارش مستقل تنظیم کرده ایم.

همین گزارش مستند نیز می تواند بخوبی نشان دهد، که چگونه ارتجاع سنگرهای خود را یکی بعد از دیگری و در فضای توأم با جنجال های نویستی بر سر آنتن تلویزیون، یورش فرهنگی غرب، ماهواره، سلمان رشد و حالا "ابراهیم" فتح کرده و برای تسخیر سنگرهای بزرگ تر خود را آماده ساخته است. شاید بتوان جا پالسی از فطالت های عبرت آموز نیروهای مترقی برای افشای واقعی حرکات سازمان یافته ارتجاع برای فتح این سنگرها نیز در این گزارش پیدا کرد. خلاصی که امروز هم، علیرغم همه تجربه تلخ گذشته ادامه دارد و در حالیکه نیروهای مترقی همچنان در دایره ای که خود برای خویش تعیین کرده، به صورت پراکنده اما در یک محور حرکت می کنند، ارتجاع سازمان یافته، متمرکز و همه جانبه برای تسلط کامل بر جامعه در حرکت است. در همین گزارش با اسامی برخورد می شود که با تجربه اندوزی از آنچه در زندان های جمهوری اسلامی کردند، حالا قصد دارند در تمام ایران آنرا پیاده کنند. در واقع ایران را سراسر "اوین" کنند!

این گزارش، درحین حال نشان می دهد، که غفلت برای دفاع از آزادی های محدود و روز به روز محدودتر مطبوعات چه پیامدهائی را به همراه داشته است. دفاعی که تا منکی به شناخت از شکل گیری، موقعیت آن و توازن نیروها در جامعه نباشد، راه به جایی نمی برد.

بازاری های وابسته به مؤلفه اسلامی و حجتیه، ریشه های فرهنگ و هنر ایران را می خواهند از بن در آورند!

سایه سیاه "ارتجاع مذهبی"

گروه فرهنگی زندان ها و شکنجه گاه ها، اکنون برای نابودی فرهنگ و هنر ایران ماموریت وزارتخانه ای یافته اند!

اعضای شبکه مافیائی و بهم پیوسته ای که مطبوعات حکومتی، تلویزیون، رادیو و سینمای ایران را اداره می کنند، چه کسانی هستند و از کجا تامین مالی و حمایت دولتی می شوند؟

اگر بخواهیم تاریخی برای آغاز فتح رسمی سنگرهای فرهنگی کشور، از طرف ارتجاع بازار مذهب پیدا کنیم، بهتر است به آخرین ماه های وزارت حجت الاسلام "خاتمی" اشاره کنیم، که بدون تردید یکی از روشنفکران مذهبی و یکی از روحانیون فهیم و نادری است که در جمهوری اسلامی، هنوز نتوانسته اند سرش را بطور کامل زیر آب کنند!

تسخیر سنگرها، با یورش همه جانبه ارتجاع، که توپخانه اش در آن دوران فقط روزنامه "رسالت" بود و به تلویزیون دست نیافته بود، به همین حجت الاسلام شروع شد. در زمان وزارت او، هنوز سکان نهادهای فرهنگی در دست

اکنون اداره "حراست"، که همان وزارت اطلاعات و ارگان امنیتی وزارتخانه هاست، در تلویزیون جمهوری اسلامی به سپاه پاسداران سپرده شده است. "پورتجانی" که در بالا موقعیتش تشریح شد، سرپرستی تمام عملیات سرکوب را در تلویزیون برعهده دارد. در حال حاضر رادیو و بویژه تلویزیون ایران بیشتر به پادگان های سپاه شباخت دارد، تا یک نهاد فرهنگی.

در زیر این چتر امنیتی نظامی که ارتجاع بر پا کرده، بودجه کلان تلویزیون که از آغاز سال جدید ۵۰ در صد مصرف برق ماهانه هر شهروند هم قانونا به آن تعلق پیدا کرده در اختیار شبکه وسیعی از دلالان و وابستگان بازار و ارتجاعی ترین جناح حاکم قرار گرفته است. بخش اندکی از این بودجه صرف تهیه برنامه های مبتذل و بی محتوا و روضه خوانی تلویزیونی می شود و بقیه به غارت می رود. نشریه "پیام دانشجو" در یکی از شماره های گذشته خود فاش ساخته بود که وزارت نفت ۹۰۰ میلیون تومان برای تهیه یک سریال به تلویزیون کمک کرده، اما بعد معلوم شده که اصلا چنین سریالی در کار نبوده و پول را بالا کشیده اند!!

تلویزیون ایران که قبل از انقلاب توسط ۲ هزار نفر اداره می شد، اکنون ۱۵ هزار پرسنل در تهران دارد که نیمی از آنها امنیتی هستند. در چنین فضایی است که صاحبان اندیشه تلویزیون را ترک می کنند و دلالان، وابستگان امنیتی و نان به نرخ روزخورها وارد صحنه شده و می شوند. کسانی که شاید چند خط نامه فارسی نتوانند بنویسند! هنر و سناریو و ... پیش کش همه شان! بنابراین می بینید که ضرورت خفه کردن مطبوعات و کشیدن بندهای سانسور بیشتر، برای ارتجاع چقدر اهمیت مالی دارد؟ و چگونه این اهمیت مالی را پشت شعارهای مذهبی پنهان می کنند؟ و چرا حالا یاد اسلامی کردن دانشگاه ها و مبارزه با لیبرالیسم افتاده اند؟ و ...

کانال دوم تلویزیون بعد از کنار گذاشتن "مهدی ارکانی" به اتهام لیبرال، این شبکه فرهنگی به فرستنده ای مبتذل تبدیل شد. ارکانی اکنون مشاور فرهنگی شهردار تهران است، که سر هردو زیر تیغ است! رادیو و تلویزیون در جریان انتخابات، با حمایت همه جانبه ای که از موفقیتهای اسلامی و روحانیت مبارز کرد، نشان داد، که ارگان رسمی کیست!

در وزارت ارشاد اسلامی نیز وضع همین است. طبقه آخر وزارتخانه به "حراست" اختصاص دارد. ماموران امنیتی با بیسیم و افراد سپاه با لباس نظامی تمام وزارتخانه را اشغال کرده اند. این وضع به گونه ایست، که گونسی سه لشکر موتوریزه فرهنگی غرب تا طبقه دوم ساختمان رسیده و این نیروی خودی سرگرم آرایش جنگی برای مقابله با این یورش است. خودشان می گویند یورش فرهنگی است، اما مقابله را با قوای نظامی سازمان داده اند! وارد وزارت ارشاد اسلامی شدن، یعنی وارد یک پایگاه نظامی شدن! بدین ترتیب است که هر هنرمند ایرانی گناهکار است، مگر بتواند خلاف آنرا ثابت کند! هر روز چند تن از دست اندرکاران سینمایی، انتشاراتی ها، کاغذ فروش ها و ... به حراست وزارت ارشاد احضار می شوند. رفتار با احضار شدگان به گونه ایست که گونسی جاسوس جنگی را دستگیر کرده و برای بازجویی به پایگاه خودی منتقل کرده اند! هزار ادا و اصول خنده دار جنگی و پارتیزانی را در طبقات مختلف می تواند شاهد بود. انگار نه انگار که قوای اشغالگر در این ساختمان استقرار دارد. از میان آنها که به حراست احضار می شوند، آن تعداد که سروکارشان در سال های گذشته با زندان های جمهوری اسلامی افتاده، فوراً به یاد اوین و ... می افتند!

احضار شدگان را رو به دیوار می نشانند و بازجویی های طولانی شروع می شود. زنان باید ثابت کنند فاحشه نیستند و با کسی در جریان فیلم سازی ارتباط نداشته و یا ندارند! و البته آیان این بازجویی با پیشنهادات بی شرمانه خود بازجوها همراه است، که واقعا فصل شرم آور تاریخ فرهنگ و هنر کشور است. اغلب دریافت مجوز ادامه کار با همین پیشنهادات همراه است. هنرپیشه های مرد، اگر کارشان با اشکال و ایراد شرعی همراه باشد، باید تعهد بدهند که هر گاه وزارت ارشاد و یا وزارت امنیت خواست، در هر نقشی که به آنها در فیلم مورد نظرش سپرده می شود ایفای نقش کنند!

اخیرا با یورش به خانه هنرپیشه های سینما، فیلم های ویدئویی آنها را ضبط می کنند و آنوقت احضار به حراست و بازجویی با ارائه مدارک زنده همراه است. چرا روسری نداشتی؟ چرا می رقصیدی؟ و ... یعنی حریم شخصی خانه هم، بی حریم شخصی!

این یورش جدید موجب شده است، تا اغلب هنرمندان تاتر و سینما نه عکس شخصی بگیرند و نه فیلم ویدئویی شخصی.

وضع در روزنامه ها - بویژه روزنامه کیهان - نیز به همین شکل است. ساختمان زن روز سابق این موسسه به اداره حراست تبدیل شده است. فراموش نشود که این ادارات حراست، برای خودشان حاکم شرع دارند، محاکمه می کنند

لیبرالیسم و عجاب و لغات خارجی در مطبوعات و عینک و سنجاق روسری دختران در دانشگاه ها راه انداخته است و دو آتشه برای انقلاب فرهنگی در دانشگاه ها سینه می زند و در نشریه اش "صبح" مطلب می نویسد و پرونده می سازد. او با همین پرونده ها در دادگاه عباس معروفی حاضر شده بود ...

مجموعه رویدادها و تغییر توازن ها در جناح های حکومتی، سرانجام به حذف دکتر خاتمی انجامید. وزیر جانشین او از وابستگان مستقیم و درجه اول جناح روحانیت مبارزه موفقیتهای اسلامی بود: "علی لاریجانی"

علی لاریجانی به محض رسیدن به وزارت، "محمد عبدالهیان" از اعضای مرکزی هیأت موفقیتهای اسلامی و بازاری معروف را قائم مقام خود کرد! عبدالهیان، صاحب یکی از بزرگ ترین میل فروشی های تهران است و سالها در موفقیتهای اسلامی، مشاور فرهنگی دبیرکل این حزب "عسکراولادی" بوده است. همانطور که پیش بینی می شد، فتح وزارت ارشاد باید با گام و فتوح دوم کامل می شد. این فتح، همان قبضه کردن تلویزیون بود، که چنین نیز شد و محمد هاشمی (برادر رئیس جمهور) را از راس آن پائین کشیدند. علی لاریجانی که در جاسازی مهره های موفقیتهای اسلامی در وزارت ارشاد و بگرو پبند از خود جمارت نشان داده بود، بلافاصله با در دست داشتن حکم رهبر تلویزیون را تحت مدیریت گرفت و مصطفی میرسلیم بجای او به وزارت ارشاد اسلامی رفت. اطلاع از برخی وابستگی ها خود بهترین گواه بر گرایش ها وابستگی های بزرگ تر توسط بزرگ تران است!

مصطفی میر سلیم که پس از پیروزی انقلاب مدتی رئیس شهریانی و سپس وزیر کشور بود، از اعضای مرکزی موفقیتهای اسلامی است. در زمان وزارت او نیز، همان میل فروش معروف تهران که در بالا درباره اش نوشتیم "عبدالهیان" بر سر پست خود ماند. تسخیر مواضع کاملاً از طریق سازمانی (حجتیه)، موفقیتهای روحانیت مبارز) انجام شد و بنابراین اختلافی بر سر تعویض افراد زیر دست نبود!

در تلویزیون، علی لاریجانی بلافاصله احمد پورتجانی را به سمت قائم مقام منصوب کرد. او در عین حال معاون فرهنگی وزارت اطلاعات و امنیت نیز هست و با دفتر رهبری نیز مستقیماً تماس دارد و رابط است. در جریان انتخابات اخیر که "جمعیت دفاع از ارزش های انقلاب اسلامی" به رهبری حجت الاسلام ریشهری شکل گرفت، او نیز مانند سردبیر کیهان هوانی، عباس سلیمی زمین، در این جمع قرار گرفت. همینجا بد نیست اضافه کنم، که این جمعیت دفاع ... از نظر فرهنگی همخوانی کامل با موفقیتهای اسلامی و روحانیت مبارز دارد، اما در برخی زمینه های اقتصادی نظراتشان با هم تفاوت می کند. اینکه بعد و بر اثر سیر حوادث این نوع تشکلهای چه سمت و سوی مثبت و یا منفی بگیرند و مواضع خود را مثبت یا منفی کنند، هنوز معلوم نیست!

درباره این جمعیت و وابستگان آن، با آنکه کمتر سخن گفته می شود، اما بر اثر برخی رقابت ها، اطلاعات قابل توجهی از هم اکنون افشاء شده است. مثلاً از گروه فرهنگی وابسته به این جمعیت اکنون بسیار سخن گفته می شود. این گروه، گرچه در گذشته کمتر مناسبات آشکار سازمانی داشتند، اکنون آنرا پنهان نمی کنند. سرپرستی گروه فرهنگی مورد بحث را "حسین شریعتمداری"، مدیر و سردبیر فعلی کیهان چاپ تهران برعهده دارد. این گروه، با همین سرپرستی در سال های ۵۹-۶۷ کارگزاران فرهنگی زندان ها بودند و برای شست و شوی مغزی زندانیان و بویژه روشنفکران سخت می کوشیدند. بعد از تصدی کیهان توسط حسین شریعتمداری، یکی از دیگر از افراد گروه فرهنگی زندان ها بنام "حسن داداش زاده"، که در زندان ها با نام های مستعار "برادر حسن" و "معصومی" فعال بود، به معاونت کیهان هوانی گماشته شد. از طریق همین گروه بتدریج سروکله توابع شناخته شده و نفرین شده ای نظیر "راضیه نجار" و "هما گلهر" (از اعضای بریده مجاهدین خلق) و همچنین "شاهرخ سنائی" (از افراد بریده سازمان پیکار) قلم زن مطبوعات حکومتی و از جمله کیهان هوانی شدند. از میان توابع عده ای هم بعنوان خبرنگار و خبرگزار نشریات و خبرگزاری جمهوری اسلامی روانه جمهوری ها مسلمان نشین اتحاد شوروی سابق شدند، که شرح آن جداگانه است ...

حاصل تصفیه ها، تغییر برنامه ها و اجرای برنامه های مورد نظر ارتجاع بازار-مذهب، وضع نهاد های فرهنگی کشور به این صورت است:

امنیتی کردن فرهنگ

اولین اقدام ارتجاع، امنیتی کردن فرهنگ از طریق استقرار نیروهای امنیتی و سپاه در نهادهای فرهنگی بود. اقدامی که گویا قرار است با یورش به باصطلاح "لیبرالیسم" کامل شود! جنگالی که برای اسلامی کردن دانشگاه ها جریان دارد، تداعی همان زمینه سازی تبلیغاتی را می کند، که منجر به تسخیر تلویزیون و وزارت ارشاد و امنیتی شدن فرهنگ کشور شد!

کردن بسیاری از آنها صادر شده است. کتاب های چاپ دوم و سوم به بعد هم همین وضع را دارند. بسیاری از کتاب هائی که حتی به چاپ دهم رسیده اند نیز اجازه انتشار مجدد ندارند. در فهرست کتب و نویسندگان ممنوعه این اسامی و عناوین از همه جالبتر و دانستنی تر است:

* مجموعه آثار "هاین ریش بل" * مجموعه آثار محمود دولت آبادی * مجموعه آثار احمد محمود * مجموعه آثار علی اشرف درویشیان * مجموعه آثار صادق هدایت * مجموعه آثار رومن رولان * "سیاوش" نوشته دکتر اصغر الهی * مجموعه آثار فروغ فرخزاد...

این اقتضای فرهنگی، به همت بازار و ارتجاع وابسته به آن که روز به روز مواضع بدیدنی را بدست می آورند، چنان بالا گرفته که اخیراً حتی لیست جملات، لغات، بخش ها و ابیات ممنوع در آثار کلاسیک ایران نیز ابلاغ شده است! مثلاً دستور داده اند از شعر مولوی، کلمه "رقص" را در چاپ های بعد حذف کنند زیرا سکسی است و غریب!

دستی به جام باده و دستی به زلف یار
رقصی چنین، میانه می دامن آرزوست

کیهان لندن از اتحاد سران عشایر جنوب ایران خبر می دهد!

"ایران پرس سرویس" از یک گردهمآنی در شهر "بری پرگن"، هلند گزارش داده است، که براساس آن سران عشایر جنوب ایران با یکدیگر اتحاد کرده اند. اجلاسی که حاصل آن تحت عنوان "اتحاد عشایر جنوب ایران" اعلام شده، در تاریخ ۷ مهرماه تشکیل شده است.

کیهان چاپ لندن، که لشکر کشی ارتش شاه به آذربایجان و کردستان و سرکوب حکومت های محلی و خواهان خودمختاری در این منطقه را، عملی در جهت نجات ایران از خطر تجزیه معرفی می کند، این خبر را بدون افزودن تفسیری بر آن و به نقل از خبرگزاری یاد شده در بالا منتشر ساخته است. کیهان می نویسد:

((... نمایندگان عشایر ایران در بیانیه ای، اصول اعتقادی خود را بدین شرح اعلام داشتند:

* استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران؛

* جدائی دین از حکومت؛

* نفی کامل نظام جمهوری اسلامی؛

* حقوق بشر براساس اعلامیه جهانی حقوق بشر؛

* مراجعه به آراء همگانی برای تعیین نظام سیاسی آینده ایران.

این بیانیه امضای ذیل را دارد:

پرویز ضرغامی از طرف عشایر عرب باصری، عبدالله سعیدی از طرف عشایر عرب، داور عبدالحی، رئیس عشایر ابی وردی، مهرداد شش بلوکی به نمایندگی قشقانی ها، آرش بهارلو به نمایندگی عشیره ایشانلو، بهرام ضرغامی، نمایندگی بختیاری ها و بویر احمدی ها (که دراجلاس شرکت داشته اند) نخواستند نامشان فاش گردد.

ضرغامی و عبدالحی یاد آور شدند که برای مبارزه با جمهوری اسلامی اگر چه به نبرد مسلحانه متوسل نخواهند شد، ولی نوع برخورد رژیم با مبارزه مسالمت آمیز آنان می تواند راه های دیگر مبارزه را نیز به آنها تحمیل کند: "ما حق مقاومت را برای خود قائل هستیم"

ایران پرس سرویس در گزارشی از این گردهمآنی می نویسد، که عشایر ایران شامل ۶۰۰ هزار خانوار می شوند و جمعیت آنها به تخمین ۷ میلیون نفر است.

و محکوم می سازند و حکم اجرا می کنند. این وضع در کیهان به مراتب بدتر از نشریات دیگر است و این بخاطر تسلط امنیتی ها بر این موسسه است. در اداره حراست کیهان، مرتکبین خطا را شلاق می زنند. در دوران اخیر برخی از دست اندرکاران نسبتاً قدیمی این روزنامه، از بخش های فنی و تحریری که دیگر توان تحمل شرایط را نداشته اند، آنجا را ترک کرده و به مطبوعات دیگر رفته اند.

سینما

سینما در میان ایرانیان، پیروزه جوانان از اقبال بسیار زیادی برخوردار است. کافی است توجه کنیم که سالی حداقل ۵۰ فیلم در ایران ساخته می شود که از نظر تولید فیلم در جهان سوم بالاترین رده است. در ارتباط با سینما ۱۱ مجله سینمایی اعم از هفتگی و ماهانه منتشر می شود و علاوه بر این، سینما پیوسته بخشی از صفحات روزنامه ها را نیز به خود اختصاص می دهد.

پس از حذف دکتر خاتمی و انتصاب میرسلیم، اولین اقدامات در زمینه سینما آغاز شد. میرسلیم که در سال های قبل از انقلاب از استاتید حوزه های انجمن حجیه در مشهد بوده است، پیوسته در کنار رهبر جمهوری اسلامی، "علی خامنه ای"، تا حد رئیس دفتر او در زمان ریاست جمهوری اش بوده است. آشنائی آنها با یکدیگر به فعالیت مشترک در مشهد نیز ختم می شود.

با انتصاب میرسلیم به وزارت ارشاد اسلامی، همه چیز آماده شد، تا برنامه های فرهنگی دیکته شده از سوی جمعیت موقوفه اسلامی به اجرا در آید. برای اینکار ابتدا معاونت سینمایی در اختیار عزت الله ضرغامی قرار گرفت، که جزو شورای فرماندهی سپاه پاسداران است و از مسئولین عالیرتبه امنیتی آنست. ضرغامی در سال های آغاز انقلاب دانشجوی بود و در حمله به احزاب و کتابفروشی ها و فعالیت های ضد فرهنگی آن دوران بسیار فعال بود. او نیز مانند بسیاری از دیگر چماقداران ارتجاع درس خوانده و نخوانده مدرکش را دادند و حالا معاون وزارتخانه است.

او پس از انتصاب به این سمت، همه سینما گران را نزد ناطق نوری برد و مدام با تکرار "حاجی ناطق، حاجی ناطق" به همه اطرافیانش وعده می دهد که او همه کارها را بزودی راست و ریس خواهد کرد. جالب است که با رسیدن او به معاونت سینمایی ناگهان بازار تهران طرفدار سینما شد و یک میلیارد تومان برای راه اندازی سینما در اختیار او گذاشت!

کادوهای دور و بر ضرغامی که به آنها وعده می دهد با آمدن "حاجی ناطق" همه کارها راست و ریس خواهد شد ببینید کیستند: "حسن اسلامی مهر"، قائم مقام ضرغامی است. خانواده اسلامی مهر از سالیان دور کبابی معروف بازار شاه عبدالعظیم را اداره می کنند و خود او نیز دخل بگیری این کبابی بوده است!

به همین خاطر است که اهل درد می گویند فرهنگ مملکت افتاده است دست مبل فروش ها و کبابی ها!

از میان بردن سینما، سرکوب سینماگران، از بین بردن تشکیلات صنفی آنها (معروف به خانه سینما)، حذف زنان از سینما و ... کار مهم این دار و دسته است! همین گروه مقررات جدید فیلم سازی را به فیلم سازان ابلاغ کرده است. (بخشی هائی از این مقررات را در شماره ۵۲ راه توده منتشر کردیم)

کتاب

با تسلط بیشتر ارتجاع وضع کتاب ناگهان دگرگون شد. پس از یک دوره جنجال تبلیغاتی توأم با تحریک و براف انداختن نیروهای فشار برای حمله به کتابفروشی ها، انفجار در آنها و آتش زدن کتابفروشی ها، سرانجام وابستگان موقوفه اسلامی توانستند مواضع کلید را قبضه کنند. "علیرضا برازش" به معاونت فرهنگی وزارت ارشاد منصوب شد و تمام کسانی که کار بروسی کتاب ها را برعهده داشتند و تا حدودی می شد با آنها چهار کلام حرف در باره کتاب زد، کنار گذاشته شدند. مدیریت جدید سیاست درهای بسته را اعلام داشت!

در این سیاست هیچکس با ناشر و نویسنده حرف نمی زند. درست به سبک دیوانسالاری تزاری، در آثار چنوب و داستایفسکی!

پنج نسخه از کتاب همراه فرمی تحویل داده می شود و تاریخی دریافت می شود که باید مراجعه شود. این مقررات حتی شامل کتاب های چاپ دوم به بعد هم می شود. روز مراجعه لیستی به دیوار زده شده که اسامی کتاب های ممنوع و مجاز در آن آمده است. البته همه چیز غیر از آنچه مورد نظر ارتجاع است ممنوع می باشد. از بهمن ماه سال گذشته، یعنی آستانه انتخابات مجلس پنجم تاکنون ۵ هزار عنوان کتاب برای اجازه برده شده که فقط به ۳۷ عنوان مجوز داده شده است. علاوه بر این کلیه کتاب هائی که توسط شورای قبلی مجوز کتبی گرفته، چاپ و صحافی شده اند، ممنوع هستند و دستور مقوا

مقاومت در برابر ویروس "لیبرالیسم اقتصادی"

محافظین آمریکائی دیکتاتورها

مجازات کلیه کسانی که مسئول قتل یا شکنجه بمنظور نجات کشور از استبداد مارکسیستی-لنینیستی بوده‌اند پایان داده می‌شود! این اظهارات پینوشه موجب شد که میان وی و دولت که می‌خواهد قدرتی که ارتش از او سلب کرده را دوباره چنگ آورد، نوعی زور آزمایی شروع شود. درحالی‌که اپوزیسیون چپ از محاکمه جنایتکاران جانبداری می‌کند، رئیس جمهور، "ادوارد فری" از نظامیان خواسته است که همانند همقطاران آرژانتینی خود به گناهانشان اعتراف کنند، اعترافاتی که البته هیچ محاکمه یا محکومیتی برای مسئولین جنایت‌های دوران دیکتاتوری به دنبال نخواهد داشت. درهنگام این حوادث دست دوستان آمریکائی نیز به روشنی دیده می‌شود. آمریکائی‌ها که همواره خود را ضامن رو به راه بودن اوضاع در شبه قاره می‌دانند پروژه اکنون که بحث بر سر آن است که شیلی به عنوان با ثبات‌ترین کشور آمریکا لاتین به پیمان "نفتا" بپیوندد (پیمان میان آمریکا، کانادا و مکزیک)

مسئله تحکیم نهادهای دموکراتیک امروز نیز یکی از معضلات کشور شیلی است و محاکمه جنایتکاران دوران دیکتاتوری از این نظر اهمیت اساسی دارد. ولی دولت دمکرات مسیحی به عکس، روشی معتدل در برابر نظامیان در پیش گرفته است، نظامیانی که قصد دارند تاریخ شیلی را وارونه بازنویسی کرده، جنایت‌های خود را با همه رنج‌ها و مصیبت‌های آن، همچون عملی قهرمانانه وانمود سازند و خود را "تختین کسانی که قبل از لیستان کمونیسم را شکست دادند" معرفی نمایند!

اکنون به اوضاع در پاراگوئه توجه کنیم. در این کشور سایه ژنرال "گینوایدو" است که بر فراز آن سنگینی می‌کند. پاراگوئه کشوری است که بعد از ۴۰ سال زیر مشت آهنین "آندو استروسنر" از همه جهان جدا شده بود. استروسنر در جریان کودتای سال ۱۹۵۹ به قدرت رسید و در فوریه ۱۹۸۹ با کودتای ژنرال "آندره رودریگز" از کار برکنار شد. رودریگز بعدها زیر نام حزب "کولرادو" به ریاست جمهوری انتخاب شد، حزبی که همه نظامیان نیز بطور خودبخود عضو آن محسوب می‌شدند. تا آنکه در قانون اساسی ۱۹۹۰ وابستگی نظامیان به کلیه احزاب سیاسی ممنوع اعلام شد. ژنرال "گینوایدو" که در برکناری دیکتاتور سابق خود را سهم کرده بود، بعداً در انتخابات نامزد حزب "کولرادو" متعلق به "خوان کارلوس واسموسی" در مه ۱۹۹۳ به مقام ریاست جمهوری، نقش مهمی ایفاء کرد. ژنرال اویدو با استفاده از نفوذ ارتش در جامعه و ترس که بر می‌انگیخت توانست "واسموسی" را به کرسی ریاست جمهوری بنشاند. اما در ۲۲ آوریل امسال رئیس جمهور تصمیم گرفت ژنرال اویدو را از منصب وزارت دفاع برکنار کرده و این وزارتخانه را در اختیار خود بگیرد. این امر موجب شد که ژنرال سر به شورش برداشته و مبارزه‌ای آشکار را با حکومت آغاز کند. وی در این مبارزه از حمایت مقامات حزب کومورادو نیز برخوردار است. اکنون کارزار سم پاشی و تحریک زیر شعارهای ساده لوحانه‌ای نظیر "اویدو ناجی ما"، "اویدو قهرمان میهن" آغاز شده است. نزدیکان ژنرال وی را "مسیح زاده" و "شیر طبقه سیاسی پاراگوئه" معرفی می‌کنند و البته از "موش" بودن وی در برابر آمریکائی‌ها حرفی نمی‌زنند! اپوزیسیون چپ، خواهان محاکمه اویدو است، اما نه رئیس جمهور واسموسی که پیروزی خود را در انتخابات مدیون ژنرال است و نه دستگاه قضائی آزاده و امکان جلوگیری از خروج ژنرال و البته نامزد طبیعی ریاست جمهوری ۱۹۹۸ را ندارند. شورش "گینوایدو" علیه خوان کارلوس واسموسی در واقع پسرده‌ای از جنگ بیرحمانه‌ایست که بر سر کنترل عبور مواد مخدر و دیگر کالاهای قاچاق در این کشور ۵ میلیونی جریان دارد. نفس حضور ژنرال اویدو یادآور اضطراب و آشوب کنونی زندگی در پاراگوئه است. کشوری که در زیر بار گذشته‌ای از ترور و وحشت و امروزی انباشته از فساد طبقه سیاسی له می‌شود. اکنون کشورهای آمریکای لاتین می‌کوشند، تا ژنرال‌های بد سابقه و شناخته شده‌ای که ممکن است سرمایه‌گذاران خارجی را بترسانند، کمابیش از جلو صحن به عقب صحنه قدرت ببرند، اما سایه نیروهای مسلح به عنوان مانعی در برابر دموکراتیزه کردن واقعی این کشورها هم چنان پنهان و آشکار حفظ می‌شود.

در آستانه هزاره سوم، مبارزه برای دموکراسی هم چنان از عرصه‌های عمده مبارزه مردم آمریکای لاتین است، مردمی که اقتصاد و جامعه آنها تحت دیکتاتوری بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک آمریکائی توسعه، کلپ پاریس و غیره در احتضار فرو رفته است. احتضار از ابتلا به ویروسی مرگ آور: لیبرالیسم اقتصادی بدون مرز که سفارتخانه‌های ایالات متحده در کشورهای آمریکای لاتین ماموریت بکارستن و اجرای آن را بر عهده دارند!

آمریکا لاتین همواره به قاره‌ای دیکتاتورخیز شهرت داشته است. طی دهه هفتاد اوضاع از این نظر حتی بدتر گردید و شیلی، آرژانتین و اروگوئه نیز به دنبال دیکتاتورهای جنایتکاری از نسوع بریزی و پاراگوئه به راه افتادند. فرماندهان ارتش نام ژنرال‌های قهرمانی چون "سیمون بولیوار" و "خوزه سن مارتین" (۱) را به اقتضاح کشاندند و بنام مبارزه با "براندازی مارکسیسم" هر روز خون‌های تازه‌ای را بر زمین ریختند.

دهه هشتاد سرانجام با بازگشت به نوعی دموکراسی در کشورهای آمریکا لاتین پایان گرفت که آخرین آنها پاراگوئه ۱۹۸۹ و شیلی ۱۹۹۰ است. اما هنوز بسیار دور از آن هستیم که نظامیان این کشورها بتوانند به دموکراسی گردن بگذارند. مثلاً در آرژانتین طی سال‌های ۱۹۸۷، ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ چند برنامه شورش و کودتا شکست خورد. بعدها نام برخی از کودتاچیان در ارتباط با حمله به مرکز یهودیان بوئنوس آیرس در ژوئیه ۱۹۹۴ مجدداً مطرح گردید. در سال ۱۹۹۵ رئیس ستاد ارتش، ژنرال مارتین بالزا و یکی دیگر از بلندپایگان نظامی به گوشه‌ای از جنایات گذشته خود اعتراف کردند. اعترافاتی که خشم ۶۹ افسر ارتش را برانگیخت.

درمیان افسرانی که مسئول سرکوب‌های خونسین شناخته می‌شوند، البته نام ژنرال "بینگون"، آخرین رئیس جمهوری دیکتاتور کشور نیز به چشم می‌خورد. وی قبل از واگذاری قدرت، قانونی ناظر بر عفو خود و دیگر مسئولین کشتارها را به تصویب رساند! از دیگر فرماندهان مورد اتهام می‌توان از رئیس ستاد ارتش در دوران کودتای ۱۹۶۶ و رئیس پلیس بوئنوس آیرس در فاصله ۱۹۸۳-۱۹۷۶ نیز نام برد.

شیخ کودتا دریادگان ها

پس از آنکه روسای جمهور قبلی و فعلی آرژانتین به نوبت قوانینی را به تصویب مجلس رساندند که بموجب آنها مسئولین کشتارها از مجازات معاف می‌شدند، نظامیان آرژانتین پذیرفتند که به پادگان‌های خود بازگردند. اکنون هم رئیس جمهور، "کارلوس منن" و هم ارتش از محاکمه مسئولین قتل عام‌ها سر باز می‌زنند و از ضرورت "فهم" سخن می‌گویند. اما تصمیمات رئیس جمهور آرژانتین در مورد عفو عاملین شورش سال ۱۹۹۰ و یا ژنرال "محمد علی زین الدین"، مسئول شورش ۱۹۸۷ نخواهد توانست فاصله‌ای که میان ارتش و مردم بوجود آمده است را پر کند.

در شیلی سایه سیاه ارتش و واحد ویژه محافظت از جنایتکار شیلی، ژنرال "آگوستینو پینوشه" از یکسال پیش بدین سو بر سر این کشور سنگینی می‌کند. جنایتکاران دوران دیکتاتوری بر اثر تضمین‌های قانونی اساسی، که پینوشه قبل از تفویض قدرت آن را سرهم بندی کرد، با آرامش خاطر زندگی می‌کنند. اما محاکمه "مانوئل کونتراس"، رئیس پلیس مخوف سیاسی و مسئول صدها قتل در خارج از کشور و معاون وی، اشباح گذشته را به پرواز در آورد. پینوشه که هم چنان ریاست ارتش را در چنگ خود دارد، بی پروا اعلام کرده است، که اگر جنایتکاران پلیس سیاسی محکوم شناخته شوند، آنگاه گویا لازم خواهد بود که به "گذشته پرشکوه" بازگشت. هرچند که وی زیر فشار ایالات متحده ناچار شد مجازات سبک هفت سال زندان را که برای دوست وی "کونتراس" "در نظر گرفته شده بود، بپذیرد. در این مورد استثنای جرم کونتراس آن بود که در واشنگتن مشاور پیشین "سالوادور آلنده" و منشی وی را به قتل رسانده است. در ۱۱ سپتامبر سال گذشته، در مراسمی که به مناسبت سالگرد سرنگونی سالوادور آلنده برگزار گردید، پلیس جوان ۱۶ ساله‌ای را به قتل رساند. پینوشه به بهانه این حادثه مجدداً احتمال کودتا را مطرح ساخت و رسماً خواست قانون "نهانی و قطعی" به تصویب رسانده شود. به موجب این قانون به تعقیب و

همایش بین المللی

حمایت از جنبش

"زاپاتیست ها" در مکزیک

* رهبر جنبش ملی زاپاتیست های مکزیک در مصاحبه با اومانیتته: ما در دو جبهه نظامی و سیاسی امربارزه با حکومت مکزیک را که می خواهد با قدرت نظامی با ما گفتگو کند، پیش می بریم!

«بگذار پنج قاره سخن بگویند و همه سراپا گوش باشیم. بگذار بشریت در یک لحظه سکوت، اضطراب را متوقف سازد. بگذار بشریت بگوید و بشنود! بشنود درباره آنها که قدرت را در اختیار دارند و برای حفظ آن کشتار می کنند و بگویند از اینکه برای انسان، جانی برای امید به فردا باقی نمانده است. قدرتمندان، میان بردگی یا مرگ راه سومی را در برابر جهان قرار نمی دهند. جهان آنها، جهان پول است که از بازارهای بورس، قدرت خود را کسب می کند. بورس بازی، که اکنون به منبع اصلی ثروت انلوزی این قدرت تبدیل شده، نشانه عقیم نگهداشتن ظرفیت کار انسان در جهان قدرتمندان است. قدرتمندان بورس می گویند، که برای تولید ثروت دیگر به کار انسان ها نیاز نیست، بازاریورس، جانشین تولید شده اند. در این میان میلیون ها زن، جوان، مرد و میلیون ها انسان بومی و سرانجام میلیون ها انسان، ازهرنژاد و رنگ در بازارهای بورس به سکه هائی بی ارزش تبدیل شده اند. سکه هائی که خون در رک های آنها جاریست و برای انباشت سود و ثروت رایج شده اند...»

این بخشی از سخنرانی شاعرانه، انقلابی و دلنشین رهبر زاپاتیست های مکزیک، "مارکوس"، درگرد همآئنی بزرگ "شیاپاس" است. این گردهمآئنی مرداد ماه امسال با شرکت ۴ هزار نفر از ۴۰ کشور جهان در ایالت "شیاپاس" مکزیک برپا شد. دیدارمذکور، که به یک گردهمآئنی بین المللی می مانست، به ابتکار ارتش زاپاتیست آزادیبخش مکزیک و با شعار «برای انسانیت - علیه نولیبرالیسم» برپا شد.

بسیاری از نشریات مترقی و احزاب انقلابی جهان این گردهمآئنی را در نوع خود و در سطح جهانی، طی سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، بی نظیر ارزیابی کرده و درعین حال آنرا نمایشی عظیم برای اعلام همبستگی با مردم مکزیک در برابر فشار حکومت این کشور علیه جنبش انقلابی دانسته اند. درطول این گردهمآئنی جلسات بحث به مدت سه روز در ۵ گروه و در قسمت های مختلف ایالت انقلابی شیاپاس ادامه یافت. درپایان این سه روز، همه شرکت کنندگان درگردهمآئنی در مرکز مقاومت زاپاتیست ها درکوهستان های جنوب شرقی مکزیک گردآمدند. رهبر زاپاتیست ها درهمین گرد همآئنی سخنرانی شاعرانه و انقلابی خود را ایراد کرد.

براساس قطعنامه پایانی این دیدار، همه شرکت کنندگان آمادگی خود را برای دیدارها و کنفرانس های میان قاره ای، به منظور مقاومت در برابر "نولیبرالیسم"، اعلام داشتند و همچنین بر ضرورت گسترش ارتباطات آترناتیو، برای خنثی سازی توطئه سکوت و تحریف شبکه های خبری و رادیو تلویزیونی جهان امپریالیستی، تاکید کردند. براساس قطعنامه پایانی اجلاس، در سال ۱۹۹۷ اجلاس بعدی بین المللی در اروپا (احتمالا در فرانسه) برگزار خواهد شد. درپایان گردهمآئنی فوق، خبرنگار روزنامه اومانیتته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، که دراین گردهمآئنی شرکت داشته، مصاحبه ای با رهبر

زاپاتیست های مکزیک، "مارکوس"، انجام داده است، که بخش هائی از آنرا در زیر می خوانید:

س- فراروئی «ارتش زاپاتیست آزادی بخش ملی»، به یک جنبش سیاسی اکنون در چه مرحله است؟

ج- این تحول در دو جهت سیر می کند. نخست تشکیل یک "جبهه زاپاتیست" که سازمانی در سطح ملی خواهد بود، که این حرکت با اجلاس اخیر بومیان درماه ژوئیه تسریع گردیده است. جهت دیگر مذاکراتی است که ارتش زاپاتیست هم اکنون با حکومت انجام می دهد، تا بتواند به عنوان یک جنبش سیاسی فعالیت کند، اما درعین حال با سیاست دوگانه حکومت نیز مقابله می کنیم.

این سیاست لازم است، زیرا حکومت از یکسو مدعی است که مایل به مذاکره با زاپاتیست ها است، تا آنها از حالت نظامی خارج شوند و از سوی دیگر بی وقفه علیه ما به عملیات نظامی دست می زند. آرایش کنونی نیروهای نظامی در منطقه به شکلی است که به نظرها حکومت قصد دارد یک ضربه سنگین و سریع نظامی به ما بزند، تا ستاد رهبری ارتش زاپاتیست ها را نابود کند. حکومت براین تصور است که با این ضربه نظامی، زاپاتیست ها را از رهبری محروم کرده و به مذاکره دلخواه خود بکشاند. بنظر ما، حکومت تصمیم دارد نشان دهد، که قیام ژانویه ۹۴ زاپاتیست ها، سرانجام برای آنها گران تمام خواهد شد. در حال و علیرغم همه این مشکلات، بزودی برخی از اعضای فرماندهی ارتش زاپاتیست ها از حالت مخفی خارج شده و درامر تشکیل "جبهه آزادیبخش" مشارکت خواهند کرد.

س- تصور می کنید، چه زمانی سلاح را زمین خواهید گذاشت؟
ج- اینکه ارتش زاپاتیست تصمیم بگیرد به جنبش سیاسی تبدیل شود، یک چیز است و تسلیم سلاح به دشمنی که هم چنان مسلح با ما گفتگو می کند، چیز دیگر!

البته ما شاهدیم که بسیاری از جنبش های مسلحانه امریکا مرکزی راه صلح آمیز و مدنی را برگزیده اند و سلاح های خود را زمین گذاشته اند. آنها اعتقاد دارند که درعرصه صلح آمیز موفقیت بیشتری به دست خواهند آورد، تا عرصه نظامی. ما نمی دانیم که آیا آنها به اهداف خود از این طریق دست یافته اند، یا خیر! این روندی است که تازه آغاز شده و هنوز نتیجه آن معلوم نیست.

س- در مبارزه شما با حکومت مکزیک، همبستگی بین المللی تا چه حد نقش و اهمیت داشته است؟

ج- حملات نظامیان و ارتش مکزیک به ما در فوریه ۹۵ ما را در موقعیت بسیار دشواری قرار داده بود. در آن زمان جنبش همبستگی بین المللی به سود ما گسترش یافت و دراین شرایط بود که حکومت ناچار شد حملات را متوقف کرده و به مذاکره تن بدهد. درحقیقت آنچه که حکومت مکزیک را در حال حاضر بیش از هر چیز ناراحت می کند، آنست، که انعکاس مبارزه زاپاتیست ها در جهان انعکاس یافته و افکار بین المللی را پیرامون این مبارزه به حق بسیج می کند. رئیس جمهور مکزیک زمانی اعلام کرده بود، که جنبش زاپاتیست ها به چهار منطقه در شیاپاس محدود است و مشکلی برای کنترل آن وجود نخواهد داشت، امروز چهار منطقه مورد اشاره رئیس جمهور درکنار چهل کشور در اینجا حضور دارند و این معنی و مفهوم دیگری جدا از تصورات رئیس جمهور دارد.

س- آیا می توان گفت که کارپایه سیاسی "جبهه" در حال تشکیل زاپاتیست ها، در جریان همین دیدار بین المللی و در تصمیمات اجلاس ملی بومیان مکزیک در حال تدوین است؟

ج- بله. ستگیری ملی جنبش در اجلاس ملی بومیان، که اکنون شکل دائمی به خود گرفته است، تعیین گردیده و اکنون ما می توانیم از یک جنبش ملی و مستقل بومیان سخن بگوئیم که منطق و برنامه خاص خود را دارد. ما در ابتدا کمی نگران بودیم، زیرا که این نخستین بار بود که می کوشیدیم، تا آنچه را که در سخنرانی ها و اطلاعیه های خود بیان می داشتیم را به واقعیت درآوریم. یعنی انسان ها را در تماس با یکدیگر قرار دهیم، تا سیاست را به شکلی نوین اجرا نمایند. اجلاس ملی بومیان به خوبی کار خود را آغاز کرد و اکنون برگزاری این دیدار بین المللی از حد امیدهای پیشین ما نیز فراتر رفته است. ما فکر می کنیم اثرات این دیدار بین المللی برای همه و بویژه بومیان مکزیک مفید خواهد بود، بنابراین "جبهه زاپاتیست" بروی این دو پایه یعنی پایه ملی و بین المللی بنا خواهد شد.

درسال ۱۹۹۷

"فستیوال بین المللی جوانان" در "کوبا"

فستیوال جوانان از نظر بودجه خود کفا خواهد بود، بدین طریق که شرکت کنندگان هزینه شرکت در فستیوال را خود خواهند پرداخت و نیز هزینه شرکت در فستیوال برای شرکت کنندگان از کشورهای جهان سوم بوسیله همبستگی بین المللی تامین خواهد شد. جوانان و ارگان های دانشجویی کوبا با شور و شوق فراوان آماده پذیرایی از شرکت کنندگان می باشند و مایل به آشنائی و تبادل نظر هرچه بیشتر و عمیق تر با آنان هستند. جوانان در سال ۱۹۹۷ در کوبای سوسیالیستی و در کنار یکدیگر، فستیوال بین المللی را برگزار خواهند کرد. در کوبا، در بخشی از قاره آمریکا، که "ژوزه مارتی" بدان عشق می ورزید!

اعتصاب علیه خصوصی سازی در آرژانتین

سه مرکز عمده سندیکائی آرژانتین، یعنی جنبش کارگری آرژانتین، کنگره کارگران آرژانتین و کنفدراسیون عمومی کار این کشور، علیه سیاست اقتصادی حکومت، یک اعتصاب عمومی را سازمان دادند. این اعتصاب از زمان آغاز ریاست جمهوری "کارلوس مَن" پنجمین اعتصاب بزرگ سرتاسری در آرژانتین محسوب می شود و براساس گزارش ها حدود ۷۰ تا ۱۰۰ درصد کارگران به بسته به مناطق مختلف در آن شرکت کردند. برانسر این اعتصاب که در مرداد ماه امسال سازمان داده شد، حمل و نقل شهری فلج شد و رفت و آمد هوائی مختل گردید و مغازها و کارگاه های کوچک به عنوان همبستگی با کارگران تعطیل شدند. در بونس آیرس (پایتخت) پلیس با خشونت بسیار با اعتصابیون و تظاهر کنندگان روبرو شد و ادعا کرد که نه برای سرکوب، بلکه برای "پیشگیری" دست به این یورش زده است! در این شهر پلیس کمی پیش از آغاز تظاهرات کارگران، به محل تجمع جمعی از مادران ناپدید شدگان دوران دیکتاتوری نظامی حمله ور شده بود. اکنون ۱۹ سال است که هر ۵ شنبه این مادران در میدانی بنام "میدان ماه مه" جمع می شوند و ضمن افشاکاری پیرامون جنایات دوران دیکتاتوری، خواهان محاکمه و مجازات جنایتکاران می شوند. تجمع این مادران، در آرژانتین بتدریج به توده ای ترین تجمع سیاسی در این کشور تبدیل شده است. پلیس در آستانه اعتصاب و تظاهرات کارگران، از بیم پیوستن آنها به مادران ناپدیدشدگان، به این تجمع حمله کرد و با استفاده از پاشیدن آب داغ و باطوم از تجمع آنها جلوگیری کرد. این یورش پلیس نتیجه معکوس داد و مردم وسیعا به حمایت از تظاهر کنندگان، کارگران و مادران ناپدید شدگان برخاستند.

آنچه که اکنون در مرکز مبارزه کارگران قرار دارد، مسئله خصوصی سازی است و کارگران اعم از بخش عمومی یا خصوصی، خشم و نارضایتی خود را نسبت به برنامه های حکومت در این مورد نشان می دهند. این خصوصی سازی تا حدی است که دولت اخیرا تصمیم گرفته مراکز اتسی را نیز به بخش خصوصی واگذار کند! پس از آن قرار است فرودگاه، مراکز پست به بخش خصوصی واگذار شود.

(جامعه پرقدوت یهودیان در آرژانتین، که یکی از بزرگترین دفاتر سیاسی-اقتصادی بنام "خودیاری" را در پایتخت آرژانتین در اختیار دارند، از جمله خریداران این تاسیسات است. این مرکز دوسال پیش منفجر شد و بدنبال آن دولت آرژانتین امکاناتی به مراتب وسیع تر را بعنوان جبران خسارات در اختیار یهودیان این کشور قرار داد. هدایت و رهبری این جامعه در اختیار جامعه یهودیان نیویورک است!)

برنامه خصوصی سازی در آرژانتین نیز مانند اکثر کشورها از مراکز نسبتا کوچک تر و با این ادعا که صنایع بزرگ متعلق به ملت باقی خواهد ماند آغاز شد، اما سیاست های پیشنهادی صنوق بین المللی پول و در نهایت چنان کشور را ورشکسته ساخته است، که چاره ای جز فروش و غالبا هراج آنها باقی نمانده است. (نمونه آرژانتین، نمونه ای برجسته از سرنوشت نهائی خصوصی سازی هاست)

همانگونه که رهبر یکی از مراکز سندیکائی می گوید: اعتصاب عمومی مردادماه یک فرارنوم و همه پرسى واقعی و ملی بود و حکومت چاره ای جز در نظر گرفتن این همه پرسى نخواهد داشت. یکی دیگر از رهبران سندیکائی نیز به دولت هشدار داد که در صورت بی توجهی حکومت به خواسته های مردم آرژانتین که بیش از ۲۲ درصد جمعیت آن بیکار و ۳۳ درصد دیگر نیمه بیکارند، باید در انتظار قیام مردم باشد!

۱۳ ماه اگوست امسال، فیدل کاستر رهبر انقلاب کوبا ۷۰ ساله شد. همه آنها که درسهای اخیر او را دیده اند، براین نکته تاکید می کنند، که او علیرغم سال هائی که بر وی رفته است، همچنان با ذهنی خلاق کشورش را اداره می کند و پرچم مبارزه را در جزیره کوبا و در مقابل آمریکا برافراشته نگاه داشته است.

کوبای انقلابی در شرایطی خاص، پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و درحالی که در محاصره مظلومانه اقتصادی از جانب آمریکا قرار دارد، استوار ایستاده و علیرغم تبلیغات زهرآگین و بی وقفه رسانه های امپریالیستی، می کوشد به عنوان یک سمبل در قلب قاره آمریکا استوار باقی ماند و به مبارزه عدالت طلبانه خود ادامه دهد.

نشریه "عصر ما"، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان به نقل از سربیه "گرانما بین المللی" اطلاعیه ای را در رابطه با تدارک برگزاری جشنواره جهانی جوانان در کوبا چاپ کرده است. در این اطلاعیه آمده است:

"مانان قرن حاضر، پایان تاریخ نیست. دنیا و انسان ها از اینکه در تملک زورمندان باشند، خرسند نیستند و می خواهند شان هایشان را از زیر این بار بیرون بکشند. آنها می دانند، که مدنیت و انسانیت از رشد و تعالی باز خواهد ایستاد و هرچه زودتر باید به سلطه زورمندان خاتمه بدهند. زورمندان که می کوشند با تئوری های خویش، بشریت را از خود بیگانه ساخته و در مقابل خویش به زانو در آورند.

جهان نا برابر ما، امروز به دو قطب و دو نیمکره کاملا متفاوت، از نظر امکانات و ثروت تقسیم شده است. در یک قطب فقر، بیماری و استثمار بیداد می کند و در قطب دیگر ثروت و سود جمع می شود. کودکان و پیران از این فاصله طبقاتی فاحش رنج می برند. فاصله طبقاتی شمال و جنوب حتی برای تئورسین های سرمایه داری نیز قابل انکار نیست، به همین دلیل عدالت اجتماعی همچنان یک هدف و آرزوست! هدفی که متأسفانه بشریت هنوز بسیار از آن دور است، اما همگان می دانند که این هدف دست یافتنی است و مبارزه برای آن همچنان ادامه دارد. سیمای این جغرافیای ویژه، این فاصله فاحش طبقاتی موجود مابین شمال و جنوب، ما را بر آن می دارد تا به اتحاد و همبستگی بین المللی بپاایستیم. بشریت مترقی با هدف رسیدن به عدالت اجتماعی و برابری، آرزوهای شیرین خویش را فراموش نخواهد کرد. این مبارزه ای جدی و خستگی ناپذیر بشریت است، برای دستیابی به کار، مسکن و آزادی که حق طبیعی اوست! برای کوبا سال ۱۹۷۸ سالی فراموش نشدنی است. سالی که فستیوال جهانی جوانان در آن برگزار کردیم. در آن زمان هم مثل امروز ما در مقابل دشمنان خود پرچم مبارزه را برافراشته نگاه داشتیم و ثابت کردیم که کوبا و جوانان آن در سطح بین المللی و در میان خلق های جهان تنها نیست!

درفستیوال جدید بین المللی جوانان که ما اکنون در تدارک آن هستیم، بحث های بسیاری را با خود همراه دارد. سؤالاتی درباره دموکراسی، صلح، امنیت، برتری طلبی و حق تعیین سرنوشت خلق ها. ما در رابطه با آموزش و پرورش، بهداشت و بهداشت و در رابطه با بیماری مهلک ایدز بحث خواهیم کرد. درباره پدیده های چون اعتیاد، اعمال زور و بزهکاری، ماجراجویی، زنان، بیکاری، مشکل محیط زیست، تهاجم فرهنگی و رشد و تعالی واقعی فرهنگ ملت ها. ما درباره توسعه بحث خواهیم کرد. درباره اخبار موقعیت جنبش جهانی جوانان و دانشجویان را بدرستی و درباره وضعیت کودکان، فرهنگی و ورزش و همبستگی بین المللی و همکاری های همه جانبه قطب فقر و عدالت، نژادپرستی، بیگانه ستیزی و امپریالیسم به بحث خواهیم نشست. ما کشور فقیری هستیم، اما در ستکاری و صداقت ما ثروت ماست. ما حداقل امکانات را برای برگزاری این جشن در اختیار داریم، اما در عوض روحیه انقلابی و مقاومت داریم.

داد، تا گام‌هائی را که در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی به عقب برداشته بود، بار دیگر به جلو بردارد. این تغییرات بیان اجتماعی نبرد طبقاتی بر سر «اصلاحات ممکن» و «دمکراسی ممکن» با جهت ترقی خواهانه در شرایط حاکمیت سرمایه است.

آن نیروهای ترقی خواه و چپ که «هیچگونه تغییراتی را در جمهوری اسلامی کنونی ممکن نمی‌دانند»، عملاً امکان تغییرات تدریجی و رفرمیستی را نفی می‌کنند. این نیروها می‌توانند خود را معتقد به بینش ماتریالیستی هم بدانند، اما در عمل و با فاصله گرفتن از درک مارکسیستی پدیده‌ها، در تحلیل نهایی، بناگهان خواستار تغییرات بنیادی و انقلابی به نظر «نامه مردم» (اساسی) در ایران امروز می‌شوند، بدون آنکه اعلام کنند، کدام طبقات و اقشار و نیروهای اجتماعی حاصل این تغییرات باید باشند، و چه صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی را در نظر دارد. اگر نظر برقراری سوسیالیسم نیست، که نمی‌تواند باشد، بلکه هدف، برقراری یک حاکمیت «لاتیک» در ایران امروز است، این یعنی تغییراتی در ادامه برقراری سرمایه داری در ایران، که آنرا نمی‌توان به مفهوم مارکسیستی، تغییرات «اساسی» دانست. این خواست رفرمیستی را باید تغییراتی، از جمله در روابط «دمکراتیک» و حفظ قانون در چارچوب شرایط مشخص حاکم ارزیابی کرد، یعنی جابجایی اقشار حاکم از طبقات «معیّن اجتماعی در کل حاکمیت طبقه»!

محتوای برخورد نیروها و احزاب فعال در ایران، مانند سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، و بطور کلی همه کسانی که خود را «خط امامی» معرفی می‌کنند، «نهضت آزادی»، «حزب ملت ایران» و دیگر جریان‌های مذهبی و ملی، که همگی متحدان تاریخی ما در این مرحله محسوب می‌شوند، با حاکمیت سرمایه‌تجاری و روحانیت ارتجاعی، که عمدتاً در «حزب مؤلفه اسلامی» و «جامعه روحانیت مبارز تهران» متمرکز شده‌اند، نیز جز فعالیت برای تغییرات ممکن تدریجی و رفرمیستی در ایران فعلی با حفظ صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی آن نیست. در کل خود، موضوع برخورد‌های اجتماعی آنان، مسئله جابجایی اقشار ملی-خودره‌بورژوازی میهن دوست و خواستار رشد صنعتی کشور به ضرر اقشار سرمایه داری تجاری و... است.

عدم شرکت فعال در این نبرد واقعاً موجود در جامعه به هر بهانه‌ای، نشان عدم شناخت دیالکتیکی واقعیت موجود است، که با تنها گذاشتن متحدان تاریخی در این نبرد، عملاً کمک به ارتجاع از کار در می‌آید. درعین حال که صحنه را برای رقبای نظری ما در این دوران باز می‌گذارد و ارتباط ما را با توده‌های مردم قطع می‌کند!

از این تغییرات تدریجی، از جمله در ایران امروز باید آن تغییراتی را جدا ساخت، که دیگر بدون زایل شدن نو ناممکن است. آنجا که صحبت بر سر برقراری سوسیالیسم است، آنوقت دیگر صحبت بر سر تغییرات کیفی است؛ صحبت بر سر زایش ساختار نوی است، که در شرایط آن «دمکراسی تا به انتها»، استوار خواهد شد و به محدودیت دمکراسی بورژوازی-آزادی‌های دمکراتیک پایان می‌دهد، و کیفیت نوین سوسیالیستی، یعنی حقوق دمکراتیک-حق کار، تحصیل، مسکن و... را نیز دربر می‌گیرد و به آزادی‌های دمکراتیک می‌افزاید.

گذار از یک مرحله کیفی به مرحله کیفی دیگر، بدون «انتقال قدرت»، یعنی یک برش انقلابی در روند رشد جامعه، ممکن نیست. شکل و نحوه این انتقال را البته و در تأیید تجربه تمام انقلابات تاریخ بشری، تناسب قوای بین نیروی نو و کهن تعیین می‌کند. «حضور آگاهانه توده‌های مردم، براساس نیازهای جامعه، محدودیت‌های یک نظام را آشکار می‌سازد» و بدین ترتیب همانطور که در مقاله بدست‌یافته اشاره شده بود، «... مردم بدین نتیجه دست می‌یابند، که پیشروی بیشتر بدون یک تحول بنیادین امکان پذیر نیست.»

۲- آنچه که باید به دقت و در سریع‌ترین امکان موجود روشن شود، مسئله شناخت چپ ایران و همه توده‌ای‌ها از واقعیت جهان پیرامون است، که بدون اتکاء به جهان‌بینی علمی ممکن نیست.

حزب ما جانبدار جامعه آزاد شده از استثمار انسان از انسان است، زیرا با دید علمی به طبیعت و جامعه انسانی می‌نگرد، و تغییرات واقعی و مستقل از خواست و ذهن انسان، اما بدست آن و در خدمت انسان را در آن برپایه اصول و قواعد رشد دیالکتیکی ماده از ساده به بفرنج و از بسیط به مرکب تشخیص می‌دهد. این شناخت علمی، که بانیان سوسیالیسم علمی، مارکس و انگلس و ادامه دهندگان این اندیشه و در راس آنان لنین به آن پایبند بوده‌اند، نه هواداری ساده، بلکه معتقد بودن و عمل کردن به یک وظیفه تاریخی-علمی است. وظیفه‌ای که با انطباق مداوم این اصول برپایه شناخت‌های جدید علمی بر شرایط واقعاً موجود و در خدمت بشر و ترقی اجتماعی، از جمله در ایران همراه است.

لنین و لنینیسم! دو برخورد با یک هدف

مباحثی که پیرامون لنین و لنینیسم تاکنون در راه توده منتشر شده، در مجموع خود نگرش تازه‌ایست در این باب که با برخی یکسویه‌نگری‌های تکراری و رایج متفاوت است. باید امیدوار بود، که این بحث‌ها بتواند بجای طرد لنین و لنینیسم در برخی گرایش‌های چپ ایرانی، به تفکر و تفحص بیشتر پیرامون آن بیانجامد. برای آنکه در این بحث شرکت داشته باشیم، نکاتی که با مطالعه مقاله «ن. کیانی» بنظم رسیده است را برای چاپ در اختیارتان می‌گذارم.

۱- درباره دو برخورد احزاب کارگری و کمونیستی (از جمله حزب کمونیست آلمان و فرانسه) با لنینیسم و «استراتژی و تاکتیک انقلابی»، که یکی معتقد است «جنبش توانست «استراتژی لنین» را عیناً و بدرستی پیاده کند»، و دیگری که اعتقاد دارد، ضعف جنبش در عدم توانایی برای «هماهنگ ساختن خود با تحولات جهانی و رشد استراتژی و اندیشه لنین» است، که به نظر من در واقع هر دو نظریه یک هدف را دنبال می‌کنند و به نوعی نیز یکدیگر را کامل می‌سازند. بنابراین تفکیک مطلق آنها از یکدیگر الزامی نیست.

اگر شیوه عمل و تفکر لنین را نمونه یک برخورد دیالکتیکی «برخورد مشخص با پدیده‌ها، متکی به تحلیل مشخص از شرایط واقعیات تاریخی موجود از جمله روحیات، پساکولونی تاریخی-ملی، سنت‌ها، تصورات مذهبی و... تشخیص عمده و غیر عمده در لحظه» ارزیابی کنیم، آنوقت می‌توان دو نظریه فوق را ماهیتاً منطبق با یکدیگر دانست. براین اساس، ضعف جنبش طی چند دهه دوری از برخورد دیالکتیکی به واقعیات باید ارزیابی شود. آموزش جنبش از اشتباهات گذشته نیز چیزی نمی‌تواند باشد، جز دوری از ذهن‌گرایی ایده‌آلیستی و بازگشت به آن شیوه تفکر و عمل که توانست انقلاب اکتبر را رهبری کند.

۲- در دو تن «الف» و «ب» براندازی سرمایه داری و «پشت سر گذاشتن سرمایه داری» نیز اختلاف چندانی وجود ندارد؛ هر کدام بیان فشرده (یعنی شعار) برای شرایط مشخصی است، که برپایه تناسب نیروها و سطح این تناسب برای هدف مشترک انتخاب می‌شوند. انتخاب یکی بجای دیگری - بی توجه به سطح فرهنگی و رشد جامعه - می‌تواند در پیچ توده‌ها ناتوان از کار در آید.

دورماندن از توده‌ها، عدم توانایی برای تجهیز آنان و در تحلیل نهایی منفعل شدن (که در مقاله مربوطه، در اشاره به موضوعگیری‌های مربوط به انتخابات اخیر مجلس اسلامی بدان اشاره شده)، نیز بیان همین عدم توانایی هماهنگ ساختن خود با واقعیت است.

۳- مسئله مهمی که در مقاله مربوطه مطرح شده و بویژه در شرایط کنونی بحث پیرامون آن باید گسترش یابد، ارتباط دیالکتیکی «دمکراسی» و «سوسیالیسم» است. به نظر نگارنده درک این رابطه پیچیده و درعین حال روشن، بدون پایبندی به اصل «تغییرات کمی به کیفی» و بطور مشخص، واقعیت تغییرات بنیادی و «انقلاب»، که در آن مقاله نیز بدان اشاره شده، ممکن نیست. تا آنجا که صحبت بر سر رشد دمکراسی در دوران سرمایه داری است، همانند تمامی تغییرات تدریجی و رفرمیستی دیگر در این دوران، رشد دمکراسی در جهت ترقی اجتماعی است و تغییرات نیز کمی است. چرا که تلاش در این دوران در جهت تحمیل عقب‌نشینی‌ها به سرمایه داری است. سرمایه داری برای بقا، خویش، همانطور که در طول تاریخ معاصر نشان داده، تن به عقب نشینی‌هایی در برابر جنبش می‌دهد، بدون آنکه قانون اساسی صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی خویش را نقض کند. شدت و ضعف، سطحی بودن و عمیق بودن این تغییرات و عقب‌نشینی‌ها بستگی به تناسب نیروها چه در صحنه داخلی و چه صحنه جهانی دارد. حوادثی که در همین سال‌های اخیر در برابر ما روی داده، خود بهترین دلیل است. تغییر تناسب جهانی به سرمایه داری امکان

کارگری و توده‌های محروم از مبارزه ضد امپریالیسمی و ایجاد پراکندگی در این جنبش نیست. این در حالی است که توده‌های مردم در چارچوب آیدئولوژی عمومی خود، بی‌وقفه درگیر مبارزه با امپریالیسم هستند، زیرا پیوسته تحت ستم و استثمار آن قرار دارند.

اهمیت اثر دورانساز لنین:

لنین بعنوان یک مارکسیست خلاق، توقف در مرزهایی را که مارکس و انگلس بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، در دوران خود بدان رسیده بودند، مغایر با روح مارکسیسم می‌دید. وی ضمن پژوهش امپریالیسم، قانون ناموزنی رشد اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری را کشف کرد. «آلودوکونیسال»، دبیر کل سابق حزب کمونیست پرتغال، در مورد اهمیت پژوهش لنین در ارتقاء مارکسیسم چنین می‌گوید: «در طول پنجاه سال فاصله بین اثر مارکس-سرمایه و آغاز قرن بیستم، رشد سرمایه‌داری دگرگونی‌های جدی را طی کرد. این دگرگونی‌ها توسط لنین اینگونه شناسایی شد: کنترل اقتصاد توسط انحصارات، ظهور سرمایه مالی و الیگارش مالی، اهمیت رشدیافته صادرات سرمایه به جای صدور کالا و تقسیم جهان میان گروه‌های انحصارات جهانی» (راه توده شماره ۴۲). لنین در پیشگفتار ترجمه فرانسوی و آلمانی «امپریالیسم» نوشت: «وظیفه اصلی این کتاب این بود و کماکان هم اینست که از روی مدارک جامع مندرجه در آمارهای غیرقابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه کشورها نشان داده شود منظره نهایی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی آن در آغاز سده بیستم چگونه بوده است». براین اساس به نظر می‌رسد ساده‌ترین و در عین حال موثرترین شیوه سنجش میزان کاربرد عملی و درستی نظری تنسوری لنینی امپریالیسم این باشد که آن را در آزمون آمارهای غیرقابل انکار در پایان سده بیستم بگذاریم.

انحصارات و اقتصاد سرمایه‌داری

لنین انحصار را «آخرین کلام فاز نوین تکامل سرمایه‌داری» میدانند. این ویژگی سرمایه‌داری امپریالیستی، نه تنها کاهش نیافته است، بلکه بنا به قوانین درونی رشد سرمایه‌داری، برجسته‌تر شده است. جهت نشان دادن میزان کنترل انحصارات بر اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری پیش افتاده، به نقش انحصارات در اقتصاد آمریکا، این به اصطلاح بهشت رقابت آزاد شیفتگان تبلیغات امپریالیستی، نگاهی گذرا می‌افکنیم. براساس آمار رسمی دولت آمریکا، در این کشور ده میلیون واحد مستقل اقتصادی خرد وجود دارد که ۷۰ درصد کل واحدهای اقتصادی فعال را تشکیل داده، ولی فقط ۶ درصد درآمد اقتصادی را به خود اختصاص می‌دهند. این در حالی است که ۱۰۰ انحصار عمده، نقش اصلی را در اقتصاد کشور از طریق تعیین میزان دستمزدها، قیمت کالاها و خدمات و وضع قوانین مالی و غیره ایفا کرده و حیات اقتصادی کشور را شکل می‌دهند. (آمار رسمی دولت آمریکا-۱۹۹۳). به استناد همین آمار، در هر بخش اقتصادی کشور، ۴ انحصار بیش از نیمی از امکانات تولیدی را در اختیار دارند. بعنوان مثال ۹۶ درصد تولید داخلی اتومبیل، ۹۵ درصد یخچال و وسایل خانگی، ۹۰ درصد تولید سیگار، ۸۵ درصد تولید شیشه، ۷۰ درصد تولید وسایل تلفن و تلگراف و ۷۸ درصد تولید لاستیک، به ۴ انحصار فعال در هر بخش تعلق دارد.

سرمایه مالی و الیگارش مالی:

از نظر لنین «تاریخ پیدایش سرمایه مالی و مضمون این مفهوم عبارتست از تمرکز تولید، تشکیل انحصارهایی که در نتیجه رشد این تمرکز بوجود می‌آیند، درآمیختن یا جوش خوردن بانک‌ها با صنعت». در پایان سده بیستم مشخصه اصلی سرمایه مالی یعنی درآمیختگی بانک‌ها با صنعت نه تنها از بین نرفته، بلکه پررنگ‌تر و رؤف‌تر شده است. به عنوان نمونه در حالیکه «جنرال موتور»، چهارمین شرکت فرامیلتی بزرگ دنیا، ۷۵ درصد از سرمایه مورد نیازش را از طریق وام از مراکز مالی تامین می‌کند، «جنرال الکتریک»، پنجمین شرکت فرامیلتی بزرگ دنیا ۴۰ درصد از درآمدش را از شرکت در فعالیت‌های مالی بدست می‌آورد (فورچون Fortune-۲۷ نوامبر ۹۵).

در حالیکه در پی سیاست مایه‌ها واحد شرکت‌های فرامیلتی تولیدی، خدمات و مالی جهان سرمایه و دولت‌های زیربشان، بدمی کشورهای جهان سوم به بانک‌ها و موسسات مالی کشورهای پیش‌افتاده سرمایه‌داری از مرز ۴۰۰ میلیارد دلار گذشته است، محافل افسانه استقلال بانک‌ها را از دولت‌های سرمایه‌داری پیش کشیده و سعی در جدا کردن حساب دولت‌های

آنچه که به عنوان لنینیسم باز می‌شناسیم، نه تنها در پراتیک انقلابی او، بلکه در نظرات لنین در باره امپریالیسم نیز باید جستجو کنیم!

یورش بی‌رحم سرمایه در جهان معاصر!

الف. آذرتاب

تجربه تاریخی درباره سرنوشت بخش‌هایی از سازمان‌ها، احزاب و گرایش‌ها در جنبش چپ ایران نشان می‌دهد، که عدم درک تنسوری لنینی امپریالیسم و ناتوانی در انطباق خلق آن با شرایط در حال تحول کنونی و یا آیدئولوژی‌زدانی و رها کردن مبارزه ضد امپریالیستی و یا حتی انکار ضرورت آن می‌تواند عواقب سیاسی چندی را در پی داشته باشد:

۱- کم‌رنگ شدن مبارزه برای دموکراسی اقتصادی و عدالت اجتماعی و برگزیدن راه رشد؛

۲- رها کردن مبارزه ضد امپریالیستی؛

۳- کم اهمیت جلوه کردن تشکیل جبهه‌ای از نیروهای خلقی برای دستیابی به آزادی و عدالت اجتماعی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور.

تبلیغات رنگارنگ امپریالیسم و شیفتگان دورنماهای امپریالیستی را می‌توان به دو گروه کلی تقسیم نمود: ۱- گروه اول که سعی دارند با بهره‌گیری از گرد و خاکی که امپریالیسم پس از درهم پاشی اتحاد شوروی پیا کرده است، آنرا به نظرات لنین و بویژه بررسی داهیانه او از سرمایه‌داری امپریالیستی وصل کرده و از حادثه اولی نتیجه دوم را بگیرند. این گروه مثلاً مدعی‌اند ایالات متحده آمریکا «بدلیل سرمایه‌افزونی و به دلیل تکنولوژی برتر و قدرت مدیریت عالی ترش» قدرتی است که سرمایه مالی را در مقیاس جهانی متحد کرده است... این به معنای پایان هرج و مرج در تولید به مقیاس سرمایه بین المللی، به معنای اتحاد و همکاری مسالمت آمیز سرمایه جهانی، به جای مبارزه و رقابت ستیزه‌جویانه و به معنای اولترا امپریالیسم و پیش‌بینی شده کائوتسکی است» (ایران فردا شماره ۱۹ ص ۲۳-۲۴ به قلم ناصرپور....)

این گروه که در داخل کشور از امکانات تبلیغاتی برخوردارند و در شرایطی که برخی صاحب‌نظران از امکاناتی برابر برخوردار نیستند، افکار ضد علمی خود را ترویج می‌کنند، مدعی‌اند که فروپاشی اتحاد شوروی یعنی نادرستی تنسوری لنینی امپریالیسم و برتری علمی و تنسوریک نظرات کائوتسکی و دیگر رهبران انترناسیونال دوم.

گروه دوم دربرگیرنده مبلغین دیرین سرمایه‌داری از یکطرف و چپ‌های دیروز و رفرمیست‌های شرمگین امروز سرمایه‌داری‌اند. آنها نیز مدعی‌اند که سرمایه‌داری انحصاری آن چنان تغییر کرده است که هیچگونه شباهتی به امپریالیسم کلاسیک ارزیابی شده بوسیله لنین ندارد. آنها ضمن اشاره به روند همگرایی اقتصادی و پیدایش و فعالیت شرکت‌های فرامیلتی، ادعا می‌کنند که امپریالیسم ارتباطش را با دولت خودی از دست داده است. این دسته با ترک آیدئولوژی علمی در ارزیابی پدیده‌های اجتماعی-تاریخی، واقعیت وجود شرکت‌های فرامیلتی را دلیل جدایی سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیستی از دولت‌های امپریالیستی دانسته و در نتیجه مبارزه ضد امپریالیستی را از نظر تاریخی پایان یافته قلمداد کرده و پی‌سعی در انحراف و محدود ساختن آن به مبارزه علیه افزایش شرکت‌های فرامیلتی به جای دولت‌های امپریالیستی دارند. روی ادعاها و استدلال‌های متفاوتشان، این دو گروه هدف واحدی را دنبال می‌کنند که آن چیزی جز انصراف جنبش زحمتکشان،

میلیارد دلاری و ۶۵ درصد از نیروی کار ۷۵۶ هزار نفری شرکت آمریکایی "جنرال موتور" در درون آمریکا قرار دارد. در مورد شرکت آلمانی "فولکس واگن" ۷۶ درصد از دارایی ۴۶ میلیارد دلاری، ۴۵ درصد از فروش ۴۵ میلیارد لاری، ۵۹ درصد از نیروی کار ۲۵۳ هزار نفری آن در آلمان است. در مورد شرکت ژاپنی "فوجیتسو"، سازنده لوزام برقی، ۷۴ درصد دارایی ۳۵ میلیارد دلاری، ۷۴ درصد فروش ۳۱ میلیارد دلاری و ۹۱ درصد نیروی کار ۱۶۳ هزار نفری آن در درون کشور ژاپن است. با توجه به اینکه بخش عمده تولید ناخالص ملی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هدف ساختمان زیربنای اقتصادی جهت تضمین تداوم روند تولید، آموزش و پرورش و پژوهش، ارتش و نیروهای انتظامی، اداره امور دولتی و دستگاه قضایی و بهداشت می شود، رابطه شرکت های فرامیلتی با کشورهای صادر از واقعیت حضور مادی فراتر رفته و ماهیتی ارگانیک به خود می گیرد. در این کشورها، دولت از یکسو بزرگترین مشتری شرکت های فرامیلتی بوده، و از طرف دیگر بزرگترین تامین کننده کارگر متخصص، زیربنای اقتصادی ترابری و حمایت قانونی مسود نیاز این شرکت هاست. بر اساس آخرین آمار موجود، در سال ۱۹۸۹، میانگین هزینه بخش دولتی به تولید ناخالص ملی برای کشورهای سرمایه داری پیشرفته ۴۰ درصد بود.

حمایت مستقیم دولت های سرمایه داری از فرامیلتی های خودی

گزارش سازمان ملل پیرامون سرمایه گذاری در جهان سال ۱۹۹۵ حاکی از آن است که شرکت های فرامیلتی نه تنها مستقل از دولت خودی نبوده، بلکه به طرق گوناگون از حمایت و تشویق این دولت ها نیز برخوردارند. حمایت مستقیم دولت های سرمایه داری پیشرفته از فرامیلتی های خود به طور کلی از سه طریق صورت می گیرد. ایجاد نهادهای دولتی ویژه جهت تشویق و حمایت از صدور مستقیم سرمایه بوسیله فرامیلتی ها، تامین بیمه سرمایه گذاری خارجی و انعقاد قراردادهای دو و چند جانبه با دولت های دیگر. براساس گزارش سازمان ملل (فصل هفتم)، دولت های سرمایه داری پیشرفته بلا استثناء نهادهایی را در جهت تشویق صدور مستقیم سرمایه و حمایت از سرمایه گذاری فرامیلتی های خودی بوجود آورده اند. بعنوان مثال از "شرکت سرمایه گذاری خصوصی-خارجی" وابسته به دولت آمریکا، از بیش از ۷۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری شرکت های آمریکایی حمایت کرده، بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار به صادرات آمریکا افزوده و بیش از یکصد هزار شغل در داخل آمریکا ایجاد کرده است. این شرکت از طرح مشترک بین روسیه و آمریکا برای تولید خودرو در روسیه به این دلیل حمایت کرد که چنین طرحی سالانه بالغ بر ۱۸۰ میلیون دلار به تراز پرداخت های دولت آمریکا کمک خواهد کرد. این شرکت احتمال می دهد که صدور مستقیم سرمایه از جانب فرامیلتی های آمریکا به شوری سابق، بازاری بالغ بر ۵ میلیارد دلار برای صادرات آمریکا بوجود آورده و نزدیک به ۲۰ هزار شغل در آمریکا ایجاد خواهد کرد.

دولت ژاپن در زمینه حمایت از سرمایه گذاری شرکت ها و اتباع ژاپنی در کشورهای دیگر، یکی از فعالترین نمونه هاست. دولت ژاپن از طریق نهاد دولتی از طرح های صدور مستقیم سرمایه حمایت می کند. بانک صادرات و واردات ژاپن فعالترین نهاد دولتی در این زمینه است. در سال های ۱۹۹۲-۹۳ این بانک بیش از ۴۰ درصد از سرمایه خود را به صدور مستقیم سرمایه به خارج از ژاپن اختصاص داده بود.

سیاست دولت کانادا در این زمینه بر ارتباط بین صدور مستقیم سرمایه و صادرات کالاهای کانادایی در عملکرد "شرکت کانادایی برای گسترش صادرات" منعکس است که بیمه "صدور مستقیم سرمایه" را با کمک مالی به شرکت های صادراتی کانادایی توأم کرده است. بطور کلی دولت کانادا پشتیبانی خود از صدور مستقیم سرمایه را، از طریق "آژانس کانادایی برای توسعه جهانی" محدود به آن چنان طرح هایی از جانب شرکت های فرامیلتی می کند، که به گسترش و حمایت از بازارهای خارجی برای کالاها و خدمات کانادایی بیانجامند. در آلمان شرکت مالی آلمانی برای سرمایه گذاری در کشورهای در حال توسعه "از طریق اعطای وام های بلندمدت از سرمایه گذاری شرکت های آلمانی در کشورهای در حال توسعه حمایت می کند." وزارت فدرال برای همکاری اقتصادی نیز از طریق اعطای وام های ویژه به شرکت های کوچک و متوسط آلمانی، سرمایه گذاری در کشورهای در حال توسعه را تشویق می کند. نهادهای دولتی مشابهی در استرالیا، نیوزلند، انگلستان، فرانسه و سوئد از صدور مستقیم سرمایه خودی به کشورهای در حال توسعه حمایت می کنند.

سرمایه داری از الیگارشی مالی حاکم در کشورهای سرمایه داری دارند. این گرایش نوع رابطه بین بانک آلمان و دولت آن کشور را که اخیرا بوسیله بانک فرانسه هم در پیش گرفته شده است (راه توده شماره ۴۶) دلیلی بر استقلال سرمایه مالی از دولت سرمایه داری دانسته و آن را نشانه بروز تغییرات بنیادین در سیستم امپریالیستی می دانند.

برخلاف این مدعا، حرکت سیال سرمایه مالی در سراسر جهان به معنای استقلال آن از پایگاه داخلی نیست! مثال بانک آلمان بهترین دلیل است بر وجود رابطه دولت و الیگارشی مالی. استقلال بانک آلمان (و اکنون بانک فرانسه) از دولت خودی نه به معنای فقدان رابطه بین آنها، بلکه نمایانگر ماهیت رابطه موجود است. رابطه ای که در آن دولت به اصطلاح منتخب تابع تصمیمات و منافع الیگارشی مالی است.

جهانی شدن سرمایه:

محافل و گرایشات مشخصی در دوزخ و بیرون برخی احزاب کمونیست اروپای غربی، با مطرح کردن واقعیت "جهانی شدن سرمایه" و حضور فعال شرکت های فرامیلتی به مثابه مرحله جدیدی در رشد سرمایه داری انحصاری، استدلال می کنند که در مقیاس جهانی، بورژوازی نوینی شکل گرفته است که به هیچ دولتی وابسته نبوده و ساختارهای گوناگون سرمایه داری انحصاری دولتی در حال جایگزین شدن کامل بوسیله نظام نوینی مبتنی بر سرمایه داری بدون رقابت هستند. انگلستان کشوری است که در آن هواداران این نظریه بیشترین نطاعات را به پیکار طبقه کارگر وارد کرده اند. در بیرون جنبش کارگری انگلستان جامعه شناس بورژوازی انگلیسی، "آنتونی گیونز" «وزن عمده ای به نقش شرکت های بزرگ تجاری در تعیین تحولات جهان در قرن بیستم» می دهد. (نامه مردم ص ۳ شماره ۴۷۷). در دوزخ جنبش کارگری انگلیس هواداران این نظر در نشریه "مارکسیسم امروز" (Marsism Today) تا تلاشی حزب طبقه کارگر از درون، تغییر در ماهیت سرمایه داری و رابطه دولت سرمایه داری و فرامیلتی ها را تبلیغ کرده و خواهان تجدید نظر در جهان بینی حزب طبقه کارگر بودند. هواداران این نظر اکنون هدف ایجاد تغییر در برنامه حزب کارگر را دنبال می کنند. مبلغین این نظر، این حکم داهیانۀ لنین را نادیده می گیرند که امپریالیسم بر واقعیت وجود یک رابطه وابستگی متقابل بین سرمایه انحصاری و دولت استوار بود، شکل مشخص این وابستگی متقابل از یک کشور تا کشور دیگر و از این دوران تاریخی تا دوران تاریخی دیگر تغییر خواهد کرد، ولی عنصر ثابت، این وابستگی متقابل است.

برخلاف ادعای هواداران این نظر، "جهانی شدن سرمایه" پدیده نوینی نبوده و آغاز این روند به نیمه دوم قرن ۱۹ برمی گردد. در نقل قولی که قبلا از لنین آورده شد، لنین بدروستی به جهانی شدن سرمایه توجه داشته و امپریالیسم را دقیقاً رابط بین المللی کشورهای سرمایه داری دانسته است. علاوه بر این اشاره مستقیم، دیالکتیک درونی پژوهش جوانب گوناگون امپریالیسم، یا بالاترین مرحله سرمایه داری، بیانگر توجه لنین به پدیده جهانی شدن سرمایه و کشف رابطه بین دولت و سرمایه داری انحصاری است.

جهانی شدن سرمایه که بعد از جنگ جهانی دوم جنبه های کمی و کیفی جدیدی بخود گرفته بود، از اوایل دهه ۱۹۷۰ در شکل فعالیت گسترده شرکت های فرامیلتی، وارد مرحله نوینی شد. براساس آخرین گزارش سازمان ملل متحد، در پایان سال ۱۹۹۴ حدود ۳۸ هزار شرکت فرامیلتی و بیش از ۲۵۰ هزار شرکت وابسته به آنها، در چارچوب سرمایه داری جهانی، فعالیت می کنند. حدود نیمی از این شرکت های وابسته به فرامیلتی ها در کشورهای جهان سوم مستقرند. شرکت های فرامیلتی نزدیک به یک سوم امکانات تولیدی بخش خصوصی در جهان را تحت کنترل داشته و رویهم رفته، با بیش از ۲ تریلیون دلار سرمایه گذاری، فروشی بالغ بر پنج و نیم تریلیون دلار دارند. از کل این شرکت ها یکصد شرکت طراز اول (به استثنای آسانی که در امور بانکی فعالیت دارند) در کشورهای سرمایه داری پیشرفته نزدیک به ۳۷ تریلیون از دارایی های جهان را در اختیار دارند. با توجه به واقعیات آماری فوق بدون تردید جهانی شدن سرمایه صورت گرفته و ایجاد گسترده ای بخود گرفته است. ولی پرسشی مهم این می باشد که آیا جهانی شدن سرمایه باعث ایجاد تغییر کیفی در رابطه متقابل دولت و سرمایه داری انحصاری شده است؟ برای پاسخ به این پرسش بهتر است به آمار رسمی سازمان ملل مراجعه شود. براساس این آمار، بیش از نیمی از فروش کل، دارایی ها و نیروی کار اکثریت یکصد شرکت فرامیلتی طراز اول (به استثنای شرکت های نفتی و فرامیلتی های سوئدی، استرالیایی و سوئیسی و نیوزیلندی) در درون کشور صادر قرار دارند. بعنوان مثال ۷۸ درصد از دارایی ۱۶۷ میلیارد دلاری، ۷۹ درصد از فروش ۱۳۳

بیمه سرمایه گذاری:

هدف برنامه های بیمه سرمایه گذاری ملی که در اکثر کشورهای سرمایه داری پیشرفته وجود دارد، عبارت است از سرمایه خودی، در مناطقی که احتمال وقوع جنگ، مصادره و ملی کردن سرمایه خارجی وجود دارد. این برنامه ها در ایالات متحده، هلند، سوئیس و فنلاند تنها صدور مستقیم سرمایه به کشورهای در حال توسعه را دربر می گیرد. در کشورهایی مانند انگلستان، اطریش و سوئد بیمه سرمایه گذاری ملی، سرمایه گذاری در همه کشورها را شامل می شود. برخورداری از پوشش حمایتی بسیاری از این برنامه ها بیمه سرمایه گذاری مشروط بر این است که سرمایه گذاری مورد نظر منافع ملموس اقتصادی برای کشور مادر ایجاد کرده و به اشتغال و درآمدهای آن افزوده و یا به منافع "ملی" آن خدمت کند. در استرالیا، بلژیک، فرانسه، آلمان، ژاپن، آمریکا چنین پیش شرط قانونی وجود دارد.

انعقاد قراردادهای دو و چند جانبه:

دولت های سرمایه داری پیشرفته، سیاست های حمایتی داخلی خود را با سیاست های مشخص بین المللی همراه کرده اند، تا صدور مستقیم سرمایه را تسهیل نمایند. نتیجتاً شبکه ای از قراردادهای دو جانبه، منطقه ای و چند جانبه بوجود آمده است که دربرگیرنده انگیزه های مالی قوی برای صدور سرمایه از سوی شرکت های فراملیتی است. هم اکنون بالغ بر ۹۰۰ پیمان و قرارداد دو جانبه بین المللی حمایت از سرمایه گذاری شرکت های فراملیتی را تضمین می کند. براساس گزارش سازمان ملل، دولت های سرمایه داری از امضا قرار دادهای دو جانبه هدف خودداری از وضع مالیات دو گانه بر شرکت های فراملیتی را در نظر دارند.

عملاً همه توان دیپلماتیک و نظامی دولت های سرمایه داری در خدمت دفاع از منافع شرکت های فراملیتی قرار دارد. بعنوان مثال این دولت آمریکا بود که همه امکانات موجود را در مذاکراتش برای دریافت غرامت بابت خسارت ادعایی فراملیتی های آمریکایی در ایران، پدنبال انقلاب بهمن، بکار گرفت و همین دولت آمریکا بود که در دفاع از منافع فراملیتی های آمریکایی در کویت، بزرگترین لشکرکشی بعد از جنگ دوم را به راه انداخت و ده ها هزار نفر را به خاک و خون کشیده برخلاف نظری که بدون ارایه هیچگونه تحلیلی از ماهیت امپریالیسم، اصرار به وجود تغییرات در ارزیابی «امپریالیسم از قابلیت استفاده از رژیم های سرسپرده و ضد مردمی نظیر رژیم صدام حسین» (نامه مردم شماره ۲۷۵) دارد، تضاد مردم و دولت های جهان سوم با امپریالیسم پایه های عینی داشته و بصورت های گوناگون تبلور می یابد. لشکرکشی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا علیه صدام، دلیل بارزی است بر تداوم رابطه میان دولت های امپریالیستی و سرمایه داری انحصاری، رابطه ای که نشین داهیهانه برای نخستین بار نشان داد. رابطه ای که بر اساس دولت های امپریالیستی به مثابه بازوی نیرومند شرکت های فراملیتی، از هر وسیله ای برای حفظ منافع غارتگرانه این شرکت ها استفاده می کنند. به گواهی تاریخ معاصر، شیوه های مورد استفاده امپریالیسم، با توجه به شرایط وقوع تهدید، طیف وسیعی، از کودتا گرفته (نمونه ۲۸ مرداد ۳۲) تا لشکرکشی مستقیم (نمونه آنچه در خلیج فارس گذشت) را دربر می گیرد.

آیا رقابت بین امپریالیست ها پایان یافته است؟

چنانکه دیدیم بنا به تعریف لنین امپریالیسم یعنی روابط بین المللی دولت های سرمایه داری انحصاری در جهت تقسیم جهان به مناطق نفوذ و «در شرایط سرمایه داری برای تقسیم مناطق نفوذ... جز حساب نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم، یعنی نیروی اقتصادی، مالی و نظامی، قابل تصور نیست و نیروی شرکت کنندگان در این تقسیم تغییر می کند».

محافل ویژه ای بدون توجه به این واقعیت که روابط بین قدرت های امپریالیستی در حال حاضر، علیرغم دگرگونی هایی که در چند سال اخیر داشته است، هنوز در چارچوب سیاستی که این قدرت ها پس از پایان جنگ دوم جهانی، متحداً برای حفظ سیستم سرمایه داری انحصاری در برابر انتخاب سوسیالیستی در پیش گرفتند، عمل می کند، خوش باورانه ادعا می کنند که رقابت امپریالیستی پایان پذیرفته و بهره برداری مشترک از جهان توسط یک سرمایه مالی که در مقیاس جهانی متحد شده، صورت می گیرد. واقعیات زندگی خلاف این مدعا را نشان داده و حاکی از آنند که رقابت بین دولت های امپریالیستی، نه تنها پایان نیافته است، بلکه متناسب با نیروی اقتصادی، مالی و نظامی آنها، با هدف رسوخ در مناطق نفوذ و بازار یکدیگر و دستیابی به بازارهای نوین در کشورهای سوسیالیستی پیشین، کماکان ادامه دارد.

اگر چنانچه ادعا می شود رقابت بین سرمایه داری مالی کشورهای مختلف سرمایه داری پایان یافته بود، دیگر دلیلی برای "جاسوسی صنعتی" و اقداماتی به مانند استراق سمع سازمان جاسوسی آمریکا در مورد هیات بازرگانی ژاپنی که اخیراً در واشنگتن اتفاق افتاد، وجود نمی داشت. نگاهی به مناطقی که شرکت های فراملیتی در آنها سرمایه گذاری می کنند، نشان میدهد که رقابت بین سرمایه های مالی کشورهای امپریالیستی، در حال حاضر عمدتاً از طریق سرمایه گذاری در مناطق نفوذ و بازار یکدیگر انجام می شود. براساس گزارش سازمان ملل (ص ۱۶-۱۷) از ۲۲۲ میلیارد دلار سرمایه گذاری شرکت های فراملیتی در سال ۱۹۹۴، ۱۲۹ میلیارد دلار آن در کشورهای سرمایه داری پیشرفته، سرمایه گذاری شده است. از این اندازه، ۵۵ میلیارد دلار به آمریکا و ۷۴ میلیارد دلار به اروپای غربی اختصاص یافته بود. از ۷۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری شرکت های فراملیتی در بقیه کشورهای دنیا، ۵۶ میلیارد دلار آن در هشت کشور چین، سنگاپور، آرژانتین، مالزی، مکزیک، اندونزی، تایلند و هنگ کنگ متمرکز بوده است. این آمار نشان دهنده این گرایش کلی هستند که فراملیتی ها با همه توان در جهت دفاع از بازار خودی و رسوخ در بازار رقبا می کوشند. براساس گزارش مجله آمریکایی "فورچون" (۲۵ مارس ۹۵) تصمیم فراملیتی های ژاپنی مبنی بر افزایش میزان امکانات تولیدشان در خارج از ژاپن، از ۷ درصد به ۱۵ درصد کل ظرفیت تولیدی فراملیتی های ژاپنی، باعث نگرانی فراملیتی های آمریکایی شده است. همچنین اقداماتی مانند ایجاد "مناطق بازرگانی" نوع "فتا" را بایستی سیاستی در جهت گسترش بازار فراملیتی های خودی و محروم ساختن رقبا از این بازار "داخلی" از جانب دولت های سرمایه داری دانست. سیاستی که از رقابت موجود بین آنها ناشی می شود. زمینه های مختلف رقابت بین ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا در مذاکرات "گات" به روشنی آشکار بود. پیدایش جبهه ای کم و بیش متحد از کشورهای اروپایی در مذاکرات "گات" برای نخستین بار اتحادیه اروپا را قادر ساخت که بطور بی سابقه ای در مقابل ایالات متحده بایستد. هفته نامه اکونومیست در شماره دسامبر ۱۹۹۳، در زمانی که گفتگوهای "گات" به بن بست رسیده بود، نوشت: «بهترین دلیل برای خوش بینی این است، که آمریکا و اتحادیه اروپا، تنها قدرت های بازرگانی که احتمالاً قادرند جلوی یک قرارداد را بگیرند، به نظر می رسد واقعاً خواهان موفقیت این دور از مذاکرات هستند». درک و تبلیغ تئوری لنینی امپریالیسم برای توده های در شرایط کنونی به دلایل چند ضروری است. نخست این تئوری بخشی از ایدئولوژی عمومی حزب توده ایران بوده، و دفاع از آن، ضمن مقابله با یورش تشوریک امپریالیسم، با رسوخ ایدئولوژیک و نظری آن مبارزه می کند. از سوی دیگر تئوری لنینی امپریالیسم برای حزب ما از اهمیت عملی ویژه ای در زمینه اتخاذ و اعمال برنامه و سیاست های آن برخوردار است.

گرایش به "چپ" مردم فرانسه!

همه شواهد حکایت از خیزش جدیدی از سوی مردم فرانسه برای مقابله با برنامه های دولت طرفدار لیبرالیسم اقتصادی در این کشور است. حکومت به سرعت به طرف بن بست می رود. پیش بینی ها پیرامون بن بست حکومت در بسیاری از نشریات فرانسه منعکس می شود. درباره دیدار رهبران احزاب کمونیست و سوسیالیست و سبزها با یکدیگر که اخیراً انجام شد، گفته می شود، که تشکیل یک کابینه ائتلافی در این دیدار مطرح شده است. حزب سوسیالیست خواهان تشکیل یک دولت ائتلافی با شرکت کمونیست هاست، اما حزب کمونیست در حال حاضر با این پیشنهاد مخالف است و درعوض خواهان تشکیل یک کابینه ائتلافی با شرکت همه احزاب چپ فرانسه است. برخی ارزیابی ها درباره این مخالفت حزب کمونیست فرانسه حاکیست که این حزب بدین ترتیب تلاش می کند فشار بر جناح راست حزب سوسیالیست را بیشتر کرده و در عوض جناح چپ حزب را تقویت کند. البته این احتمال نیز وجود دارد که حزب کمونیست بدین ترتیب تلاش می کند، تا در فرصت انتخابات در سال ۱۹۹۸ بخشی از آراء حزب سوسیالیست را نیز جلب کند، در حالیکه اگر از هم اکنون ائتلاف پیشنهادی سوسیالیست ها صورت گیرد، نتیجه می تواند برعکس باشد! ضمناً چنین ائتلافی عملاً به حزب سوسیالیست امکان خواهد داد، تا از مبارزه جدی با دولت راستی فرانسه طفره رفته و بسیاری از عرصه های مبارزه را به بعد از انتخابات موکول کند. این تجربه ایست که حزب کمونیست فرانسه از سال ۱۹۸۰ به خاطر دارد.

حزب کمونیست فرانسه در حال حاضر از تاکتیک بسیج هر چه وسیع تر مردم در برابر برنامه های دولت را پیش می برد. براساس این تاکتیک، مبارزه و شعار روز، جای انتقادهای پایه ای و استراتژیک از سرمایه داری را گرفته است. بدین ترتیب، همه مردمی که در برابر دولت و برنامه های آن می ایستند، نیروی بالقوه حزب به حساب می آیند. این اندیشه و تاکتیک، در حال حاضر به اندیشه سازمانی و تشکیلاتی حزب نیز تبدیل شده است.

نامه ها و پیام ها

صفحات محدود "راه توده"، رویدادهای بی توقف ایران و منطقه و سرانجام مطالب بسیار متنوعی که از کشورهای مختلف برای چاپ در "راه توده" ارسال می شود، همگی دست به دست هم داده و مانع انتشار نامه ها، پیام ها و پاسخ به سؤالاتی می شود که با ما درمیان گذاشته می شود. این وضع چنان است که مسئولین راه توده اغلب ناچار می شوند به برخی از نامه ها مستقیما پاسخ داده و منتظر صفحه نامه و پیام ها نشوند. بهر حال ما فکر می کنیم این مشکل تا گشایشی در کارهای فروخته همچنان ادامه خواهد یافت. البته در این مدت ما سعی کرده ایم، برخی مطالب مطرح شده در برخی نامه ها را بصورت مستقل و بشکل مقاله وارده منتشر کنیم که این امر با استقبال و تسنید نویسندگان این نامه ها نیز روبرو شده است.

در باره حزب کمونیست فرانسه

تاکنون چند بار علاقمندان و خوانندگان راه توده از ما در باره مواضع حزب کمونیست فرانسه و دلیل ما برای حجم مطالبی که از این حزب منتشر می کنیم پرسیده اند. پاسخ ما روشن است: حزب کمونیست فرانسه، بعنوان بزرگ ترین حزب کمونیست اروپا، یکی از پرنفوذترین و پرشتاب ترین فعالیت ها را در سالهای پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم داشته است. این فعالیت ها به گونه ایست که احزاب کمونیست پرتغال، اسپانیا و برخی دیگر از کشورهای منطقه به نوعی تحت تاثیر آن بوده اند. حزب کمونیست فرانسه در دوران اخیر، بزرگترین کارزار دفاعی و حمایتی را از انقلاب و مردم کوبا سازمان داد. علاوه بر تمام این ها، رویدادهای خود فرانسه نیز به نوع دیگری مشوق ما برای بازتاب فعالیت های حزب کمونیست فرانسه در راه توده بوده است. در راس همه این رویدادها و تحولات، اعتصاب عظیم کارگری فرانسه در سال گذشته قرار دارد. این فعالیت ها همزمان بوده است با پژوهش های بسیار مهمی که حزب کمونیست فرانسه در عرصه های تنوریک انجام داده است. ما به همت همکاران عزیز خود در فرانسه، تاکنون مطالب بسیاری را در این زمینه نیز ترجمه و منتشر ساخته ایم، که امیدواریم همچنان ادامه یابد. البته در کنار فعالیت های سیاسی و نظری حزب کمونیست فرانسه، ما از اخبار و تحولات سازمانی و نظری احزاب کمونیست دیگری نظیر حزب کمونیست آلمان غافل نبوده ایم، که خوانندگان پیگیر مطالب راه توده بر آن وقوف دارند. این تلاش در همان چارچوبی قرار دارد که ما از ابتدای انتشار دوره دوم راه توده خود را، از جمله موظف بدان اعلام داشتیم: انعکاس اخبار و رویدادهای جنبش کمونیستی جهان.

رادیوهای فارسی زبان در امریکا

۲- از ما در باره رادیوی ایرانیان مقیم امریکا سوال کرده اند و اینکه گردانندگان و بنیانگذاران آن کیستند؟

اولا در امریکا چندین رادیو برای ایرانیان مقیم این کشور برنامه پخش می کنند، اما بیشترین فعالیت را رادیوی ۲۴ ساعته دارد، که جمعی از گویندگان و تهیه کنندگان رادیویی رژیم گذشته در آن فعالند. طبعاً افراد جدیدی نیز در مهاجرت در این رادیو و در این زمینه فعال شده اند. این رادیو ارتباط بی وقفه با نشریه "تیمروز" چاپ اروپا دارد و تقریباً مشروح مصاحبه هائی که از این رادیو پخش می شود، به همان شکل دیالوگ رادیویی در این هفته نامه منتشر می شود. بین رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان مقیم امریکا و رادیو اسرائیل نوعی همکاری و تبادل مصاحبه و مطلب نیز وجود دارد که ظاهراً از فروردین گذشته این ارتباط بسیار تنگاتنگ تر شده است.

درباره بنیانگذاری رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان نیز تا آنجا که ما اطلاع داریم آسدا لله مروتی صاحب امتیاز و بنیانگذار این رادیوست. مروتی در رژیم گذشته مدیر باشگاه "عقاب تهران و از نزدیکان ارتشبد خانی، فرمانده نیروی هوایی و داماد دربار پهلوی بوده است. ارتشبد خانی، پیش از انقلاب در جریان یک پرواز آزاد (با بال مصنوعی) کشته شد. باشگاه "عقاب" نیز درواقع به نوعی ارتباط با نیروی هوایی داشت. سیل آگهی تجاری که رادیو ۲۴ ساعته پخش

می کند و عمدتاً توسط جامعه یهودیان ایرانی مقیم امریکا که بزرگترین شبکه تجاری و تولیدی مربوط به ایرانیان مهاجر را در این کشور در اختیار دارند، تامین می شود، از جمله دلائل تبلیغ سیاست های اسرائیل در ارتباط با ایران و منطقه از این رادیوست! این تبلیغات و ارتباط با اسرائیل به گونه ایست که تقریباً همه ایرانیان مقیم امریکا از آن اطلاع دارند.

حوادث افغانستان

و دیدگاه های متفاوت!

در رابطه با تسلط گروه مذهبی- نظامی بر پایتخت افغانستان، پاره ای اختلافات و اشتقاق ها بین افغان های مهاجر، موقعیت ژنرال دوستم در شمال افغانستان، انقلاب سال ۵۶ افغانستان و یک سلسله مسائل دیگر مربوط به افغانستان، سؤالاتی از "راه توده" شده است. این نکته در اغلب سؤالات وجود داشته است، که چرا حزب توده ایران نظر قطعی خود را در باره انقلاب افغانستان، ورود ارتش سرخ به این کشور و دهها مسئله مربوط به این تحولات اعلام نمی دارد؟ دراینکه حزب توده ایران نظر قطعی خود را در این زمینه باید داشته باشد تردید نیست اما این دوستان و علاقمندان باید توجه داشته باشند، که پیش از ما، رفقای افغانی باید تحلیل و ارزیابی خود را اعلام دارند، که بسیار بهتر و دقیق تر از ما مملکت خویش را می شناسند و با حوادث آشنا می باشند. هر نوع شتابزدگی در ارزیابی گذشته و اعلام نظر قطعی در باره تحولاتی که هم اکنون در این کشور جریان دارد، می تواند از دقت کافی برخوردار نباشد و احتمالاً در بر گیرنده نظر همه رفقای افغانی هم نباشد.

نظر سازمان فدائیان

برخی خوانندگان راه توده، با اشاره به اجلاس اخیر سه عضو رهبری سازمان فدائیان در برلین و اظهارات آقای بهزاد کریمی در باره سرگذشت انقلاب افغانستان، پرسیده اند که آیا ما این نوع تحلیل ها را قبول داریم یا خیر؟ و اگر قبول نداریم، چرا نظر خودمان را اعلام نمی کنیم.

بدنبال طرح این سوال، ما با دقت سخنرانی آقای بهزاد کریمی در اجلاس برلین را خواندیم. این اظهارات پیش از آنکه تحلیل و ارزیابی باشد، نوعی جمله پردازی خوش احساساتی است، که قطعاً ما با آن موافق نیستیم و به سهم خود نیز از این نوع ابراز نظرها و انتشار آنها در نشریه "کار" متأسفیم. عین جمله آقای بهزاد کریمی را در زیر تکرار می کنیم تا خوانندگانی که آنرا در نشریه "کار" خوانده اند، از این طریق با آن آشنا شوند. آقای بهزاد کریمی، عضو رهبری سازمان، که ظاهراً چند سالی از نزدیک نیز با مسائل افغانستان آشنا بوده در توضیح نظر خود پیرامون اراده گرایی در انقلاب می گوید:

"...علت اساسی این بود که برجامعه عقب مانده روسیه، انقلاب سوسیالیستی حقیقه شد و لنین و بلشویک ها اراده کردند که انقلاب سیاسی اکثر را انقلاب اجتماعی سوسیالیستی تلقی کنند و در نتیجه با قانونمندی ها در افتادند و نیازمند حربه سرکوب و دیکتاتوری شدند. اراده گرایی در کار بود و ادامه همین اراده گرایی ها این شد که پس از لنین روشنفکر روس، تسلیم استالین گرجی رهبر اراده گرایان شود. ادامه آن شد که جوامع بسیار عقب مانده چین و مغولستان سوسیالیستی تلقی شدند. بعد هم کره و کیم ایل سونگ و بعد هم مضعکه افغانستان (انقلاب افغانستان) و نور محمد تره کی و بعد و بعد هم که می دانیم..."

(تحلیلی فراسوی مرزهای ایدئولوژی زدانی !!)

این تحلیل در نشریه "کار" شماره ۱۹۱ و پیش از حوادث ننگین و جنایتکارانه طالبان و امریکا در اخیر افغانستان، که طی آن دکتر نجیب الله بطریقی فجیع به قتل رسید، منتشر شده است.

البته در بنیانه شورای رهبری سازمان به مناسبت حوادث جنایتکارانه اخیر در افغانستان نیز مطالبی- برپوه در ارتباط با نقش و موقعیت ژنرال دوستم- منتشر شده است، که بنظر ما نوعی شتابزدگی و جهت گیری خاصی در آن وجود دارد. این نوع ارزیابی ها نیز بنظر ما پیش از آنکه به واقعیت نزدیک باشد، به برخی مناسبات با برخی جناح های قومی افغانستان مربوط است. به مجموعه همین دلائل ما امیدواریم رفقای افغانی درمجموع خود گزارشی را در ارتباط با تحولات افغانستان منتشر ساخته و به این نوع ابهامات پایان بخشند. نظر شورای مرکزی سازمان فدائیان در ارتباط با ژنرال دوستم را نیز

این پذیرش و سیاست، نه تنها ما را در جامعه بلکه در درون حزب و جنبش چپ و ملی نیز منزوی می‌کند و در عین حال، به فرصت طلبی های درون صفوف حزب اجازه رشد می‌دهد. اینها نکات بسیار مهمی است که اگر به آن توجه نداشته باشیم، خود را از بازسازی و بازنگری حزبی محروم ساخته ایم. هر اندازه که ما به پلورالیسم بیشتر بها داده و بدان معتقد تر باشیم، نه تنها از آزادی دیگران دفاع کرده ایم، بلکه مخالفان خودمان را هم با این دفاع از آزادی و دموکراسی خلع سلاح کرده ایم. مخالفت با پلورالیسم در عمل تن دادن به خواست رفرمیست ها و بورژوازی و افتادن در تله تبلیغاتی آنهاست. ما در دفاع از پلورالیسم، از آزادی ها و اتحادها دفاع می‌کنیم. شاید در آینده اگر موافق باشیم و صفحات شما نیز اجازه بدهد، در این مورد مشروح تر نوشته و در اختیارتان بگذارم.

"خبرخواه"

چپ روی "نامه مردم"

پولین... من به عنوان یک توده ای قدیمی و زجر کشیده این چند خط را با درد و حسرت برایتان می نویسم. درد و حسرت از آنچه که در ارگان مرکزی حزب ما نوشته می‌شود و همانطور که شماها نیز یکبار نوشته بودید، معلوم نیست در آینده چه کسی پاسخگوی آن خواهد بود. نویسندگان این نوع مطالب، که امیدوارم کمی بیشتر درباره جامعه ایران مطالعه کنند و بیشتر با آن آشنا شوند، چنان برخوردی با نیروهای مذهبی داخل کشور و مخالفان مذهبی حکومت دارند، که گویی آنها باید بجای عاملین اصلی بسیاری از اشتباهات و فجایع جزا ببینند. یکی از افراد که جمعی از مذهبپران را رهبری می‌کند، آقای عزت الله سبحانی است، که شخصا نیز با ایشان از گذشته آشنائی دارم. در سفر اخیری هم که به آلمان کرده بودند، بعنوان یک آشنای قدیمی و بدون هیچ نوع ارتباط فکری و سازمانی با ایشان دیداری کوتاه کردم. واقعا از آنچه که در ارگان مرکزی حزب درباره ایشان منتشر شد، متأسف و متأسر شدم. این چپ روی ها را حزب ما سالها پیش پشت سر گذاشته بود، من نمی دانم چگونه است که دوباره سراز نو و روزی از نو شروع شده است... بنظر من آنچه که درباره ایشان نوشته شده بود (مقاله وارده در این مورد را در همین شماره راه توده بخوانید) در واقع در توجیه بی عملی نویسندگان آن بود. این نوع نویسندگان می‌خواهند اینطور تلقین کنند که اگر نتوانسته اند یک قدم در سمت نزدیکی با جنبش داخل کشور بردارند و مثلا در انتخابات اخیر حرف و پیشنهادی درست را اراک کنند، دلیلش آن بوده است که گویا مواضعشان خیلی انقلابی است و با مواضع سازشکارانه نیروهای نظیر عزت الله سبحانی همخوانی ندارد! شاید خشم آنها نسبت به نهضت آزادی نیز در همین رابطه باشد. البته از محتوای این نوع مقالات کاملا مشخص است که می‌خواهند امتیازاتی هم به گروه های خارج از کشور داده و از انزوای که در خارج بدان دچار شده اند، خارج شوند. درحالیکه ما خوب می‌دانیم این نیروها هرگز سرآشتی با حزب توده ایرانی که من می‌شناسم ندارند، مگر حزبی با محتوای دیگری!

"م. پایدار"

پولین... بیستم سپتامبر ۹۶، هفته نامه کیهان لندن، رونوشت "راه توده"، در پاسخ به مطالبی که در مورد روزنامه نگار شهید "گریپور شیرازی" در کیهان شماره ۵۷۶ درج گردیده بود و مطالبی که در این مورد از طرف عیسی پژمان پاریس و منصور راستین هلند نوشته شده است، خواهش می‌کنم این توضیح مرا نیز برای روشن شدن حقایق منتشر سازید.

...در دوران نهضت ملی، که رهبری آنرا دکتر مصدق برعهده داشت، شرایطی پدید آمد که مردم ایران شاید برای نخستین بار با مفاهیم آزادی و دموکراسی آشنا شدند... بغداد کودتای ۲۸ مرداد یکبار دیگر دوران اختناق و سرکوب به ایران بازگشت. در این دوران دو تن از مبارزان و روزنامه نگاران دوران نهضت ملی، یعنی دکتر حسین فاطمی و گریپور شیرازی قربانی انتقامی شدند که دربار پهلوی از آنها گرفت. شهید فاطمی، پس از دستگیری و با آنکه در پناه پلیس بود، توسط یک چاقو کش حرفه ای و مورد حمایت پلیس بشدت مضروب شد و سرانجام نیز نیمه جان اعدام شد. ضارب تا آنجا که شایع است اکنون در آمریکا گدائی می‌کند!

در مورد گریپور شیرازی، بعد از اینکه دستگیر شد، زیر شکنجه قرار گرفت تا با دربار همکاری کند. به او پیشنهاد شد تا روزنامه ای را به سود دربار اداره کند و بر ضد نهضت ملی و شخص دکتر مصدق مطلب بنویسد. او

عینا در زیر می آوریم و تصریح می‌کنیم که این نوع اعلام نظرهای قطعی و رسمی چندان به دور اندیشی نزدیک نیست. شورای مرکزی فدائیان می‌نویسد: "...از سوی دیگر ژنرال دوستم که به خطا مصالح اقلیت از یک در افغانستان را منافع دولت از یکستان عیار می‌کند و در نتیجه چوب رقابت های جمهوری های غیر همزبان آسیای میانه با یکدیگر را می‌خورد، تاکنون نخواستہ خطر بزرگ حاکمیت گروه متعصب و افراطی طالبان را درک کند و در صحنه سیاسی افغانستان دست به انتخاب های معقول بزند..."

سئوالی که باید در برابر آینه از خود بکنند!

باید متأسف بود، که شورای مرکزی سازمان، چرا بجای صدور اینگونه احکام غیابی، نقش و انگیزه دولت امریکا را برای به قدرت رساندن طالبان زیر ذره بین نگذاشته، سرمایه گذاری شرکت های بزرگ نفتی برای انتقال لوله گاز از ترکمنستان و ... را تحلیل نکرده است. البته از نظر ما این یک محاسبه بسیار روشن است، زیرا به محض اینکه تحلیل و اعلامیه و خطابه ای وارد این مقولات بشود، آنوقت باید به سراغ تحلیل اوضاع کنونی ایران هم برود و درباره ارتجاعی ترین جناح مذهبی جمهوری اسلامی یعنی (طالبان جمهوری اسلامی) نیز اظهار نظر کند و راه های به انزوا هدایت کردن آنها نیز بیان کند. از این لحظه به بعد است که آنوقت بجای نسخه پیچیدن برای ژنرال دوستم که چرا برای جلوگیری از به قدرت رسیدن طالبان وارد عمل نمی‌شود و دست به انتخاب های بهتر نمی‌زند، خود باید در برابر آینه ایستاده و همین سوال را از خود بکنند. می‌بینید که آنوقت این رشته سر دراز پیدا می‌کند و مجموع سیاست و مشی کنونی سازمان و "نامه مردم"، که بویژه در انتخابات اخیر مجلس اسلامی خود را عریان نشان داد، زیر علامت سوال می‌رود!!

پلورالیسم با کدام مضمون و هدف؟

فرانسه... مطالب مربوط به لنین و لنینیسم در نوع خود ابتکار جدیدی بود، که جای آنها خصوصا در سال های اخیر، در نشریات حزبی خالی بود. من و برخی رفقا که با هم محفل کوچکی در شهر محل اقامتمان داریم، این مطالب را خواندیم و از آن استفاده بسیار کردیم. هرچه بیشتر اینگونه مباحث را منتشر کنید، بهتر است. درباره "پلورالیسم"، که در شماره ۵۱ راه توده به آن پرداخته بودید، بعنوان اشاره ای کوتاه این چند یادآوری را هم برای نویسنده آن مطلب و هم برای دیگرانی که سایل هستند نظرات گوناگون را بخوانند و بشنوند می‌نویسم، که امیدوارم چاپ کنید. اگر اظهار امیدواری کرده ام به این خاطر است که معمولا در حزب ما عادت این نبوده است که نظرات مختلف شنیده شود و از آن مهم تر، اینکه منتشر شود تا دیگران هم درباره آن نظر بدهند. همین مقوله پلورالیسم، خودش یکی از همان گره هاست، که اگر در سال های گذشته ابعاد آنرا شکافته بودند، ای بسا واکنش های تند در تشکیلات حزبی پیش نمی‌آمد. بهر حال نظر من اینست:

پلورالیسم یک واقعیت عینی و مستقل از خواست ماست و به دلخواه ما نیست که آن را بپذیریم و یا نفی کنیم. نفی این مقوله در درون حزب و سپس در سیاست حزب، همیشه می‌تواند ما را از سیاست اتحادها منحرف سازد، درحالیکه حزب ما همیشه مدافع و مروج آن در جامعه بوده است. شاید یکی از اشکالات اساسی رفقای نویسنده و منتشر کننده "نامه مردم" عدم توجه به عمق این مقوله نیز باشد. منظورم در سیاست روز است. نفی پلورالیسم در لحظه کنونی در نفی نقش چپ مذهبی و یا غیر مذهبی و ملی در جامعه ایران برجسته می‌شود. درحالیکه بنظر من پلورالیسم را باید اکنون حتی از چارچوب چپ نیز خارج ساخته و دامنه آن را بسیار گسترش داد؛ آنچنان که وسیع ترین نیروهای مخالف انحصار قدرت در دست ارتجاعی ترین نیروی حاضر در حکومت را بتوان به عقب راند. همین سیاست را باید در حزب نیز داشت؛ یعنی بجای اخراج و طرد این و آن، تلاش کرد در اساسی ترین سیاست ها و بینش ها به تفاهم رسید و درهای گفتگو را باز گذاشت. سیر رویدادها و حوادث همیشه یساور حقیقت بوده است، مگر صداقتی در میان نباشد که این دیگر بحث جداگانه است.

البته من در همین جا این توضیح را هم اضافه کنم، که رفرمیست ها و بورژوازی در تمام دوران سعی کرده اند تفسیر خاصی از این مقوله به دست داده و از آن در جهت منافع خود استفاده کنند. خود این تلاش رفرمیست ها و بورژوازی نیز باید ما را هوشیار کرده و از تن دادن به خواست آنها که پذیرش تعریف آنها از پلورالیسم است خود داری کنیم، چرا که در غیر اینصورت به همان میدانی رانده شده ایم که آنها برایمان تعیین کرده اند: مقابله با پلورالیسم و نفی آن!

نپذیرفت و سرانجام نیز همانطور که آقای نوحیان نیز در مقاله منتشره خود نوشته است، او را آتش زدند

... امثال عیسی پژمان و منصور راستین هنوز هم نمی خواهند بپذیرند که قتل و اعدام و شکنجه فاطمی ها، روزبه ها، کریپورها و غیره سلطنت را برای خانواده پهلوی جاودانه نکرد، همچنان که برای دیگر جنایتکاران تاریخ چنین نکرده است. امثال عیسی پژمان و منصور راستین که حالا در کیهان چاپ لندن اینگونه بالای منبر می روند، حتی از آخرین روزهای سلطنت پهلوی و به دست و پا افتادن محمد رضا برای به یاری طلبیدن از مصدقی ها و ملیون ایران را هم فراموش کرده اند. عجیز و لایه ای، که نتوانست هیچ اعتمادی را برانگیزد.

امضاء محفوظ

هویت کامل جانیان را باید بدست آورد!

آلمان- (...) رفقای گرامی، ابتکار شما را درباره پیگیری حقوقی قتل عام زندانیان سیاسی خواندم. گزارش مشروحی را در دست تهیه دارم که بسزوی در اختیاران خواهم گذاشت. آنچه را پیشنهاد کرده اید، بعنوان یک گام عملی، بنظم قابل اجراء است، مگر بازهم تفرقه موجود در جبهه چه مانع آن شود. من بعنوان یکی از شاهدان جنایات زندان ها و کسانی که نیم گامی تا پیوستن به خیل قربانیان قتل عام بیشتر فاصله نداشت، این چند یاد آوری کوتاه را درباره زندان گوهر دشت در اختیاران می گذارم. انتظار دارم همه آنها که شاهدان این جنایت بوده و بویژه می خواهند سکوت پیرامون قتل عام ارزنده ترین یاران توده ای و کادرها و رهبران حزب توده ایران را شکسته و فریاد مظلومیت آنها را به گوش همگان برسانند، مهر سکوت را از لب ها برداشته و همگان را در جریان این فاجعه قرار بدهند.

... در تمام آن دوران خوفناک، من در زندان "گوهر دشت" بودم. علاوه بر آن دو جانی که شما در فراخوان خودتان برای پیگیری حقوقی این قتل عام، از آنها نام برده اید (رازینی- رئیس) حجت الاسلام میان سال دیگری بنام "نیری" نیز در کنار تیم مجری قتل عام قرار داشت. او مسئول قتل عام در زندان گوهر دشت بود و در نقش حاکم شرع، تصمیم گیرنده اصلی در هیات پنج نفره ای بود که در این زندان آن کشتار خوفناک را ترتیب داد.

از میان آن جمع دهنه، که مرا هم برای محاکمه چند دقیقه ای نزد آنها بردند، غیر از "نیری"، "آشراف" بعنوان دادستان انقلاب و "فاطمی" دادستان کرج نیز شناخته شده بودند.

در گوهر دشت، "ناصریان" رئیس زندان و حاجی داود (عباس عادل) معاون او نقش زیادی در دست چین کردن توده ای ها از میان سایر زندانیان و بردن آنها به اتاق پنج نفره برای گرفتن حکم اعدام داشتند. درباره برخی شنیده ها و از جمله میزان نقش نمایندگان دادستانی وقت (موسوی خونی ها) مطالبی هست که برایتان می نویسم اما از چاپ آن تا تکمیل همه اطلاعات خود داری کنید. البته آنها را می توانید در اختیار هر کمیسیون صلاحیتداری که در این زمینه تشکیل می شود قرار دهید.

پاسخ به پیام ها

آلمان- کلن- رفیق بسیار گرامی "م.ر" همانطور که شما هم نسبت به مسائل جاری در سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) علاقمند هستید، ما هم هستیم و خود نیز شاهدید که با چه وقت، انرژی و نیروی مسائل این متحدان بلا فصل دیروز حزب توده ایران را دنبال می کنیم. گرفتاری های موجود در سازمان مذکور، همانطور که شما هم بر شمرده اید، متفاوت است و همه آنها الزامات پیشینی نیست! حق با شاست که تغییر آب و هوا و رطوبت اروپائی هم کار خود را کرده است! بدون لحظه ای تردید همچنان فعل و انفعالات سیاسی و نظری درون سازمان را پیگیری خواهیم کرد و در این کوشش از هر پیشنهاد و رهنمودی که از جانب رفقای با سابقه ای نظیر شما و یا دوستان و علاقمندان دیگر برسد استفاده خواهد شد. خاطره ای را که نقل کرده اید بنا به توصیه خودتان منتشر می کنیم. شاید این نوع استدلال هم تاثیر معین خود را داشته باشد!

آقای ممبینی برای کجا تر صادر می کند؟

"... در این حال و هوای سنگین بود، که ممبینی را به زندان اصفهان منتقل کردند. در آن دوران توده ای های قدیمی و شناخته شده، نظیر افسران حزب را بین زندان های مختلف پخش کرده بودند. من هنوز توده ای نبودم و اصولا پرونده ام، از نوع دیگری بود. قرابت فکری و عملی من با امیر ممبینی بیش از قرابت و نزدیکی من با توده ای ها بود. ممبینی هم وابسته به سازمان چریک های

فدائی نبود... ما در زندان اصفهان در کنار یکدیگر قرار گرفتیم. او بچه هفتگیل خوزستان است و چن از آذربایجان. بعد از رهایی از زندان، هر کدام به راه خود رفتیم و اتفاقا یکبار دیگر و در جریان پیوند سازمان و حزب در کنار هم قرار گرفتیم! اینبار این همزیستی مفهوم دیگری داشت... نمی توانم ننویسم که از خواندن نظرات سال های اخیر او بشدت متاثر شدم، بویژه با مطالعه آنچه که اخیرا بعنوان نظراتش در کنفرانس برلین بیان داشته است. من آدم رک و بی رو دریاستی هستم. به همین دلیل می خواهم با ذکر این ضرب المثل "در خانه اگر کس است، یک حرف بس است" از او و در ارتباط با پیشنهادات تحلیلی اش که بوی نم مهاجرت را می دهد بپرسم: اگر فردا به ایران بازگشتیم و تو رفتی خوزستان و هفتگیل که کار سیاسی کنی و از حق مردم دفاع کنی، به این مردم پیشنهاد تشکیل حزب "سبزها" را برای حفظ محیط زیست خواهی کرد؟ اگر چنین پیشنهادی کردی، مردم همان هفتگیل پاسخ را چه خواهند داد؟ آن مشکل مردم گرسنه ای که من و تو باید به دفاع از آن ها برخیزیم تا حمایتشان را بدست آوریم، با تشکیل حزب سبزها حل می شود؟

آلوقت نباید به فکر فرو برویم که چگونه ملاحضای ده توانستند زبان مردم را پیدا کنند اما ما نتوانستیم؟

سانسور در جهان سرمایه

دوسلدورف- دوست گرامی "م.م" نامه شما دریافت شد. همانطور که خواسته بودید از این پس نشریه به آذری که در اختیاران قرار داده اید ارسال خواهد شد. لطفا وجه مربوطه را به حساب بانکی اعلام شده در صفحه آخر نشریه واریز کنید. با نظرات شما درباره سیستم خبر رسانی و در واقع سیستم محاصره خبری مردم در کشورهای سرمایه داری موافقیم. امیدواریم همه دوستان مشترک ما و شما که در دوران اقامت بلند و کوتاه خود در جمهوری های اتحاد شوروی سابق، غرب را کانون دموکراسی و آزادی تصور کرده بودند، اگر امروز به نتایج دیگری رسیده اند، آنرا با همین صراحتی که شما برای ما نوشته اید، بیان کنند! به همین دلیل بخشی از نامه شما را عینا منتشر می کنیم:

... سرانجام به اینسو آمدم. سال های نخست، سال های آشنائی و بی زبانی بود. هر چه این سال ها بیشتر سپری شد و به زمان و فرهنگ و جامعه نزدیک تر شدم، با دنیای رویائی که در ذهنم از کشورهای غربی داشتم، بیشتر بیگانه شدم. سیاست، در اینجا یعنی تلویزیون و مطبوعات رنگارنگی که اقیانوسی به عمق یک بند انگشت است! تلاش برای یافتن حقیقت از طریق شبکه های تلویزیونی، یعنی ورود در دالان پیچ در پیچی که بی وقفه عده ای در آن صدا در صدا انداخته و حرف می زنند و تو را گیج و منگ و خسته از همه چیز به درون خودت فرو می برند. سیاست و حقیقت یعنی س. ان. ان و این یعنی کانون وراجی بی محتوا!... در چنین وانفاسی است که من توده ای، باید حقیقت را یافته و آنرا دنبال کنم، تا اقامت و مهاجرت کنونی ام مفهومی غیر از زندگی شخصی داشته باشد... این مشکل من به تنهایی نیست، مشکل همه آنهاست! است که می خواهند با همان انگیزه ها و آرمان هائی که برای دفاع از آنها به مهاجرت آمدند، به میهن بازگردند. بنابراین هر چه نشریه خودتان را پر بار تر کنید، به این هدف امثال من بیشتر کمک کرده اید...

با مفت خوانی مخالفیم!

امریکا- لس آنجلس- همکاری گرامی "ح.ح" نامه شما همراه با کمک مالی ارسالی رسید. نوشته اید: "...از آن زمان هر آنچه که از فروش نشریه به ما رسید آنرا تری یک قلک کوچک ریختم و امروز به همراه کمک های نقدی تقدیم می داریم..." راه توده با همتی که در همین قلک های کوچک جمع می شود، منتشر می شود. ما اگر برخی ملاحظات و تاکید مکرر دوستان کمک دهنده و جمع کنند این قلک ها نبود، شرح کاملی را پیرامون این کمک ها منتشر می کردیم تا همگان بدانند راه توده چگونه به یاری دوستان، علاقمندان و یاران توده ای خود منتشر می شود. البته به یقین در شرایطی متفاوت تر از امروز و موقعیتی مناسب، چنین خواهد شد!

ما هم با نظر شما موافقیم که در مهاجرت نباید مفت خوانی را ترویج کرد، اما منته هم نباید به خشاش گذاشت! از اینکه نوشته اید کسبه و مغازه داران آن دارو دیار بی طرفی را رعایت کرده و "راه توده" را در کنار دیگر نشریات برای فروش عرضه می دارند بسیار خوشحالیم. امیدواریم در سراسر مهاجرت وضع چنین شود. برای همه دوستان و یاران مشترک صمیمانه آرزوی موفقیت می کنیم. شعر زیبایی را که از اقبال لاهوری و در تائید نظر خودتان پیرامون راز به پا خاستن حزب توده ایران، در پایان نامه خودتان آورده اید، عینا و در تائید کامل شما در زیر می آوریم. با ما بیش از گذشته مکاتبه کنید!

همچو آئینه مشو محو جمال دگران

از دل و دیده فرو شوی خیال دگران

در جهان بال و پر خویش گشودن آموز

که پریدن توان با پرو بال دگران

ناتو و استراتژی توسعه

رفقای گرامی، حزب ما پیوسته دیدگاه مشخص خود را پیرامون تحولات جهانی داشته است و در برخی زمینه ها نیز پیشگام تحلیل حوادث و تعیین مسیر تحولات منطقه بوده است. با کمال تأسف در سال های گذشته، بنابر دلایل متعدد، انتشارات حزبی، در این عرصه بسیار ضعیف عمل کرده اند، به نوبه ای که دیدگاه های جناح بندی های راست مهاجر و سازمان های از مدار خارج شده چپ میدان را خالی یافته و تاخت و تاز می کنند. البته در داخل کشور برخی نشریات وابسته به جناح بندی های مترقی و چپ مذهبی، برخی دیدگاه های متفاوت با جناح بندی های راست مهاجر و راست حاکم را منعکس می کنند، اما این دیدگاه ها نیز همیشه دقیق نیست و نمی توانند هم دقیق باشد، زیرا از تکرش و پایه های فکری دیگری می گویند، که طبعاً و علیرغم برخی نکات مشترک دیدگاهی، همخوانی کامل با اساس تفکر و پیش ما ندارد. بدین منظور باید هر نوع تلاش و کوششی را برای بیان دیدگاه های حزب توده ایران در تمام عرصه ها قدر شناخت و آنرا منعکس ساخت. در این زمینه هر اندازه که برای اطلاع از دیدگاه های احزاب برادر کوشش شود، کم است. همانگونه که هر اندازه از جانب ما کوشش شود، تا اوضاع واقعی کشور، تناسب نیروها، نبرد طبقاتی جاری در کشور، از دیدگاه حزب توده ایران برای این احزاب تشریح شود، هنوز کم است. در تائید و تکمیل همین پیشنهاد و توصیه است، که مطلب زیر، در ارتباط با مسیر رویدادهای آینده جهان، قطب بندی های نوین نظامی، آن تاکتیک ها، شمارها و استراتژی که وسیع ترین جنبه ها را در عرصه جهانی و برای مقابله با یورش های نوین امپریالیستی ضروری می سازد، تهیه شده است. حتی همین نوع مطالب، باید بتواند، تا حد ممکن، توده ای ها را برای تلاشی نوین برای انسجام سیاسی و فکری و سپس تشکیلاتی برای تأثیر گذاری بر رویدادهای داخل کشور ما بسیج کند. خطوط حوادث و عرصه مبارزه آینده جهان، که همه توده ای ها، در کنار همه نیروهای مترقی ایران و جهان باید در آن بنهم خود را ببندند و حتی پیشگام آن در میان سازمان ها و احزاب مترقی ایران باشند، تا حدودی در همین مطلب زیر منعکس است.

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) چند سالی است که تلاش می کند یک مفهوم نوین استراتژیک را تدوین کند، مفهومی که بتواند با تحولات اخیر در کشورها، بلکه منطقه، هماهنگ شده و بقاء این سازمان را توجیه کند. زیرا همه دولتی که طی چهل سال برای تاسیس این سازمان می شد، اکنون بکلی ناپدید شده اند.

نگاهی به گذشته

پیمان آتلانتیک شمالی معروف به "ناتو" در سال ۱۹۴۸ و در آستانه آغاز جنگ سرد پایه گذاری شد. ایالات متحده که از جنگ ترومند و قدرتمند بیرون آمده بود، می کوشید، تا از امکانات قابل ملاحظه ای که در اختیار داشت، برای تجمع وسیع ترین نیروها به زیر فرمان خود استفاده کند. این تلاش از همان سال ۱۹۴۵ با بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی آغاز گردید که ترومن از طریق آن می کوشید به جهان و بویژه اتحاد شوروی برتری و آشنگن را نشان داده باشد. پس از آنکه نوبت طرح مارشال و سپس تشکیل سازمان نظامی پیمان آتلانتیک فرا رسید، از همان ابتدا این هدف در مقابل ناتو تیرا درآورد. شد که کمونیسم بزرگترین تهدید و خطر ممکن است و باید از بشوری آن، جهان را شکل ممکن جلوگیری شود.

نخستین پیمان امنیتی سوده، در سال ۱۹۴۸، در برلین بهانه هائی بود برای اتحاد امریکا و اروپای غربی، ارتش های خود را به حال آماده باش جنگی درآورده و فرماندهی آن را در زیر چتر امریکا متحد گردانند. بدین طریق امریکا توانست یک پای خود را در قاره اروپا حفظ کند. توصیف نخستین دبیر کل ناتو از سه جنبه مختلف این سازمان دیپلماتیک، سیاسی، نظامی چنین بود: «ناتو انجام سه وظیفه را برعهده دارد: شوروی ها را در بیرون، امریکائی ها را درون و آلمان ها را در زیر نگاه دارد»

در سال ۱۹۵۵ شوروی و کشورهای اروپای مرکزی، پس از یک دوره تلاش ناموفق برای ورود به ناتو و تبدیل این سازمان به یک پیمان امنیت جمعی اروپائی، سرانجام به عنوان پاسخ، پیمان نظامی ورشو را تشکیل دادند. دو بلوک نظامی رو در روی یکدیگر قرار گرفت. جنگ سرد با تنش و درگیری دائمی آغاز گردید. سیاست نظامی گری بنام "امنیت" به تباهی بی سابقه منابع و ظرفیت های انسانی منتهی گردید.

اکنون در جهان پس از شوروی، تمام ابزارها، نهادها و زرادخانه های نظامی غرب باقیمانده از دوران جنگ سرد از قبیل ناتو، هم چنان برقرار هستند و به کار خود ادامه می دهند. پیمان ناتو پایه سیاست امریکا در تمام دوران جنگ سرد بود و امریکا می خواهد این پایه را هم چنان حفظ کند، زیرا در شرایطی که ایالات متحده در برابر رقابت اقتصادی آلمان و ژاپن قرار گرفته است، حفظ

سلطه تنها از طریق تکیه بر نیروی نظامی ممکن است، یعنی عرصه ای که برتری ایالات متحده در آن کلاملاً آشکاراست.

اکنون چنانکه گفته شد، استناد به "خطر شرق" دیگر ممکن نیست، سیستم نظامی پیمان ورشو از میان رفته، نیروی نظامی اتحاد شوروی چند پاره شده و اگر ارتش روسیه و برخی دیگر کشورهای مستقل شده از شوروی سابقه نیز هم چنان بر اهمیت هستند، دیگر نیروی رقیب و خطر نظامی برای امریکا محسوب نمی شوند، اما ظاهراً اوضاع هنوز مطابق میل محافل امپریالیستی نیست و یادداشت کوچکی در پائین بولتن ناتو بنام "اتلانتیک نوین به تاریخ ۲۳ اکتبر ۱۹۹۲ از سطح نگرانی های ناتو تصویری به دست می دهد: «آیا کمونیسم پایان یافته و دیگر مسئله کمونیسم وجود ندارد؟ در عرصه ایدئولوژیک این تصویری کما بیش ساده انگارانه است. عواملی که موجب پیدایش و گسترش تاریخی ایدئولوژی کمونیسم بود، ناپدید نشده است و ما نمی دانیم که چگونه و به چه شکل ممکن است باز دیگر ظاهر شوند».

این جمله یعنی اینکه ناتو در انتظار گسترش جنبش خلق در سطح بین المللی و در چارچوبی نوین است.

در سیمیناری که در سال ۱۹۹۲ توسط انستیتو روابط بین الملل و استراتژی (IRIS) پیرامون نقش "ناتو" برگزار گردید، یکی از سخنرانان چنین گفت: «خواست ناتو در زمان جنگ سرد به اینکته برتراند بصورت یک اتحاد جهانی یا یک اتحاد مقدس عمل کند، اکنون تغییر یافته و هدف آن تبدیل شدن به ابزار اصلی نظم نوین جهانی است، نظامی که تحلیل گران امریکائی و آنگلساکسون آن را مطرح ساخته اند.» اسناد رسمی پنتاگون نیز همین مطلب را تکرار می کنند: «محور گسترده امریکا در اروپا و حفظ انسجام در درون اتحاد غرب اکنون نیز اهمیت حیاتی دارند... ناتو هم چنان پایه بی بدیل یک فضای ثبات پایدار در اروپاست. در نتیجه آنچه اهمیت اساسی دارد، آن است که ناتو را هم چون ابزار درجه نخست دفاع و امنیت غرب و هم چنین به مثابه راهی که نفوذ و مشارکت ایالات متحده در امور امنیتی اروپا از طریق آن می گذرد، هم چنان حفظ کرد.»

چنانکه به روشنی دیده می شود، مجموع مسائل مربوط به ناتو را نمی توان از تلاش ایالات متحده برای تحلیل برتری خود بر جهان جدا ساخت. در این چارچوب است که فعالیت های بعدی ناتو آغاز می شود. اگر در اجلاس ناتو در لندن (ژوئیه ۱۹۹۰) ادامه حیات سازمان و سرانجام آن و خطوط کلی یک "مفهوم استراتژیک نوین" مورد بررسی قرار گرفت، در اجلاس های رم، نوامبر ۱۹۹۱، و بروکسل ۱۹۹۴ اسنادی به تصویب رسید که این استراتژی تازه را مشخص می نمود.

در این اسناد ضمن تذکر این نکته که "در صورت بروز بحران بین المللی نظیر "بحران اروپا" یا "بحران آسیا"، همه همکاری اروپا نیز در امور امنیتی نقش خاص خود را دارند، تأکید می شود که «ناتو به دلیل تعداد اعضا و دامنه توانائی های آن، وضع ویژه ای دارد که به آن امکان می دهد که چهار کارکرد اساسی امنیتی برعهده داشته باشد.» یعنی به نظر تدوین کنندگان این اسناد ناتو به طور ساده و روشن بر دیگر ساختارهای بین المللی ارجحیت و برتری دارد.

تهدیدهای تازه!

تدوین مفهوم نوین امنیتی ناتو مستلزم تعریف "تهدیدهای تازه" و بنای نوین امنیت اروپائی است. این تهدیدها چه هستند؟ در اجلاس رم تأکید شد که خطرات و دشواری های امروزی ناتو در عرصه امنیتی دارای ماهیت گذشته نیستند. بلکه خطرات تازه عبارتند از:

- ۱- خطر از سوی سابق، خطر که با پراکنده شدن نیروهای هسته ای آن بیشتر شده است؛
- ۲- خطر بی ثباتی در اروپای شرقی با گسترش ناسیونالیسم و مسئله اقلیت ها؛ (اشاره مستقیم به یوگسلاوی سابق)
- ۳- خطر از جانب کشورهای جنوب؛ (اشاره به جنگ خلیج فارس)
- ۴- خطر تکثیر سلاح های تخریب جمعی در سر تا سر جهان.

در مورد دو خطر اخیر مشاور ژاک شیراک، رئیس جمهور فرانسه، در سیمینار IRIS چنین گفت:

«جنوب فقیرترین منطقه جهان و منطقه ایست که بیش از همه بنیادگرانی مذهبی در آن فعال است و عمده ترین موج تکثیر سلاح های تخریب جمعی در سرتاسر جهان در آنجا به چشم می خورد.»

به این ترتیب خطری که هر روز بیشتر و بیشتر به آن دامین زده می شود، تهدید از ناحیه جنوب است. جنگ خلیج فارس علیه عراق، مسئله فلسطین، اسلام گرانی، قحطی و گرسنگی، تکثیر واقعی یا ادعائی سلاح های هسته ای بهانه های تازه برای اختراع تهدیدها و خطرات تازه هستند.

طرفداران ناتو به طور کلی بر روی یک مسئله اتفاق نظر دارند: «از نظر تهدیدهای قابل پیش بینی، حوزه کنونی ناتو فاقد مفهوم جدی است، مگر در مقابله با خطر که امروز از همه غیر محتمل تر است، یعنی حمله از جانب نیروهای شوروی سابق. در باقی عرصه ها، یعنی در واقع اساس مسائل، مکانیسم

الحاق کشورهای شرق

چهارمین محور تحول ناتو بر اساس اسناد آن عبارتند از: «توسعه مناسبات نوین و هرچه تشکاتنگ‌تر میان اروپای غربی و شرقی» براین اساس «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» تشکیل گردیده است که شانزده کشور عضو ناتو و ۹ کشور شرق اروپا در آن حضور دارند؛ این شورا در نظر دارد که تمام کشورهای اروپای مرکزی و خاوری را تحت پوشش ناتو درآورد.

بنا به ادعا گردانندگان ناتو، هدف آنها عبارتست از آنکه «در مرحله کنونی گذار و تحولات عمیق، به کشورهای شرق در زمینه مسایل مربوط به دفاع، کمک ارائه شود. اعضا ناتو می‌پذیرند که آگاهی‌ها و تجربیات فراوانی را که در عرصه دفاع در اختیار دارند، در خدمت این هدف قرار دهند». واقعا با چه واژه‌های زیبای اهداف تجاوزکارانه ترسیم می‌شوند! وظیفه «شورای همکاری آتلانتیک شمالی» اجرای این استراتژی و تلاش برای نزدیک کردن مستقیم کشورهای عضو سابق پیمان ورشو با اعضا ناتوست. تجلی این نزدیکی از جمله عبارت بود از حمایت میگزهای ۲۱ مجارستان از هواپیماهای آواکس در جریان عملیات ناتو جامعه اروپا در یوگسلاوی!

اما اهداف «شورای همکاری... فراتر از این است و ناتو می‌کوشد از طریق کمیته‌های تخصصی خود یک سلسله فعالیت‌ها در جهت برانداختن ریزی دفاعی و تسلیحاتی، و مناسبات نظامی و غیر نظامی را سازمان دهد. به این برنامه‌های همکاری علمی، مطالعات اقتصادی و مسایل محیط زیست نیز اضافه می‌شود. به نظر یک از پژوهشگران «انستیتو روابط بین‌المللی و استراتژیک» هدف از این اقدامات «تحمیک مشروعیت سیاسی ناتوست که می‌خواهد خود را تضمین کننده ثبات اروپا و رقیب هر نوع ابتکار دو جانبه و چند جانبه اروپائی نشان دهد». یعنی ناتو همکاری با شرق را یکی از محورهای عمده بازسازی مجدد مشروعیت و اعتبار خود می‌داند. با اینحال این امر بدون تضاد پیش نمی‌رود، چنانکه روسیه صریحا گسترش ناتو را در این سمت تهدیدی برای مرزهای خود تلقی می‌کند. بدین ترتیب است که خطر بازسازی و به راه افتادن مجدد بلوک‌های نظامی مخالف هم چنان واقعی است.

محورهای تحول ناتو و اهداف استراتژیک آن در مجموع خود در چارچوب سیاست‌های برتری طلبانه آمریکا قرار دارد، که می‌خواهد از این سازمان به منظور مداخل و وسیله مقابله و مخالفت با ظهور قدرت‌های تازه استفاده کند. برای تضمین این رهبری در برابر رقابت فزاینده آلمان و ژاپن و نیز مقاومت خلق‌های کشورهای عضو پیمان سابق ورشو، لازم است که همه این کشورها در یک نظام امنیتی جهانی زیر نظر ایالات متحده ادغام شوند!

مبارزه را باید تشدید کرد!

مبارزه نیروهای مترقی برای ایجاد یک نظم نوین و انسانی در روابط بین‌المللی، هر روز بیشتر و بیشتر با مناسبات سلطه جهانی و برتری طلبی امپریالیست‌ها به مصاف می‌رود. قدرت‌های امپریالیستی پس از آنکه هر آنچه در توان داشتند، بکار گرفتند، تا در نزاع با «شرق» پیروز شوند و در این مسیر تا فروپاشی پیمان ورشو پیش رفتند، اکنون ناگزیرند که سیاست بلوک‌بندی‌های نظامی و مسابقه تسلیحاتی را هم چنان ادامه دهند، تا بتوانند سلطه خود را بر خلق‌ها تحمیل کنند. اما اگر خوب نگاه کنیم این نشانه قدرت آنها نیست؛ تجربه بیانگر آن است که اگر خلق‌ها به آگاهی و اطلاعات کافی دست یابند و قادر باشند اراده خود را روشن بیان کنند، توان آن را خواهند داشت که برنامه‌های روسای دولت‌ها و ارتش متخصصین آنها را بر هم زنند. برای تجهیز و بسیج نیروهای مردمی در این عرصه از مبارزه، این اندیشه اهمیت اساسی دارد، که مفهوم امنیت جمعی از طریق خلق سلاح، جانشین به اصطلاح «امنیت جمعی از طریق نیروی نظامی» گردد. به همین دلیل نمی‌توان مبارزه برای انحلال ضروری ناتو را از مبارزه برای خلق سلاح و امنیت جمعی جدا کرد.

از این دیدگاه است که بنظر ما همه نیروهای مترقی و مبارزین راه صلح و پیشرفت اجتماعی در سرتاسر جهان بایند بر روی یک سلسله از خواست‌ها و مبارزات مشخص متمرکز شوند که در مجموع انحلال ناتو را می‌تواند نزدیک سازد. این اهداف از جمله عبارتند از:

- مبارزه علیه هرگونه مداخله نظامی؛
- مبارزه برای کاهش بودجه نظامی به نفع مدارس و دانشگاه‌ها؛
- مبارزه برای دفاع ملی و مستقل؛
- مبارزه برای حذف کامل سلاح‌های هسته‌ای در سطح سیاره؛
- مبارزه برای تعطیل کامل آزمایش‌های هسته‌ای.

برای پایان دادن به سیاست بلوک بندی‌ها و انحلال ناتو، حرکت به سوی خلق سلاح و تحقق همزمان توافقات امنیتی جمعی ضروری است.

ناتو فاقد کاربرد است، چنانکه در ماجرای یوگسلاوی دیدیم، که ناتو ظرفیت برخورد با اینگونه بحران‌ها را ندارد. در مورد برخورد با دیگر کانون‌های بی‌ثباتی در جنوب نیز وضع بر همین منوال است.»

در این میان بحث در باره تطبیق ناتو با اوضاع آلمان و وضعیت نیروهای نظامی آن در آن کشور و نیز قصد ایالات متحده به کاهش نیروهای خود در اروپا، به دلائل مالی، هم چنان مطرح است و ادامه دارد. خلاصه آنکه اکنون سیاستگذاران غرب برای پاسخگویی به مجموعه این مسائل تصمیم گرفته‌اند پیمان ناتو را بر حول چهار محور متحول گردانند:

بنام صلح؟

۱- «تئوریک یک مفهوم نوین استراتژیک با تاکید بر ضرورت تحکیم ظرفیت ناتو به منظور مدیریت بحران‌ها».

در این عرصه ناتو برای خود سه هدف را قرار داده است: اقدامات انسان‌دوستانه یا نجات اتباع خارجی، اقدام برای حفظ صلح، عملیات برقراری صلح. بر این اساس نیروهای نظامی ناتو می‌توانند و باید برای مقابله با هرگونه بحران در اروپا و یا خارج از آن مداخله کنند. چنانکه تنها در فاصله سال‌های ۹۳-۹۱ نیروهای نظامی ناتو ۸ بار در عملیاتی‌ها ظاهر با مقاصد فوق شرکت کرده‌اند که از جمله آنها می‌توان از عملیات «توفان همراه» یا تخلیه اتباع خارجی از زیر نام برد.

در اینجاست که روابط میان ناتو و سازمان ملل متحد نیز وضع ویژه‌ای به خود می‌گیرد که نمونه آن را می‌توان در دعوت آشکار دبیرکل سازمان ملل متحد از ناتو برای ارسال نیرو به یوگسلاوی مشاهده کرد. این تحولات در مناسبات میان ناتو و سازمان ملل متحد به تحکیم نقشی منجر شده است که سازمان ملل در جریان جنگ خلیج فارس برعهده گرفت و به حمایت آشکار از ایالات متحده آمریکا پرداخت. در واقع این امریکاست که می‌کوشد سازمان ملل متحد را به ابزار اجرای سیاست‌های زور گویانه خود مبدل سازد.

مداخله سریع در همه جا!

دومین محور تحول ناتو عبارتست از: «تحول ساختار سازمان بنحوی که بتواند نیروهای متحرک‌تر و منعطف‌تری را بسیج نماید که با ماموریت‌های تازه خود بهتر هماهنگ باشند.» بدنبال نتایج جنگ خلیج، تشکیل نیروهای واکنش سریع در کلیه کشورهای عضو ناتو محبوسیت یافته است. فرانسه نیروی اقدام سریع را بوجود آورده است و آلمان نیز یک نیروی مداخله در بحران را به راه انداخته و به خدمت ناتو درآورده است. این نیرو باید بتواند به سرعت در درون پیمان یا در خارج از آن با استفاده از تجهیزات مدرن اقدام کند. بدینسان دو گردان ویژه با هدف ادعائی حفظ صلح در اختیار ناتو قرار گرفته است.

سازمان ناتو خود نیز بطور جداگانه رسماً «نیروی واکنش سریع» ویژه‌ای را تشکیل داده است که «مانفرد ورنه»، دبیر کل سابق ناتو این نیرو را «قلب استراتژی تازه ناتو» می‌نامد و معتقد است که «نیروی واکنش سریع ناتو» قادر خواهد بود به شرایط و اوضاع و احوال نوین پاسخ گفته و کارکرد اصلی آن حفاظت تک‌تک کشورهای عضو ناتوست. اما واحدهای «نیروهای واکنش سریع ناتو» می‌توانند هم چنین ماموریت‌های بشر دوستانه یا ماموریت‌های حفظ صلح را در چارچوب «کنفرانس امنیت و همکاری اروپا» یا سازمان ملل متحد به انجام برسانند... این واحدها تجلی پیمان (ناتو) فردا خواهند بود و اراده کشورهای عضو به واکنش در برابر همه بحران‌ها و منازعات صرفنظر از درجه شدت آنها را نشان می‌دهند.

تصمیم دیگر در این زمینه تشکیل یک نیروی دریایی دائمی در مدیترانه است که «جانشین ناوگان مزبور گردیده و هم چون وسیله مداخل در اختیار فرماندهی جنوب» که مقر آن در تایلند است، قرار دارد، تا با اصطلاح تهدیدهای از سمت جنوب را مانع شود. به این ترتیب هر دو محور تحت تحول ناتو بریک اصل استوار هستند: ناتو می‌کوشد به چارچوبی برای مداخله و واکنش در هر جا که به نظر ایالات متحده ضروری می‌رسد، تبدیل گردد.

کدام دفاع مستقل اروپائی؟

سومین محور تحول ناتو عبارتست از «ایجاد یک رکن اروپائی». ایجاد این رکن اروپائی در مرحله اول ناشی از ضرورت تقسیم هزینه‌های ناتو و تصمیم آمریکا به کاهش نیروهای آن در اروپاست. اما این تصمیم جبهه دیگری نیز دارد که در مجموع غالب است و آن به دست آوردن قدرت مداخله در خارج از منطقه ناتوست. بی دلیل نیست که در یکی از اسناد جامعه اروپا می‌خوانیم: «حتی اگر برخی از کشورهای عضو جامعه اروپا بنام ناتو در جنگ خلیج دست به اقدام نزدند، اما این امر به شکرانه تجربه‌ای بود که آنها در چارچوب مناسبات درون ناتو و در کنار آمریکا به دست آورده‌اند.» لازم نیست گفته شود که رکن اروپائی ناتو در چارچوب پذیرش برتری آمریکا از این پس دیگر یک واقعیت است.

نفت، استراتژی غرب و مسئله توسعه

دورنمای وضعیت جهانی انرژی و نفت

از هم اکنون روشن است که در دهه های آینده یک سلسله از داده ها بطور نسبی ثابت خواهد ماند.

رشد چشمگیر مصرف انرژی در جهان

علیرغم تلاشی که تا به امروز بکار رفته است تا مواد انرژی بنحوی کارا تر مورد استفاده قرار گیرد، تلاشی که در آینده نیز هم چنان باید ادامه یابد، با اینحال نیاز جهانی به انرژی در دهه های آینده نه فقط در کشورهای غربی مصرف کننده نفت، بلکه در کشورهای جنوب نیز به علت افزایش جمعیت به نحو چشمگیری بالا خواهد رفت. بنابر مطالعاتی که آژانس بین المللی انرژی (AIEA) به عمل آورده است، مصرف فعلی انرژی که در حدود ۸ میلیارد تن معادل نفت (TPE) است در سال ۲۰۰۵ به ۱۲ میلیارد افزایش خواهد یافت. کنفرانس جهانی انرژی به فرض ثابت ماندن متوسط مصرف سرانه جهانی افزایش فوق را برای سال ۲۰۲۰ پیش بینی نموده است.

اما در پیش بینی ها و ارزیابی های فوق مبتنی بر استثنائاتی است که از گرایشات و اوضاع کنونی به عمل آمده است. یعنی اوضاعی که ویژگی اصلی آن نابرابری عظیم در مصرف سرانه انرژی میان شمال و جنوب است که بطور متوسط نسبت ده به یک را تشکیل می دهد. این نسبت در مقایسه میان آمریکا با آسیای جنوبی به چهل به یک می رسد. افریقا نیز از نظر مصرف انرژی در انتهای جدول قرار می گیرد.

اما هنگامی که هدف مبارزه با پیشرفت و جهش جدی در اقتصاد کشورهای جنوب ظرف بیست سال آینده باشد که جز این راهی در برابر بشریت وجود ندارد، در آن صورت روشن است که مصرف جهانی انرژی اجباراً افزایش شدید دیگری خواهد یافت و اگر مقدار لازم انرژی و دیگر زیر ساخت های ضروری توسعه اقتصادی در زمان مورد نظر در اختیار این کشورها نباشد از پیشرفت اقتصادی نمی توان صحبت کرد.

جایگاه انرژی های دیگر

افزایش مصرف انرژی در جنوب به همراه گرایشی که در سمت جلوگیری از افزایش تولید کربن و کاهش اثرات آن بر محیط زیست وجود دارد، در برابر ما این دور را قرار می دهد که نفت و گاز هم چنان سهم عمده مصرف جهانی انرژی را به خود اختصاص خواهند داد (۵۶ درصد در سال ۲۰۲۰) ضمن آنکه گاز نسبت به نفت یا کربن در کشورهای شمال کمابیش اهمیت بیشتر کسب خواهد کرد.

دورنمای افزایش مصرف گاز نیز بر اثر قیمت های نسبتاً پائین فعلاً متوقف گردیده است. ایجاد زنجیره های تازه تولید و حمل گاز طبیعی مایع در ورای فاصله ای معین فعلاً دشوار بنظر می رسد و تنها ژاپن پذیرفته است که بهای بالایی برای گاز بپردازد. در هر حال وضعیت کلی بهای نفت و گاز را نمی توان خارج از تلاش کنونی آمریکا برای برپا کردن یک نظم نوین نفتی تحت کنترل آمریکا تجزیه و تحلیل کرد.

نظم نوین نفتی آمریکا

تلاش های همکاری به منظور آنکه از طریق اقدامات مشترک "سرکردگان" اقتصادی و دولتی بر فعالیت های نفتی در سطح جهان نظارت نماید، البته مسئله تازه ای نیست. ما در اینجا تنها آخرین تحولات را دنبال می کنیم، تحولاتی که شاخص عمده آن در پیش گرفتن مجدد یک استراتژی سلطه جویانه بر اساس تناسب نوین نیروها در عرصه جهانی است. در سال ۱۹۸۴ سیاست نفتی که آمریکا تا آن زمان دنبال می کرد به بن بست رسید. در آن تاریخ سیاست قیمت های بالا که از ابتدای دهه هشتاد دنبال می شد و هدف آن عمدتاً تشویق راه اندازی و جستجوی منابع جدید نفت در ایالات متحده بود، به شکست انجامید و بخش غیر نفتی انحصارات آمریکا به احتمال قوی حاضر نشد هزینه سنگینی که قیمت بالای نفت بر دوش آنها قرار می داد را تحمل کند. در این زمان استراتژی آمریکا بر روی دو محور متمرکز گردید. محور اول آن بود که بهای نفت به حداقل ممکن رسانده شود، آن هم درست در زمانی که ته کشیدن ذخیره های ملی، افزایش شدید بهای آن را ایجاد می کرد. به نوشته واشنگتن پست (۲۳ ژوئیه ۱۹۹۲) اسناد رسمی ایالات متحده نشان می دهند که این کشور از سال ۱۹۸۴ عربستان سعودی را "تشویق" کرده است که سیاست کاهش قیمت ها را پیش گیرد، سیاستی که سرانجام در سال ۱۹۸۶ به ثمر می رسد. محور دوم استراتژی آمریکا عبارت بود از برقرار نظارت کامل بر خاورمیانه که

نویسنده "پل سیندیک"

ترجمه و تدوین: خیرخواه

*** بدون مبارزه خلق ها، تناسب نیروها که اکنون به سود امریکاست، تغییر نخواهد کرد!**

*** دوران "اوپک" پایان نیافته، برعکس، این تنها نیرو و تشکل ممکن برای تغییر تناسب نیروها به سود کشورهای تولید کننده نفت است**

*** توسعه با انرژی، بدهی ها و ارزش گذاری مجدد بهای مواد اولیه و بویژه نفت و گاز در ارتباط است**

یکی از شرایط اولیه همکاری میان کشورهای توسعه یافته سرمایه داری (به اصطلاح "شمال") و کشورهای درحال توسعه (به اصطلاح "جنوب") بصورت بسیار طبیعی، علاوه بر لغو بدهی ها، این نیز باید باشد که مواد خام "شمال" از طرف "جنوب" خود را بیابد و در میان این مواد خام، نفت و بطور کلی هیدروکربورها (نفت و گاز) نظر به اهمیت اقتصادی و استراتژیک خود وضع بسیار ویژه ای دارند.

در هر دوره از بحران رسانه های همگانی غرب پیوسته از "نفت" سخن می گویند و چنان وانمود می کنند که گویا هرگونه افزایش بهای نفت و گاز بنا بر یک رکود اقتصادی را بدنبال خواهد آورد. در واقع این رسانه ها با دامن زدن به مسائل فرعی و نادرست تلاش می کنند تا ماهیت کریه استراتژی امپریالیست ها را در این عرصه بپوشانند. اما امروز دیگر برهمگان آشکار است که در واقع مکانسم هایی که غرب از اواسط دهه هشتاد بکار انداخت و به ایجاد بدهی های تازه و سقوط بهای نفت و گاز منجر گردید، دلیل اصلی بی ثباتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در کشورهای صادر کننده نفت در جنوب است. به غیر از برخی کشورها نظیر عربستان سعودی، کویت، لیبی و امارات متحده، تقریباً همه دیگر کشورهای تولید کننده نفت تنها در صورتی می توانند امیدوار باشند که در مسیر توسعه اقتصادی گام بر دارند و روابط اقتصادی نسبتاً متوازن با کشورهای بزرگ سرمایه داری برقرار نمایند و از ثبات و رشد لازم برخوردار باشند. درآمد های آنان عمدتاً از صدور نفت و گاز بدست می آید، ضمن آنکه بدهی های این کشورها نیز باید بطور کلی ملغی گردد که در غیر اینصورت این بدهی ها و بهره آن ها همه درآمدهای اضافی را خواهد بلعید.

مسائل مربوط به انرژی از جمله مسائلی است که عمدتاً اثرات تصمیمات امروز ظرف ده تا پانزده سال آینده مشخص خواهد شد. ما در این مقاله ابتدا دورنمای وضعیت جهانی انرژی و نفت و تحولات قابل پیش بینی آن را در میان مدت و دراز مدت بررسی خواهیم کرد و سپس استراتژی کارگردانان عمده صنایع نفت (ایالات متحده، جامعه اقتصادی اروپا، اوپک، کمپانی های نفتی) و بازتاب استراتژی آنها را بر روی مناطق بحرانی جهان مورد توجه قرار خواهیم داد. در عین حال تردید نیست که اگر بخواهیم از آینده ای قابل قبول برای بشریت سخن گفته باشیم، چنین آینده ای تنها در صورتی تأمین خواهد شد که اقتصاد کشورهای در حال توسعه از وضع فلاکت بار کنونی خارج گردد و به جهشی واقعی در دهه های آینده دست یابد. با در نظر گرفتن این نکته ها در پایان خواهیم کوشید که قیمت واقعی و ضرور فروش "نفت" را ارزیابی کنیم، بهانی که به اعتقاد ما تنها مبارزه مردم می تواند آن را تحقق بخشد!

موسسات اداره و نظارت بدون هیچ گونه نقش فنی موثر تبدیل شده اند، مابقی با استثناهائی نادر، بر اثر بوروکراسی و فساد و یا بدلیل آنکه نتوانسته اند پیشرفت های فنی را بکار گیرند، روز به روز کارائی خود را از دست می دهند. بحران موجود در شرکت ها و سازمان های ملی کنترل کننده صنایع نفت از یک سو و کمبود منابع و وجوه لازم برای سرمایه گذاری از سوی دیگر، اکنون به ترجیه رسمی بازگشت کمپانی های بزرگ نفتی تبدیل شده اند که قبلا از این کشورها رانده شده بودند. نمونه بازر این وضع بازگشت کمپانی های نفتی غرب به حوزه های نفتی در اتحاد شوروی سابق و نیز ونزوئلا، الجزایر، مکزیک، عراق، ایران و نقش گسترش یابنده آن ها در تمام خاورمیانه است.

نتیجه دیگر استراتژی امریکا در تحمیل قیمت های پائین نفت آن شده است که کمپانی های نفتی از مناطقی که استخراج نفت از آنها گران تمام می شود، عقب می نشینند. این وضع بویژه بصورت کاهش فعالیت در ایالات متحده نمایان است که در آنجا سطح کنونی قیمت ها دیگر سود آوری عملیات جدید را تضمین نمی کند. پیامدهای رکود خود را بصورت اخراج هزاران کارگر کمپانی های نفتی امریکائی نشان داده است.

اکنون وضع به گونه ای است که نشریات "سیاسی" کمپانی های بزرگ نفتی تقریباً آشکارا اعلام می کنند که می خواهند تمام فعالیت های نفت و گاز جهان را در اختیار خود بگیرند. هر چند که در این اواخر بحث درباره نیاز فزاینده به سرمایه گذاری برای دهه آینده و در نتیجه ضرورت افزایش بهاء موجب پیدایش تضادهایی در منافع حاکم بویژه در ایالات متحده گردیده است.

استراتژی جامعه اروپا در مسئله انرژی و مسئله به اصطلاح "مالیات نفتی" (ECOTAX). جامعه اقتصادی اروپا به نوبه خود می کوشد که در درون نظم نوین نفتی امریکائی استراتژی ویژه خود را به پیش ببرد. جامعه اروپا با محاسبه اینکه بهای نفت به هنگام خروج از کشورهای تولید کننده پائین خواهد بود و با این ادعا که ضروری است در مصرف انرژی جنبه حفاظت از محیط زیست نیز در نظر گرفته شود، طرح اخذ مالیاتی موسوم به (اکوتکس) را پیشنهاد کرد که باید از انرژی های تجدید ناپذیر "اخذ گردد. در مورد نفت این مالیات بتدریج به سطح ده دلار در بشکه می رسد. هدف از این طرح بسیار گمراه کننده آن بود که از یکسو با بیشمائی تمام از تناسب کنونی نیروها که به زیان کشورهای تولید کننده نفت است، استفاده کرده و به آنها برای کاهش بیشتر قیمت ها در مرحله صادرات فشار وارد آورد (و به همین دلیل اوپک و کشورهای تولید کننده نفت در خلیج فارس این طرح را محکوم و حتی تهدید به تلافی کرده اند) و از سوی دیگر با اخذ این مالیات عملاً به ضرورت عینی افزایش بهای نفت پاسخ گفته شده باشد، بدون آنکه از این افزایش چیزی نصیب تولید کنندگان شده باشد. سروصدائی که بر اثر اعلام این طرح به راه افتاد موجب شد که جامعه اروپا آن را پس بگیرد و در واقع اجرای آن منوط به آن شد که امریکا و ژاپن نیز اقدام مشابهی به عمل آورند. با به قدرت رسیدن بیل کلینتون در امریکا، موضوع آن کشور که با هر نوع اخذ اکوتکس مخالفت می کرد، تغییراتی پیدا کرد و نزدیکی با جامعه اروپا آغاز گردید. اما ژاپن هم چنان محتاط باقی مانده است.

جزء دیگر استراتژی جامعه اروپا در مسئله نفت و گاز عبارتست از یورش به سمت منابع اتحاد شوروی سابق که غارت آن اکنون آغاز شده است. براساس این استراتژی دولت های تشکیل دهنده شوروی سابق بدینترتیب ذخیره نفت و گاز اروپا را تشکیل خواهند داد که موجب کاهش وابستگی آن به خاورمیانه خواهد گردید.

بدین ترتیب سناریوی امریکائی پائین نگاه داشتن دراز مدت بهای نفت و گاز با موافقت کمابیش محتاطانه عمده کشورها و کمپانی های غربی و نیز حکام کشورهای تولید کننده نفت روبرو شده است. اما آیا این سناریو برای خلق ها و مردم جهان نیز قابل پذیرش است و آیا آنها می توانند این برنامه را بر هم بزنند؟

وضعیت اوپک

بر خلاف آنچه که گفته می شود، دوران اوپک پایان نیافته و هم چنان سهمیه بندی اوپک نقش اساسی را در تعیین بهای نفت ایفا می کند. در سال ۱۹۸۶ دیدیم که بدون سهمیه بندی اوپک، کارکرد عرضه و تقاضای بهای نفت واقعی نفت را بشکه ۷ یا ۸ دلار کاهش داد، یعنی به سطحی که عرضه اضافی به بازار متوقف گردید، زیرا که بهای نفت حتی هزینه تولید را نیز نمی پوشاند. بنابراین بر خلاف ظواهر امروز نیز وجود نرخ های پائین برنت و ... بهای واقعی نفت براساس قوانین بازار تعیین نمی گردد. نوسان این بهاء در حول و حوش سطحی است که میزان آن را تناسب نیروها در سطح جهان و میان کشورهای توسعه نیافته سرمایه داری و کشورهای تولید کننده جنوب تعیین

در سوم منابع شناخته شده نفت با نرخ بهره برداری پائین در آنجا قرار دارد. این نظارت امریکائی ضمناً کنترل انبوه دلارها و سرمایه های اضافی نفت خلیج به گردش درآوردن آن ها به سمت امریکا را نیز شامل می گردید و جنگ خلیج فارس بصورت کاتالیزور و تسریع کننده استراتژی "نوین نفتی" امریکائی درآمد که دیگر برتناسب نیروهایی به کلی دیگرگون متکی بود. تناسبی که از این پس بویژه در درون سازمان اوپک به نحوی کاملاً محسوس به چشم می خورد و ما بعداً آن را مورد تحلیل قرار خواهیم داد.

تاریخ نفت همواره از جهش ها، ضربات، تحولات و حتی منازعات گوناگون سرشار بوده است، که دسیسه چینی قدرت های بزرگ و بویژه ایالات متحده و کمپانی های بزرگ نفتی را باید محرک اصلی آن دانست. در استراتژی امپریالیسم غرب (ایالات متحده و بریتانیا در خاورمیانه، فرانسه در آفریقا) درهم شکستن مقاومت حکومت هائی که در کشورهای تولید کننده نفت قصد دفاع از منافع ملی را داشته باشند، پایه اساسی سیاست آنها را تشکیل می داده است، به همان شکل که حمایت از حکومت های مطیع و فاسد هرگز قطع نگردیده است. در اکثر نقاط "بحرانی" سیاره ما امروز رد پای منافع نفتی غرب را می توان مشاهده کرد. از آن جمله است جنگ خلیج فارس که در این زمینه از همه برجسته تر و مشهورتر است و یا عملیات امریکا در سومالی که همانطور که جرج بوش از ابتدا معلوم ساخت، عبارت بود از استقرار نیروهای نظامی امریکا در منطقه ای در اطراف خلیج فارس تحت عنوان "مداخله بشردوستانه" نمونه دیگر کشور آنگولا است که غرب جنگی داخلی را به آن تحمیل کرده است تا ناچار شود، بهره برداری از منابع غنی نفت و گاز خود را به شرکت های نفتی غرب واگذار کند. هر چند آنگولا تلاش می کند که رانت نفتی به شکلی تقسیم گردد که تماماً به زیان آن نباشد. این مسئله ای است که در کمپانی های نفتی غرب نگرانی بوجود می آورد. ادامه فشار تخریبی "یونیتا" آشکارا حمایت پنهانی این کمپانی ها را در پشت خود دارد.

مورد دیگر کشورهای نفتی آفریقا مانند گابن و کامرون هستند که یک مثلث نیرومند را در برابر خود دارند: شرکت های نفتی، دولت فرانسه و دولت های محلی وابسته. تمام تلاش این مثلث آن است که این کشورها نتوانند سیاستی مطابق با منافع خلق های خود در پیش گیرند. سکوت تقریباً همگانی رسانه های گروهی جهان غرب درباره هر چه که در این کشورها می گذرد، نشان دهنده اهمیت منافع موجود میزان فساد و تباهی است.

روسیه و دیگر کشورهای صاحب نفت اتحاد شوروی سابق هدف های مهم دیگر استراتژی نفتی غرب (امریکا و جامعه اروپا) محسوب می شوند. استراتژی امریکا در پائین نگاه داشتن قیمت ها ضمناً در خدمت تحت سلطه درآوردن کشورهای مزبور است، زیرا نفت تنها منبع درآمد ارزی است که بسیاری از آنها در حال حاضر برای پیشرفت و تسلط بر سرنوشت خود در اختیار دارند. قرار گرفتن قیمت های پائین نفت و گاز در کنار هزینه گزاف تولید در روسیه که معادل یا بیش از هزینه تولید در "دریای شمال" است، موجب می شود که تولیدات نفتی در روسیه کاهش یابد و حتی آینده بهره برداری های نفتی در این کشور را به خطر اندازد. شرکت های نفتی نیز فشار خود را بر روسیه افزوده اند و دولت پلستین برای حفظ خود از به غارت دادن منابع نفت و گاز آبائی ندارد.

استراتژی کمپانی های نفتی

شرکت های نفتی استراتژی خود را با تناسب نوین نیروها در عرصه بین المللی تطبیق می دهند. با آنکه سیاست ایالات متحده در تحمیل قیمت های پائین اساساً علیه کشورهای تولید کننده نفت است و دست کمپانی های نفتی را برای حفظ محدوده سود و فشار به کشورهای تولید کننده نفت بازتر می سازد، با اینحال تناقض در آنجاست که کاهش فزاینده نفت بتدریج به زیان شرکت های نفتی نیز تمام خواهد شد. در نتیجه استراتژی امریکا موجب شده است که مرحله جدیدی از تراکم سرمایه در میان شرکت های نفتی پدید آید. برخی از آنها که بطور بالقوه دچار مشکلات هستند (بویژه در اروپا) از دور خارج شده و توسط گروه های نیرومند تر بلعیده می شوند. گروه های دیگر نظیر اکسون و شل با ذخایر عظیم مالی آشکارا به انتظار ورشکستگی رقیبانشان ایستاده اند.

ویژگی دیگر اوضاع کنونی مجموع شرکت های نفتی در سمت حوزه ها نفتی جدید با سود فوق العاده است. اکنون که در بسیاری از کشورهای تولید کننده نفت، سیاست های مبتنی بر تسلط ملی بر بهره برداری از منابع نفت و گاز تضعیف گردیده یا به کلی کنار گذاشته شده است، حوزه های جدید سودآوری بر روی کمپانی های نفتی گشوده می شود. کم رنگ شدن سیاست های مبتنی بر منافع ملی که با فشارهای اقتصادی و مالی غرب و تغییرات تناسب نیروها در سطح جهانی در ارتباط است، بنوبه خود شرکت های ملی نفت در کشورهای تولید کننده را در موقعیت بحرانی قرار داده است. بسیاری از این شرکت ها به

شود. و اتفاقاً همین تلاش محافل سرمایه داری غرب در سمت تشدید ریاضت اقتصادی در شمار و فشار برای آنکه از سرمایه‌های منتقل شده به کشورهای جنوب بکاهد یا آن را مجدداً به تصاحب خود در آورد، یا به هر شکل از بکارگیری این سرمایه‌ها در جهت توسعه واقعی جلوگیری نماید، ریشه واقعی رکود اقتصادی کنونی است.

این که در بسیاری از کشورهای صادر کننده نفت اسراف در مخارج تسلیحاتی، فساد و هزینه‌های زائد دیگر وجود دارد، البته قابل انکار نیست، اما این واقعیت که غرب می‌خواهد به هر شکل مانع از انتقال واقعی سرمایه به سمت کشورهای جنوب شود، نقش عمده و اساسی را در ایجاد بحران ایفاء می‌کند. سودهای عظیمی که بانک‌های غرب از طریق مکانیسم بدهی‌ها به دست آورده و می‌آورند، فروش تسلیحات، گسترش دادن فساد به منظور برقراری کنترل سیاسی هر چه بیشتر، همگی خود بخشی از سیاست غرب در قبال کشورهای درحال توسعه است. اگر عربستان سعودی، کویت، امارات یا لیبی که به لحاظ مجموعه ساختار اقتصادی، درآمد نفتی بالقوه اضافه نسبت به نیازهای خود در اختیار دارند را مستثنی کنیم، کلیه دیگر کشورهای صادر کننده نفت در همه زمینه‌ها به سرمایه‌گذاری‌های عظیم نیاز دارند (آموزش و پرورش، بهداشت، زیر ساخت اقتصادی، توسعه صنعتی) نیازهایی که در حال حاضر قادر به برآورده ساختن آن نیستند.

این مسئله مردم این کشورهاست که به حکومت‌های خود در جهت استفاده بهینه از منابع نفتی، مطابق با نیازهای کشور خود فشار آورند و وظیفه ما پشتیبانی و کمک در این مبارزه است و نه آنکه به بهای فساد حکومت‌های محلی از نرخ غیر واقعی و پائین نفت دفاع کنیم. از سوی دیگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیز مبارزه جدی لازم است تا بار و هزینه انتقال منابع به سمت جنوب و ارزش‌گذاری مجدد و ضرور مراد اولیه این کشورها، بر دوش سرمایه‌داران حاکم که در طول تاریخ از غارت جنوب بهره‌مند شده‌اند، قرار گیرد و نه مردم زحمتکش، تنها در این صورت است که فعالیت مثبت در جهت توسعه جنوب بطور کامل راه برون رفت از بحران در کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته را نیز فراهم خواهد کرد.

چنانکه بارها دیده شده است، هرگاه کمترین احتمال افزایش بهای نفت دیده می‌شود، دولت‌داران کشورهای غربی ناگهان به یاد مردم کشورهای فقیر می‌افتند که فاقد منابع نفت و گاز هستند و از اینکه نباید با افزایش قیمت این مردم را مجازات کرد، داد سخن می‌دهند. البته جنبه ریاکارانه این سخن پراکنی‌ها هنگامی که مسئولیت غرب را در ایجاد فقر در این کشورها در نظر بگیریم، کاملاً آشکار است. با این حال ما معتقدیم که این مشکل وجود دارد، هر چند که از زاویه نادرستی مطرح می‌گردد. مسئله در واقع آن است که بنا به درجه اهمیت عوامل مختلف در شکل‌گیری وضعیت ناهنجار کشورهای فقیر را باید معکوس کرد یا با آن بطور جداگانه و منفرد برخورد کرد. مسئله بنیادی که باید برای آن چاره اندیشید، عبارت از آن است که کشورهای فقیر، بهای نفت را هر مبلغی که باشد نمی‌توانند بپردازند، همانگونه که قادر به پرداخت بهای مواد دارویی یا واردات مواد غذایی خود از غرب نیستند. اگر مسئله حفظ بهای پائین نفت را تنها از زاویه کمک به فقر مطرح کنیم، به معنی آن است که چه بخواهیم و چه نخواهیم، این وضعیت توسعه نیافتگی را که موجب می‌شود آنها نتوانند بهای نیازهای انرژی خود را بپردازند، همیشگی و غیر قابل تغییر در نظر گرفته‌ایم. بنابراین لازم است که بهای نفت را همراه با ارزش‌گذاری مجدد دیگر مواد اولیه، پایان دادن به بدهی‌ها و کمک مشخص به توسعه بررسی کرد و نه آنکه ضرورت عینی وجود بهای بالای مواد نفت و انرژی در سطح سیاره ما را بنام مشکل توسعه نیافتگی که بدروستی باید آن را حل کرد، انکار کرد.

برای خروج از این بن بست، چنانکه خواهیم دید، لازم است که برای حل مشکلات انرژی اینگونه کشورها، سرمایه‌های نفتی اضافه اختصاص داده شود. خلاصه آنکه بنظر می‌رسد استدلال‌های سنتی علیه بهای بالای نفت نمی‌تواند در برابر یک بررسی عمیق تاب آورد و برعکس سه دلیل بزرگ برای چنین بهائی وجود دارد:

۱- پاسخگویی به نیازهای واقعی مردم کشورهای تولید کننده نفت که نیاز به افزایش چشمگیر بهای نفت و استفاده کارآمد از این منابع دارند. در صورت باقی ماندن بهای نفت در حدود ۲۰-۱۸ دلار روشن است که این کشورها نخواهند توانست مشکلات خود را حل کرده و دچار بحران خواهند گردید. بنابه نوشته "پاری باس" بهای نفت در سال ۱۹۹۲ به قیمت‌های ثابت تنها معادل ۳٫۴ دلار نسبت به سال ۱۹۷۳ بوده است، در حالیکه این بها در ۱۹۸۰ معادل ۱۷٫۳ دلار و در سال ۱۹۷۴ معادل ۹٫۶ دلار بوده است.

۲- حل نیازهای فزاینده کشورهای جنوب به مواد انرژی در جهت توسعه؛ (بقیه در ص ۱۴)

می‌کند. تناسب موجود نیروها، همانطور که نشریه پاری باس (PARIBAS) آن را کمی پس از پایان جنگ خلیج فارس تحلیل کرد، از این پس به گونه‌ایست که بهای نفت اوپک باید در جهتی سیر کند که به حال امریکا مساعد باشد. ایالات متحده نیز فشارهای مختلفی به کشورهای اوپک وارد می‌آورد، تا بهای پائین نفت را بپذیرند، یعنی بهائی که میان بشکه‌ای ۱۵ تا ۱۹ دلار در نوسان باشد و از آن پس در واقع این بها، تحمیل گردید.

همراهی رهبران عربستان سعودی، کویت، امارات متحده با خواست‌های غرب و بورژوا امریکا مسئله تازه‌ای نیست. گرایش تازه‌ای که بورژوا پس از سال ۱۹۸۶ در اوپک به چشم می‌خورد آن است که موضع کشورهای نفتی نسبتاً بالای نفت پشتیبانی می‌کردند نیز بتدریج تضعیف گردید و نرم شد. فشارهای غرب چه در جهت ویران ساختن اقتصادی عراق (و یا قبل از آن کنترل از راه جنگ ایران و عراق) و چه فشارهای اقتصادی و مالی صنوبر بین المللی پول بر زوی کشورهای در بحران (الجزایر، ونزوئلا، نیجریه و غیره) سرانجام به عقب نشینی‌های جدید در دفاع از منافع ملی منجر گردید و اوضاع در آن جهت پیش رفت که طبقه حاکمه این کشورها که غرب گلوله آنها را در جنگ گرفته بود، سرانجام پذیرفت که در برابر دریافت کمک‌های حداقل که بقاء آنها را در قدرت تضمین و از انفجار جلوگیری کند، موضع خود را در بهای نفت تعدیل نماید. در نتیجه اوپک از نرخ بشکه‌ای ۳۰ دلار بالاتر نرفت. نرخی که با منافع مردم کشورهای تولید کننده همخوانی نداشت و سرانجام نیز کار به آنجا کشید که نرخ ۱۷ الی ۱۸ دلار که از سوی امریکا تعیین شده بود، از سوی آنها پذیرفته شد!

در این شرایط درک نقش و اهمیت دراز مدت استراتژی امریکا بسیار مهم است. اگر قیمت‌ها در همین سطح باقی بماند، آنگاه تسلیم شدن اوپک به استراتژی امریکا این خطر را بوجود می‌آورد که خاورمیانه عملاً به تنها منطقه‌ای تبدیل شود که بتواند به رشد آتی مصرف مواد انرژی پاسخ گوید و بسیاری دیگر از حوزه‌های نفتی تنها به صورت حاشیه‌ای خواهند توانست سهمی از افزایش تقاضا را به خود جلب نمایند. روسیه بورژوا به دشواری خواهد توانست اوضاع نفتی خود را رو برآورد کند. از سوی دیگر با دراختیار گرفتن منطقه خاورمیانه در نظارت کامل امریکا، سلاح استراتژیک بسیار کارآمدی در اختیار آن کشور علیه دیگر خلق‌ها قرار خواهد گرفت و توده عظیمی از سرمایه‌ها در اقتصاد امریکا به کار خواهد افتاد (سالانه بیش از چند صد میلیارد دلار)

چه بهائی برای نفت؟

چگونه می‌توان بهای نفت را تعیین کرد؟ بهائی که در مناسبات اقتصادی جهانی اهمیت اساسی داشته و تعیین کننده بهای دیگر مواد مشابه، بورژوا گاز باشد؟ عده‌ای اصطلاح "بهای عادلانه" را بکار می‌برند، یعنی بهائی که نه زیاد بالاست (با این فرض که می‌تواند تاثیر رکود آور بر اقتصاد غرب بگذارد) و نه زیاد پائین (که تاثیر منفی بر صنایع نفت کشورهای تولید کننده برجای گذارد) اما این شیوه استدلال به دو دلیل عمده نادرست است. در درجه اول مفهوم فوق این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که توسعه منابع نفت و گاز و تحکیم زیر ساخت‌های تولید انرژی در کشورهای جنوب به سرمایه بسیار عظیمی نیاز دارد. تخمین‌های مختلفی که از سوی "جیس مانهاتان بانک"، یعنی سخنگوی رسمی کمپانی‌های نفتی امریکانی به عمل آمده، یا "بریتیش پترلیوم" و یا "آل اف" همگی بر ضرورت سرمایه‌گذاری فزاینده در بخش نفت و گاز تاکید دارند. شرکت نفتی "آل اف" مبلغ لازم برای سرمایه‌گذاری را در دهه ۱۹۰۰-۲۰۰۰ حدود ۲۰۰۰ میلیارد دلار تخمین زده است (در مقابل ۱۲۰۰ میلیارد دلار برای دهه قبل) که به معنی افزایش بشکه‌ای ۷ دلار در قیمت مجموعه نفت و گاز و دیگر محصولات نفتی می‌باشد. اما این ارزیابی‌ها هنوز بسیار پائین است، زیرا که بر گرایش‌های کنونی در جهت افزایش مصرف جهانی مواد انرژی متکی است و تنها الزامات سودآوری شرکت‌های نفتی را منعکس می‌سازد. در حالیکه کشورهای جنوب برای توسعه خود به مصرف چشمگیر انرژی نیاز خواهند داشت و در نتیجه نیاز به تولید حجم بسیار بیشتر از انرژی وجود خواهد داشت.

به همین شکل استدلال رایج در مورد خطرات بهای بالای نفت نیز که ناشی از اندیشه‌های اقتصادی گروه‌های حاکم است، نمی‌تواند در برابر امکانات تاب آورد. ادعا می‌شود که افزایش بهای نفت در ۱۹۷۸ و ۸۱-۱۹۸۰ منجر به رکود اقتصاد کشورهای بزرگ سرمایه‌داری گردید، در حالی که واقعیت آن است که این رکود دلائل متفاوتی داشت. بهترین دلیل نادرستی این ادعا، همانا انتقال سرمایه‌ها به کشورهای تولید کننده جنوب است. طبقه حاکمه سرمایه‌داری کشورهای پیشرفته چنان سیاستی را در پیش گرفتند که تمام بار فشار این انتقال از طریق سیاست‌های ریاضت اقتصادی بر دوش کارگران و زحمتکشان بار

کوبین جریان داشت را نیز متوقف کرده و آن را به خيرخواهي هر ايالت حواله داده است. و سرانجام از اين پس صرفنظر از مهاجرين غير قانوني که بر اساس قوانين امريکا بتدريج از حق زندگي هم محروم مي شوند، حتي مهاجرين قانوني امريکا نيز از حق برخورداری از کمک های دولتي به کلي محروم می شوند و یک خانواده امریکایی باید سرپرستی آنها را بپذیرد و مخارج غذا و بهداشت و غیره آنها را تقبل کند.

نظام بهداشتی امریکا به شکلی است که تنها ۴۴ درصد مردم از آن بیمه های بهداشتی برخوردار هستند. (در فرانسه ۹۹٫۵ درصد) میزان بازپرداخت هزینه های بیمارستانی برای این بیمه شدگان در حدود ۵۵ درصد است (در فرانسه ۹۲ درصد) و مواد داروئی ۱۱ درصد (در فرانسه ۶۰ درصد) است. در مقابل هزینه های بهداشت امریکا حدود ۱۲٫۹ درصد تولید ناخالص ملی است، درحالی که در فرانسه کمتر از ۸٫۸ درصد تولید است.

در برتاسر ایالت متحده حدود ۹ میلیون کودک و ۴ میلیون بزرگسال، که اکثر آنها زنان هستند، مشمول کمک های دولتی هستند و اکنون تخمین زده می شود که حدود ۲ میلیون کودک، که تا امروز بیش از ۵ سال از کمک های دولتی استفاده کرده اند، به همراه مادرانشان بر اثر اجرای این قانون به فقر و فلاکت کامل دچار خواهند شد. در مقابل دولت خوشحال است که می تواند ظرف شش سال ۵۴ میلیارد دلار در بودجه فدرال "صرفه جویی" کند!

در سال ۱۹۳۵ زمانی که رئیس جمهور فرانکلین روزولت برنامه "تامین اجتماعی" خود را اعلام داشت، رقیب جمهوری خواه او "هربرت هوور" اعلام داشت: این نظام تمام فلسفه آزادی فردی را به خطر خواهد انداخت. در فوریه گذشته استیو فوس "رئیس ریاست جمهوری رابرت دال" در حزب جمهوريخواه متذکر شد که اساسا باید هرگونه کمک عمومی به محرومین جامعه متوقف شده و این وظیفه به "سازمان های خیریه" واگذار شود که "خود بهتر می دانند کدام یک از فقرا مستحق کمک هستند." (برنامه ای شبیه بنیادهای خیریه در جمهوری اسلامی که سرمایه داران و تجار بازار طرفدار آن هستند)

مجموعه این شرایط نشان می دهد که طی چهار سال گذشته، بیل کلینتون عملاً و در نبود یک برنامه واقعی تامین اجتماعی، همان وظیفه ای را انجام داده است که جمهوری خواهان طرفدار آن هستند و اکنون برای اجرای کامل و پرشتاب آن، خود را مدیرتر و مدیرتر از دمکرات ها می دانند!

متحدان طبیعی امریکا در جمهوری اسلامی!

برداشتی که بسیار شبیه به تلاش بازار، سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی ایران برای غلبه کامل بر قدرت اجرایی جمهوری اسلامی است. این گروه بندی طبقاتی نیز با آنکه دولت رفسنجانی را در تمام سال های گذشته بدنبال خود کشانده اند، اکنون خود را لایق تر از دولت او برای ادامه مسیر خصوصی سازی لحام گسیخته و گسترش دفاتر و صندوق های خیریه و برنامه های مشتمل کننده و تحقیرآمیزی نظیر "جشن عاطفه" می داند. جشنی که روح و روان میلیون ها دانش آموز را می آزارد و توده مردم را به پذیرش تبعیض طبقاتی ناچار می سازد! عاملین چنین نقشه و برنامه ای در جمهوری اسلامی، خود نیز خوب می دانند که براساس همین برنامه اقتصادی، از حمایت ضد بشرترین گروه بندی های سیاسی در امریکا برخوردار خواهند شد، اشکال کار فقط آزادی های محدود کنونی در جمهوری اسلامی و مقاومتی است که در بدنه نظام وجود دارد. اتفاقاً تلاش آنها برای کسب قدرت مطلق، با هدف برجستن همین آزادی های بسیار محدود، سرکوب خونین مخالفان و آتوقست جلب حمایت کامل و علنی متحدان طبیعی خود در دولت امریکا است.

(بقیه بردگان خودسال از ص ۴)

میانند برخی کودکان روسپی بانکوک که براساس سلیقه و میل مردان عیاش غریبی (و در این اواخر ثروتمندان ژاپنی و چینی) انتخاب می شوند و از روستاهای فقیر شمال تایلند می آیند.

اگر اکنون سیستم "تایک" در خوشبختی کامل است، به شکرانه زنجیره ای از تباهی و توطئه سکوت است که از شرکت های چند ملیتی تا کارفرماهای برده دار را در بر گرفته است. در این میان توسعه نیافتگی و حکومت ها نقش و مسئولیت ویژه خود را دارند.

دفتر بین المللی کار پس از بحث های طولانی سرانجام تصمیم گرفت که تجمع کودکان در سندیکاها را تشویق نماید. هدف از این اقدام البته به هیچوجه مشروعیت بخشیدن به استثمار کودکان نیست، بلکه گذاشتن گام نخست در جهت بازگشت کودکان به زندگی و محیط آموزش و تحصیل است. موسساتی نظیر "تایک" از هم اکنون خطر را دریافته اند و هرچه بیشتر سیاست حرکت ملحق را در پیش گرفته و به محض اینکه در کشور و یا منطقه ای انشاء می شوند، از آنجا جسته و در نقطه دیگری کار خود را شروع می کنند.

امریکا در آستانه انتخابات ریاست جمهوری قرار دارد. تندروترین جناح های وابسته به انحصارات تسلطی - نفتی خود را از هر جهت آماده پیروزی در این انتخابات کرده اند. گسترش قانون جنگل در سراسر جهان، گسترش پایگاه های نظامی - امنی امریکا در سراسر جهان، برافروختن جنگ های مذهبی - قومی، تشدید تبعیض نژادی و سرانجام تحمیل برتری نظامی امریکا به تمامی جهان، اهداف امپریالیسم امریکا در انتخابات آینده امریکاست! کاندیدای جمهور پنهان، خواهان پایگاه های امنی جدید برای امریکا در دوران افتاده ترین نقاط جهان است! جامعه پر قدرت یهودیان نیویورک، از این سیاست دفاع می کند و در این میان حزب دمکرات امریکا و کاندیدای آن، "بیل کلینتون"، که با شعارهای عوامفریبانه به میدان آمده بود، در عین حال که طی سال های گذشته مجری گام به گام سیاست های بالا بوده است، می کوشد به قیمت شتاب بخشیدن به همین سیاست ها، یک دوره دیگر نیز در کاخ سفید باقی بماند. آنچه را در زیر می خوانید، با توجه به این ارزیابی و روند حوادث در ایالات متحده و با استفاده از نشریات دو حزب کمونیست فرانسه و آلمان تهیه و تنظیم شده است.

انتخابات امریکا:

رقابت بر سر غارت جهان تشدید فقر داخلی!

"بیل کلینتون" با این جمله دوران اول کارزار انتخاباتی خود را آغاز کرد: «من در کنار ستمدیدگان هستم».

در آن زمان کلینتون خود را کاندیدی تحول طلب معرفی کرد و حتی از "انقلاب" نیز سخن گفت: تضمین برخورداری از تامین اجتماعی برای همه امریکایی ها. یعنی در کشوری که بیش از ۳۰ میلیون نفر از ساکنان آن از هیچگونه امنیت اجتماعی برخوردار نیستند. کلینتون ضمناً وعده می داد که برنامه های دولتی برای کمک به فقیرترین اقشار اجتماعی و سالمندان را مشخص کند. اما اکثریت محافظه کار مجلس برنامه های تامین اجتماعی برای همه را که قرار بود همسر رئیس جمهور، "هیلاری کلینتون"، آن را به اجرا در آورد، بکلی به اعماق فراموشی سپرد و حتی برخورداری از کمک های اجتماعی کاهش نیز یافت!

یاد آوری می کنیم، که نظام تامین اجتماعی در امریکا اصولاً براین اساس قرار ندارد که همه افراد در برابر خطرات و دشواری های زندگی مانند بیکاری، بیماری، پیری، فقر و غیره از حقوق اجتماعی و تامین اجتماعی یکسان و مساوی برخوردار هستند، بلکه این نظام تنها کمک و یاری بخش دولتی یا خصوصی به نفع نیازمندترین ها را می پذیرد. نظام تامین اجتماعی ضمناً براساس "کار" افراد تنظیم نشده و جنبه اجباری و همگانی ندارد و عمدتاً بر اساس سرمایه گذاری هائی است که با مشارکت دولت مرکزی یا دولت های فدرال صورت می گیرد.

پایه های این نظام به سال ۱۹۳۵ و به دوران ریاست جمهوری فرانکلین روزولت بازمی گردد. وی برای نخستین بار قانونی را بنام "قانون تامین اجتماعی" به تصویب رساند، که براساس آن یک دفتر فدرال (مرکزی) و یک نظام بیمه ملی برای انسان های سالمند و بی خانواده پایه گذاری شد. این دفتر فدرال وظیفه داشت که با ایالت های مختلف مذاکره کرده و موافقت نامه هائی را جهت برقراری یک بیمه بیکاری در سطح ملی به امضاء برساند. جالب است که از امریکا بعنوان کشوری نام برده می شود که هنوز هم موضوعات مربوط به خانواده در صدر مسائل حساس و مورد نظر جامعه قرار دارد و آتوقست در این کشور چیزی بنام کمک های خانوادگی وجود ندارد. قانون ۱۹۳۵ تنها کمکی در مجموع به مبلغ ۴۰۰ دلار در ماه برای خانواده های نیازمندی که تنها یک سرپرست دارند را پیش بینی می کند. امروز ۲۵ درصد خانواده های امریکایی تک والدینی هستند، یعنی یکی از والدین (پدر و یا مادر) به هر دلیل درکنار همسر و فرزندان خود نیست.

اکنون بیل کلینتون قانونی را به تصویب رسانده است که براساس آن استفاده از کمک فوق به یک دوره حداکثر ۵ ساله و غیر قابل تمدید محدود می شود. ضمن آنکه کمک گیرنده مکلف است، ظرف دو سال برای خود به هر شکل کاری دست و پا کند. قانون مزبور کمک های غذایی که به شکل بن و

آغاز فعالیت "مجمع روحانیون مبارز"

کارخانه ها به بخش خصوصی، اخراج کارگران، کاهش سطح تولید و دستمزدها که همگی ناشی از اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی" است، به یک سلسله تظاهرات و اعتصابات دست زده اند. بصورت همزمان، مهندس هاشمی، رئیس کمیسیون صنایع و معادن مجلس اسلامی، در مصاحبه ای گفت: «واردات انبوه پارچه خارجی یک خطر عسده برای کاهش تولید صنایع نساجی ایران است و اگر جلوی این واردات گرفته نشود، خطر تعطیل شدن برخی کارخانه های نساجی وجود دارد.» افزایش واردات یکی از برنامه های بازار و سرمایه داری تیماری ایران است که طی برنامه "تعدیل اقتصادی" به اجرا گذاشته شد و بران "موتلفه اسلامی" از اندامان سرسخت آن بوده و هستند. عسکر اولادی، دبیر کل این حزب، از ابتدای انقلاب با همین هدف، مخالف درستی شدن بازار گشایی بود. حیثیت الله عسکر اولادی در آستانه انتخابات مجلس پنجم و بعنوان یکی از نطق ها و فعالیت های پارلمانی اش، در ارتباط با واردات و در انتقاد از برنامه های کنترلی دولت (که از برنامه تعدیل فاصله گرفته بود) گفت: «توقف واردات در برابر صادرات و حذف واردات بدون انتقال ارز بنا به ضرورت و برای مقابله با توطئه آمریکا از سوی دولت برقرار شد. اما بصورت دائمی به نفع کشور نخواهد بود و در مجموع به صلاح اقتصاد کشور نیست. که واردات در برابر صادرات متوقف کرد.»

اعتراف امامی کاشانی

آیت الله امامی کاشانی، که بدینال یک سلسله بحث ها و فعل و انفعالات ناشی از نتایج انتخابات مجلس پنجم، به دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز انتخاب شده است، طی مصاحبه ای که در نشریات داخل کشور منتشر شد، برای نخستین بار اعتراف به تحولات انتخاباتی کرد و در ارتباط با عملکرد شورای نگهبان که خود نیز عضو آنست، گفت: «اگر امتیاهی شده است، ناشی از گزارش های غلطی بوده که به شورای نگهبان رسیده است.»

احزاب با مرامنامه مشخص

حجت الاسلام محقق داماد، رئیس سابق بازرسی کل کشور، که در اعتراض به عدم پیگیری پرونده های دزدی، رشوه خواری و سوء استفاده از مقام مسئولین حکومتی از کارکنان گرفته و اکنون در دانشگاه تهران تدریس می کند، در مصاحبه ای که خبرگزاری جمهوری اسلامی آنرا منتشر ساخت گفت: «... بنظر من همان تشکیل حزب منظم و سازماندهی شده در چارچوب قانون اساسی است و نه تشکیل گروه ها. اگر احزاب تشکیل شوند، مرامنامه مشخص داشته باشند. معلوم می شود برای حل مشکلات کشور چه طرح هایی دارند و چگونه می خواهند با مشکلاتی که کشور با آنها روبروست برخورد کنند... کشور در حال حاضر شدیداً نیازمند طرح های دراز مدت ملی است و هر گروهی که تشکیل می شود، باید طرح های دراز مدت ملی خود را ارائه دهد.»

"مجمع روحانیون مبارز" که اعضای آن در طول جنگ ایران و عراق، بسیاری از مقامات اجرایی، قضائی و مقننه جمهوری اسلامی را در اختیار داشتند، سرانجام پس از چندین سال کناره گیری از فعالیت سیاسی، رسماً فعالیت دوباره خود را شروع کرد. روحانیون عضو این مجمع، در زمان حیات آیت الله خمینی و با موافقت او، از "جامعه روحانیت مبارز" جدا شده و با کمک همکاران و همفکران خرد تشکیلات جدید را پایه ریزی کردند. دبیر کل این مجمع حجت الاسلام "مهدی کروبی" ریاست مجلس اسلامی را بر عهده داشت و برخی دیگر از وابستگان این مجمع، نظیر حجت الاسلام "خویشی"، عضو شورای مصلحت نظام بودند، که همگی آنها پس از درگذشت آیت الله خمینی، با آن مسئولیت های حکومتی خود کنار گذاشته شدند و یا به شدت تحت فشار قرار گرفتند، تا مستقل شوند. بخشی از جامعه روحانیت مبارز، روحانیون وابسته به "موتلفه اسلامی" که در این جامعه حضور دارند، بازار و در رأس همه آنها، جمعیت (حزب) موتلفه اسلامی، که پیوسته در مقابل نظرات اقتصادی آیت الله خمینی و مجمع روحانین مبارز قرار داشت، بیشترین نقش را در انزوای مجمع روحانین مبارز ایفاء کرد. بنابر اخبار منتشره در تهران، مجمع روحانین مبارز، بلافاصله پس از اعلام فعالیت رسمی و علنی خود، اعلام داشت که از کاندیداتنی مهندس میرحسین موسوی برای ریاست جمهوری استقبال نمی کند و ری را کاندیدای مورد حمایت خود می داند. این درحالی است که دکتر حسن غفوری فرد، دبیر کل جامعه اسلامی مهندسین و عضو رهبری موتلفه اسلامی، در مصاحبه ای که در شماره ۶۶ مهرماه روزنامه "آخبار" انتشار یافت، رسماً اعلام داشت که "جوامع همسر" (موتلفه و سازمان های وابسته اش) از بعد از انتخابات اخیر مجلس، بصورت مستقل عمل می کنند. او گفت: بعد از انتخابات مجلس پنجم به علت تغییر و تحولاتی که در زورن جامعه روحانیت مبارزه به وجود آمده و بازنگری که در اساسنامه جامعه و نحوه ارتباط آن با جوامع همسر مطرح شد، ما بطور مستقل عمل می کنیم. (او نکند که این تغییرات ناشی از شکست روحانیون حکومتی و بران موتلفه اسلامی در انتخابات اخیر است!)

اعلام نظر قطعی "هاشمی رفسنجانی"

هاشمی رفسنجانی، که دولت او در ائتلاف با حزب موتلفه اسلامی و روحانین مبارز مجری برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول بود، سرانجام اعلام داشت که برای تدبیر ریاست جمهوری اش حاضر نیست، قانون اساسی در این مورد تغییر کند. او در جمع آمده جمعه که در تهران جمع شده بودند، گفت که ریاست جمهوری آینده را یاری خواهد کرد. مدین ترتیب، تلاش کروهنسودی "کارگزاران" برای تدبیر دوره ریاست جمهوری رفسنجانی متوقف ماند. همه ناظران سیاسی در تهران بر این عقیده اند، که تغییر نظر قطعی هاشمی رفسنجانی، تحت تاثیر مستقیم تغییرات بسیار جدی است که در ترکیب "روحانیت مبارز" و اساسنامه آن بوجود آمده و بخشی از روحانیون عضو آن، فاصله گیری از حزب موتلفه اسلامی را پذیرفته اند. شکست بزرگ موتلفه اسلامی و بران آن در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس و آشکار شدن بی پایگاه بودن آن در میان مردم سرآغاز جدایی هاشمی است که اکنون بتدریج اعلام می شود. این جدایی ها، اکنون در فعالیت های جمعیت دفاع از ارزش ها، به سخنکونی حجت الاسلام ریشه ری نیز مشهود است، که آنرا وابسته به دفتر رهبر "علی خامنه ای" می دانند. درحالی که جناح های معتدل مجمع روحانین مبارز، همچنان برخی ملاحظات را پیرامون نحوه عملکرد و برنامه های اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی در نظر دارند، جناح رادیکال این مجمع همچنان بر افشای این سیاست های دولت رفسنجانی پای می فشارند و او را در بوجود آمدن وضع کنونی در جامعه و انزوای چندین ساله چپ مذهبی مقصر می دانند.

اعتصاب و اعتراض کارگران نسبت به عواقب خصوصی سازی در کارخانه ها

براساس برخی گزارش های دریافتی، در قائم شهر (شاهی سابق) بسیاری از کارگران کارخانه های پارچه بافی این شهر، در اعتراض به واگذاری

Rahe Tudeh No. 53

November 95

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

تیبست ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان)

می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.